

دانشگاه فرهنگستان
سازمان پژوهش‌های آموزشی
مركز نشر دانش و فرهنگ



ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی برای معلمان، دانشجویان دانشگاه فرهنگیان و کارشناسان آموزش و پرورش
دوره سی و پنجم - فروردین ۱۳۹۶ - شماره پیاپی ۳۰۵ - ۶۴ صفحه - ۱۰۰۰۰ ریال

رشد

یادگیری جمعی و انتخاب مشترک



رو در رو نه
کنار هم باشیم



معلمان بچه‌های
کردستان



دریا به دریا



دانشجو معلمیم



کنترل افت تحصیلی

ISSN: 1606-9129
www.roshdmag.ir



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی
شرکت افست

مدیر مسئول: محمد ناصری
سر دبیر: محمدرضا حشمتی
شورای برنامه ریزی و کارشناسی:
شهین ایروانی، علی اصغر جعفریان
نصرا... دادار، لیلی محمدحسین
منصور ملک عباسی، فرزانه نوراللهی
کارشناس بخش شعر: سعید بیابانکی
کارشناس بخش داستان: داوود غفارزادگان
کارشناس بخش خاطره: سیدحسین حسینی نژاد
مدیر داخلی: شهاب فهیمی
ویراستار: جعفر ربانی
طراح گرافیک: سید جعفر ذهنی

نشانی دفتر مجله:
تهران، ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۶
صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۶۵۸۶
تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۲
نمابر: ۸۸۳۰۱۴۷۸
پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵۲۰
roshdmag:
وبگاه: www.roshdmag.ir
پیامنگار: moallem@roshdmag.ir
تلفن پیامگیر نشریات رشد: ۸۸۳۰۱۴۸۲
کد مدیر مسئول: ۱۰۲
کد دفتر مجله: ۱۱۵
کد مشترکین: ۱۱۴
نشانی امور مشترکین:
تهران، صندوق پستی ۱۶۵۹۵/۱۱۱
تلفن بازرگانی:
۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸
فکس:
۸۸۴۹۰۲۳۳
شمارگان: ۲۷۵۰۰ نسخه
عکس روی جلد:
مرتضی رفیع خواه، گیلان - رشت
نهمین جشنواره عکس رشد

- یادگیری جمعی و انتخاب مشترک / محمدرضا حشمتی ۲
رو در رو نه، کنار هم باشیم / نصرالله دادار ۳
مدرسه سبز / محمد تابش ۶
تحولات حرفه معلمی / دکتر شهین ایروانی ۹
اولین روز آقای طلوعی / اصغر ندیری ۱۲
چهار درس معلمی / سهیلا نعیمی ۱۳
کنترل افت تحصیلی / حدیثه اوتادی ۱۴
حوزه های تربیت و یادگیری / دکتر میترا دانشور ۱۶
واکسن زلزله / دکتر مهدی زارع ۱۸
دست را بگیریم نه میچ را / دکتر محمدعلی اسماعیل زاده اصل ۲۰
شعر ۲۲

دانشگاه فرهنگیان

- دانشجو معلمیم / سمانه آزاد ۲۴
- دانشجو معلمان کارگردان ۲۸
- ارتباط با قرآن زمینه ساز هویت دینی جوانان ۲۹
- دانش آموز با نیاز ویژه / دکتر نیره شاه محمدی ۳۰

- فیلم های مدرسه ای / رویا صدر ۳۲
دریا به دریا / جعفر ربانی ۳۴
دریچه ای به روایت های گوناگون یادگیری / حمیده بزرگ ۳۷
دیده شدم / مهرناز رفیعی ۳۹
تعمیر کار / پرسپوال اورت ۴۰
۵۳۰۰۰ سال تلف شده / حسین نامی ساعی ۴۶
معلمان بچه های کردستان / نصرالله دادار ۴۸
معلمان بهترین مروجان آثار استاندارد / نصرالله دادار ۵۴
فقط برای گواهی حضور بی نام / پروانه بهزادی آزاد ۵۷
خودپایی / فاطمه عزیززاده ۵۸
روزنگار / سیدکمال شهابلو ۶۰
معرفی کتاب / بهناز پورمحمد ۶۲
فراخوان / ۶۴

قابل توجه نویسندگان و مترجمان

• مقاله هایی که برای درج در مجله می فرستید، باید با اهداف و رویکردهای آموزشی، تربیتی و فرهنگی این مجله مرتبط باشند و قبلاً در جای دیگری چاپ نشده باشند. • مقاله های ترجمه شده باید با متن اصلی همخوانی داشته باشند و متن اصلی نیز همراه آن ها باشد. چنانچه مقاله را خلاصه می کنید، این موضوع را قید بفرمایید. • حجم مطالب ارسالی حداکثر ۱۰۰۰ کلمه باشد. • نشر مقاله باید روان و از نظر دستور زبان فارسی درست باشد و در انتخاب واژه های علمی و فنی دقت لازم می پذیرد شود. • محل قراردادن جدول ها، شکل ها و عکس ها در متن مشخص شود. • شماره تماس و نشانی الکترونیکی نویسنده حتماً نوشته شود. • مجله در رد، قبول، ویرایش و تلخیص مقاله های رسیده مختار است. • آرای مندرج در مقاله ضرورتاً مبین رأی و نظر مسئولان مجله نیست.



یادگیری جمعی و انتخاب مشترک

مدرسه بخشی از محیط اجتماعی است که در آن زندگی می‌کنیم؛ یک اجتماع متشکل از دانش‌آموزان، همکاران و اولیای دانش‌آموزان، و محیطی اجتماعی است که بستر مناسب برای یادگیری همه اعضا است. یک جمع انسانی وقتی می‌توانند با هم یاد بگیرند که در تعامل سازنده با یکدیگر باشند. و این وقتی میسر می‌شود که آنان هدف مشترکی را، که همه علاقه‌مند و معتقد به آن هستند دنبال کنند. به نظر می‌رسد مهم‌ترین هدف و آرمان مشترک «یادگیری برای تغییر» باشد.

آرمان مشترک هدفی است که افراد جمع به تحقق آن عمیقاً علاقه‌مندند، و در نتیجه خود را متعهد می‌دانند که در جهت تحقق آن تلاش نمایند. همه ما معمولاً در زندگی خود وضعی را تجربه کرده‌ایم که عضو گروهی بوده‌ایم همگی به یک هدف مشترک علاقه‌مند بوده و آن را با اشتیاق دنبال می‌کردیم. افرادی که در چنین وضعی قرار داشته‌اند می‌دانند که در آن تجربه همه می‌خواهند به هم کمک کنند چیزی را که یاد گرفته‌اند به دیگری منتقل نمایند. متقابلاً نیز علاقه‌مند بوده‌اند ایده‌ها و راهکارهای سایر اعضای گروه را بشنوند و از آن‌ها بیاموزند. وقتی یک آرمان مشترک روشن و مورد علاقه وجود داشته باشد، افراد هر چه در توان دارند به کار می‌گیرند تا به آن هدف مشترک برسند.

کسانی که ماه‌های قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ را به خاطر دارند، به آرمان‌های بزرگی اعتقاد داشتند، یکی از این آرمان‌ها «ساقط کردن حکومت پهلوی» بود. آنان شاهد بودند که چگونه آحاد جامعه با انگیزه و تلاش در جهت آن آرمان با یکدیگر تعامل سازنده داشتند و هر کس از دیگری راه‌های مبارزه را می‌آموخت. آرمان مشترک می‌تواند ایجاد و ساختن وضعیت جدیدی باشد. وضعیت جدید در فروردین‌ماه ۱۳۵۸ با رای اکثریت مردم به برقراری نظام جمهوری اسلامی ایران منتهی شد. آنچه که باعث استقرار و انتخاب مشترک مردم بود، یادگیری جمعی در دوران مبارزات انقلاب بود.

یکی از نقش‌های مهم ما معلمان، همفکری و همیاری با مدیران مدارس و نواحی آموزش و پرورش، برای به‌وجود آوردن یک برنامه مشترک برای «طراحی مسیر تغییر» است. همه ما می‌توانیم با تعامل سازنده به پیشرفت همدیگر کمک کنیم تا به یادگیری جمعی برسیم. برای رسیدن به یادگیری جمعی در مدرسه چه تجربه و پیشنهادی دارید؟

محمّد

رو در رونه، کنار هم باشیم

گفت‌وگو با شکوفه راستگو جهرمی دبیر شیرازی

نصرالله دادار

عکس: مهدی حسین خاتلو



گفت‌وگوی این شماره مجله با خانم شکوفه جهرمی، معلمی در شیراز انجام گرفته است. خانم جهرمی کارشناس ارشد رشته فیزیک و شیمی است و از سال ۱۳۷۶، در مدرسه شهید حسن مرادی منطقه ۵ تهران به عنوان معلم حق التدریس، آغاز به کار کرده است. او در سال ۱۳۷۷ به استخدام رسمی آموزش و پرورش درآمد. نخست معلم یک مدرسه شبانه‌روزی در منطقه دشت ارژن فارس شد و در سال ۱۳۸۴ به شیراز منتقل گشت و اکنون در همین شهر به خدمت ادامه می‌دهد. تدریس در مدارس گوناگون و متنوع موجب شده است که تجارب گران‌قیمتی در حوزه معلمی کسب کند. به منظور استفاده سایر معلمان از تجارب ارزشمند خانم جهرمی، گفت‌وگویی با ایشان انجام داده‌ایم که با هم می‌خوانیم.

◀ اولین سؤال ما پیرامون مدارس متفاوتی است که شما در آن‌ها تدریس کرده‌اید. لطفاً در این زمینه توضیح بفرمایید.

من ابتدا در تهران و در مدرسه شهید حسن مرادی باغ فیض، کلاسی با ۸۵ دانش‌آموز داشتم. همه آن‌ها دانش‌آموزانی بودند که دوبار در درس ریاضی ۲ رد شده بودند و برای بار سوم به این کلاس آمده بودند. پس از آن به مدرسه شبانه‌روزی در دشت ارژن رفتم که دانش‌آموزانش از روستاهایی با

چند خانوار به آنجا می‌آمدند و گاه از اولین امکانات رفاهی بی‌اطلاع بودند. تفاوت بین این دو مدرسه و دانش‌آموزانش زیاد و عجیب بود. بعد از آن به یک مرکز پیش‌دانشگاهی به شیراز آمدم که هم از لحاظ تحصیلی و هم مالی منطقه مرفهی بود. اما از همان سال اول با مشکلات دانش‌آموزان درگیر می‌شدم. در واقع همه دانش‌آموزان مشکلاتی داشتند که در هر منطقه متفاوت بود. اما جنس همه بچه‌ها یکی بود؛ همه دوست‌داشتنی بودند و روح پاکی داشتند.

❖ به مسائل و مشکلات دانش‌آموزان اشاره کردید. هر کدام چه مشکلاتی داشتند و شما چه برخوردی با آن‌ها داشتید؟

۸۰ درصد مشکلات دانش‌آموزان، ناشی از فشارهای بیرونی، جو خانواده و محیط اجتماعی بود که آن‌ها در آن زندگی می‌کردند. خودآزاری یا مراده با جنس مخالف حتی آن زمان هم مطرح بود. ولی برای هر مسئله‌ای تا جایی که می‌توانستم و می‌دانستم راه‌حل ارائه می‌دادم. من معمولاً با علاقه و شور و هیجان در کلاس حرف می‌زنم و انگار بچه‌ها مجبور می‌شوند بپذیرند که حرف‌هایم شیرین است و این اثربخش بود. کتاب خاطرات شهید رجایی در این زمینه بر شیوه معلمی من اثر گذاشت. شهید رجایی عادت داشت هر روز نکته‌ جدیدی را در کلاس بنویسد؛ من همین کار را می‌کنم. حتی از بچه‌ها می‌خواهم طی هفته موضوع یا خبر و نکته‌ای که آن‌ها را به هیجان آورده است بیان کنند، که آن‌ها هم همراهی می‌کنند.

❖ تدریس در دشت ارژن و مدرسه شبانه‌روزی چگونه بود؟

من در جایی تدریس می‌کردم که مرحوم محمدبهمن بیگی در آن زیسته بود. جالب است یک بار برای عید به بچه‌ها تحقیقی داده بودم و از آن‌ها پرسیده بودم در خانه چه کتاب‌هایی دارید؟ خیلی از آن‌ها هیچ کتابی در خانه نداشتند اما کتاب خاطرات بهمین

بیگی را داشتند. او را در حدّ یک قدّیس قبول داشتند. من خودم بهمین بیگی را از طریق دانش‌آموزانم شناختم و کتاب‌هایش را از دانش‌آموزانم امانت گرفتم که خیلی بر من اثر گذاشت. برایم جالب بود که بچه‌ها خیلی زود همه چیز را جذب می‌کردند. آن‌ها تشنه دانستن بودند و در همان ایام تشنگی، ماهواره آمده بود. مناطقی بودند که تلویزیون رسمی کشور تصویر نداشت اما ماهواره کار می‌کرد. میزان دانایی پایین بود و حتی اطلاعات اولیه مذهبی را نمی‌دانستند ولی پاک بودند و تشنه دانستن و آشنایی با تمدن و تکنولوژی. این‌ها مسائلی بود که مرا حساس کرد و به این نتیجه رساند که این بچه‌ها در حال غرق شدن‌اند و من باید اول چیزی را که برای زندگی‌شان لازم است به آن‌ها آموزش دهم و بعد شیمی را. البته قطعاً امروز اوضاع فرق کرده است. این‌ها مربوط به سال‌های ۷۷ تا ۸۴ است. آن‌ها تشنه یادگیری مهارت زندگی بودند. پس بهتر بود من بیشتر در این زمینه کار کنم تا درباره مطالب تخصصی شیمی. لذا من در آنجا تلاش کردم که شیمی را در متن زندگی برایشان تدریس کنم. مثلاً بخشی با عنوان شیمی در آشپزخانه داشتیم. سعی می‌کردم کاربرد موضوعاتی را که در کلاس می‌خوانند در زندگی روزمره‌شان بگویم. هنوز هم این تکنیک در کلاس جواب می‌دهد و بچه‌ها به آن علاقه‌مندند.

❖ گفتید که دانش‌آموزان به آشنایی با تکنولوژی علاقه‌مند بودند. برای پاسخگویی به این علاقه چه کردید؟

من از سال ۱۳۸۳ جزء نخستین معلمان بودم که وبلاگ‌نویسی را شروع کردم. در وبلاگ درباره اتفاقات کلاس می‌نوشتیم اما همیشه افسوس می‌خوردم که چرا هیچ‌کدام از دانش‌آموزانم امکان خواندن این وبلاگ را ندارند. با این حال مطالبی را از اینترنت برایشان جمع‌آوری می‌کردم و می‌خواندم. آن‌ها هم خیلی مشتاقانه استقبال می‌کردند. آن روزها فکر می‌کردم اگر دانش‌آموزانم به اینترنت

در کلاس
از بچه‌ها
می‌خواستم
که موضوع یا
خبر جدیدی
که طی هفته
آن‌ها را به
هیجان آورده
است، بیان
کنند

احوال‌پرسی می‌کنید دستی به شانه‌شان بزنید یا وقتی ناراحت هستند دستشان را بگیرید و حرف بزنید. دانش‌آموزی داشتم که شدیداً نیاز به محبت داشت و دوست داشت خانواده‌اش به او تلفن کنند اما آن‌ها امکان این کار را نداشتند. من هر از گاهی به خوابگاه تلفن می‌زدم و با او حرف می‌زدم و احوال‌پرسی می‌کردم. همین موضوع باعث شده بود که، با اینکه رشته‌اش علوم انسانی بود، گاهی می‌آمد پشت در کلاس من و به درس شیمی! گوش می‌داد. بچه‌ها بیشتر چنین نیازهایی داشتند.

◀ در شیراز چطور؟

در شیراز یکی از دغدغه‌هایم استفاده صحیح از اینترنت بود. همیشه نگران بودم که مبادا تشویق من به استفاده از اینترنت باعث شود مطالبی را ببینند که نباید. اما چه خواهیم چه نخواهیم اینترنت وارد زندگی همه شده یا می‌شود، اما کمتر دیده‌ام که از اینترنت استفاده مفید کنند یا حضورشان در اینترنت را مدیریت کنند. به همین دلیل سعی کردم سایت‌هایی را معرفی کنم که برایشان مفید است یا از طریق گروه‌ها بچه‌ها اشکالات درسی خود را بپرسند یا فعالیت‌هایی مثل برگزاری مسابقه در ایام نوروز.

◀ در این دوره مسائل دانش‌آموزان متفاوت

شده است. در برابر این مسائل چه می‌کنید؟ معلم باید توانا باشد و اصلاً زمینه وقوع برخی اتفاقات را در کلاس مهیا نکند، نه اینکه بعد از اینکه دانش‌آموز کاری را انجام داد مچش را بگیرد و بترساند، چون این شیوه عملاً جواب نمی‌دهد. یکی از موضوعاتی که این بستر را فراهم می‌کند نحوه کلاس‌داری است. کلاس‌داری نباید با خشونت همراه باشد، بلکه باید با مهر و جذب لازم باشد؛ محبت همراه با جذب. با عشق به کلاس رفت تا این اتفاق بیفتد. معلم نباید روبروی دانش‌آموز باشد، باید کنارش باشد. باید به دانش‌آموز ثابت کند که من کنار توام. اینجااست که دانش‌آموز اعتماد می‌کند و همراه می‌شود.

دست‌رسی داشتند و می‌توانستم همه آنچه را که در اینترنت می‌بینم به آن‌ها منتقل کنم چه خواهد شد! بعدها هم که بستر استفاده از اینترنت مهیا و امکان انتقال دانش از اینترنت فراهم شد دیگر بچه‌ها بچه‌های سابق نبودند. دانش‌آموزان ما در شبانه‌روزی علاقه‌مند بودند و انگیزه داشتند. ما معلمان نقش مادر را برای آن‌ها داشتیم و رابطه عاطفی شدیدی با ما برقرار می‌کردند و پذیرای ما بودند. الان گرچه از طریق شبکه‌های اجتماعی تقریباً هر سال این رابطه‌ها را با بچه‌ها برقرار می‌کنم اما شاید در هر کلاس فقط چند نفر هستند که پیام‌های مرا دریافت می‌کنند و از همراهی با من لذت می‌برند. در شیراز وقتی به بچه‌ها می‌گفتم وبلاگ بزنید و استفاده‌های دیگر از اینترنت کنید جبهه می‌گرفتند. در واقع جز چت کردن با استفاده دیگری از اینترنت آشنایی نداشتند. انگیزه زیادی هم برای دیدن از وبلاگ من نداشتند. کم‌کم انگیزه و علاقه‌شان کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر شد تا اینکه دوباره از طریق تلگرام با دانش‌آموزان ارتباط برقرار کردم. در این سال‌ها همه تلاش من این بوده که تا جایی که امکان دارد، مطالب مناسب را از اینترنت منتقل کنم. حتی برای رفتن به مدارس تیزهوشان هم مقاومت کردم، چون فکر می‌کنم در مدارس سطح پایین‌تر بیشتر می‌توانم تأثیرگذار باشم. گرچه الان دیگر بچه‌ها مثل بچه‌های روستا نیستند که با من همراه شوند اما در هر کلاس بر هفت هشت نفری که همراه می‌شوند می‌توان تأثیر گذاشت.

◀ در شبانه‌روزی دشت ارژن با مسائل بچه‌ها چگونه برخورد می‌کردید؟

مدرسه شبانه‌روزی از لحاظ امکانات مجهز بود اما دانش‌آموزان خیلی به مهر و محبت و توجه نیاز داشتند، چون از خانواده‌شان دور بودند. مخصوصاً که وقتی عشایر کوچ می‌کنند بچه‌ها تعطیلات آخر هفته را هم نمی‌توانند خانواده را ببینند. حتی گاهی می‌دیدم که چقدر برایشان مهم است که وقتی با آن‌ها

مدرسه سبز

بررسی تاثیر فضای محیطی بر حس دلبستگی دانش آموزان و معلمان

محمد تابش

اما این لطافت، معمولاً ملازم با آسیب پذیری است. از این رو انتخاب و نگهداری یک گیاه وابسته به شرایط اقلیمی و موقعیت کاشت آن است. همچنین برنامه مناسب هر گیاه برای نگهداری را پیش از انتخاب گیاه باید دانست تا امکان یا عدم امکان نگهداری آن پیش بینی گردد. برخی گیاهان به نور زیاد و حتی آفتاب مستقیم احتیاج دارند و برخی سایه دوست هستند. میزان نیاز به آب، رطوبت و مواجهه با هوای آزاد نیز از عوامل تعیین کننده هستند. از سوی دیگر محیط مدرسه، محیطی پررفت و آمد و حتی محیط آسیب زایی برای گیاهان است. از این رو انتخاب گیاهان مقاوم و شناخت کافی نسبت به شرایط نگهداری و همچنین دقت نظر و عمل در این کار اهمیت می یابد.

نگهداری درست از گیاهان مهم تر از تهیه آنها است

نگهداری از گیاهان در مدرسه کار نسبتاً دشواری است. همچنین این پذیرفتنی است که نبود گیاهان، از حضور گیاهان پژمرده و پلاسیده، بهتر است. اما این نباید باعث شود تا مدرسه را از وجود طراوت و شادابی ناشی از آنها محروم نماییم.

باید بدانیم که گیاهان در شرایط آب و هوایی گوناگون، و در فضاهای باز یا بسته، وضعیتی متفاوت دارند. گیاهانی مانند فیکوس آمستل، آگلونما، اسپاتی فیلوم، سرخس،

چگونه طبیعت را به مدرسه دعوت کنیم؟

در شماره پیشین، به تأثیرات طبیعت در فضای مدرسه به صورت نظری پرداختیم. حال، در این شماره، راهکارها و چگونگی استفاده از طبیعت در فضاهای مدرسه را مورد بررسی قرار می دهیم. در واقع موضوع اصلی بحث ما پاسخ به این سؤال است که چگونه طبیعت را به مدرسه بیاوریم تا به کمک آن، مدرسه ای دوست داشتنی تر داشته باشیم.

گیاهان قوی ترین عناصر برای پیوند با طبیعت

طبیعت، عناصر متنوع و گوناگونی دارد که گیاهان، در بین آنها خوش می درخشند! گیاهان، ویژگی های جذاب زیادی دارند که یکی از آنها لطافت آنها است.



فضای باز یکی از مدارس تهران



کاشت سبزیجات در محیط مدرسه

گیاهان و تولید هوای تازه

فعالیت علمی، رابطه مستقیم با توانمندی فعالیت در مغز انسان دارد. همچنین، میزان اکسیژن و هوای تازه برای فعالیت مغز یک پیش‌نیاز ثابت شده است. کلا نشاط جسمی افراد در هوای تازه به مراتب بیشتر از هوای آلوده‌ای است که با کمبود اکسیژن روبه‌رو است. یکی از راهکارهای تأمین اکسیژن، استفاده از گیاهان، خصوصاً گیاهان اکسیژن‌ساز در فضاهاست. گیاهانی مانند پتوس ابلق، دیفن‌باخیا، بنجامین، سرخس، نخل اریکا و ... که تنفس آن‌ها اکسیژن بیشتری در فضا ایجاد می‌کند.

نماینده‌های طبیعت هم دوست‌داشتنی هستند

برخی فضاها امکان ارتباط مستقیم با طبیعت و یا حضور عناصر طبیعی دارای حیات را ندارند. اما حضور برخی از مواد و امکانات، مانند خاک، سنگ، آب، چوب، رنگ‌های هدفمند و یا آسمان مجازی، آن فضاهای سرد و بی‌روح را تا حدی تلطیف می‌کند.

این تجربه برای ما آشنا است که استفاده از آب و ایجاد صدای دلنشین آن در فضا به کمک یک آب‌نمای کوچک، چگونه می‌تواند حواس بینایی و شنوایی را به شکلی مطلوب با خود درگیر نماید. در واقع آب‌نما، نماینده کوچکی از رودخانه و آبشار در یک فضای محدود است. عناصر دیگر طبیعت نیز نمایندگان خود را دارند. زمانی که امکان نگهداری گیاهان طبیعی وجود ندارد، استفاده از چوب به شکل نمادین و به‌گونه‌ای که حضور طبیعت را القا کند اثربخش است.

دراسنا، برگ عبایی، نخل شامادورا و برگ قاشقی برای فضاهای سرپوشیده و گل‌ها و گیاهانی مانند داوودی، ناز، اختر، پامپاس گراس، رزماری، اسطوخودوس، پیچ‌اناری، یاس هلندی، پیچ گلیسیرین، ایبومیا و پیچ امین‌الدوله، و درختان اقاچیا، صنوبر، نارون، عرعر، انجیر، بید، توت و انواع کاج و سرو از گیاهان مقاوم در منطقه معتدلی مانند تهران هستند.

کاشت و نگهداری گیاهان به کمک دانش‌آموزان

کمک گرفتن از دانش‌آموزان در کاشت و حفظ گیاهان، ارتباط و انس مناسبی بین آن‌ها و طبیعت برقرار می‌کند و موجب افزایش دانش و مهارت آن‌ها در این زمینه می‌گردد.

مهم‌تر از همه، ایجاد دل‌بستگی است که نسبت به گیاهان و محیط مرتبط با آن‌ها پیدا خواهند کرد. مانند دل‌بستگی یک باغبان نسبت به باغ خود و درختانش. این، احساسی بسیار قوی، دوست‌داشتنی و در عین حال آرامش‌بخش است.



کاشت گیاهان به مسئولیت دانش‌آموزان

ثان و پنیر با سبزی‌های مدرسه!

وقتی کاشت سبزیجات در بالکن کوچک یک آپارتمان مسکونی، امکان‌پذیر است، در مدرسه هم می‌تواند ممکن گردد. خوب است در مدارسی که فضای مناسبی در اختیار دارند، هر یک از دسته‌های دانش‌آموزی و معلمین آن‌ها باغچه‌های جداگانه‌ای داشته باشند و مسئولیت کاشت، داشت و برداشت این سبزیجات را خود، به‌عهده بگیرند. اجرای این طرح، البته به همراه دانش کافی و مراقبت‌های لازم، فضایی بسیار دوست‌داشتنی در مدرسه فراهم می‌نماید.



فضایی از طبقه منفی یک در مدرسه‌ای در تهران

حیوانات دوست‌داشتنی

اما یکی از قوی‌ترین روش‌های برقراری انس و ارتباط با طبیعت در جهت دوست‌داشتنی‌تر کردن فضاهای مدرسه، پیش‌بینی فضاهایی برای نگهداری برخی جانوران است. هر چند که این موضوع، نیاز به دانش و تخصصی به مراتب دقیق‌تر از نگهداری گیاهان رایج دارد و علاوه بر آن نیازمند کنترل عوارض آلاینده و بهداشتی در محیط مدرسه است، اما پیامدهای خوب آن، باعث شده است تا مدارس زیادی نسبت به این رویکرد، گرایش پیدا کنند.

در این رابطه دامنه گسترده‌ای از گزینه‌ها وجود دارد. آکواریوم ماهی‌ها، پرندگان گوناگون مانند قناری، اردک، غاز و مرغ و خروس، آکواریوم مورچه‌ها و حشرات، حیواناتی مانند خرگوش و همستر و گزینه‌های دیگری که علاوه بر نقش آموزنده خود، موجب تعلق بیشتر دانش‌آموزان به مدرسه می‌شوند. یکی از پیشنهاداتی که در طراحی یک مدرسه در یک محیط شهری که درختان و فضای باز نسبتاً وسیعی در اختیار داشت مطرح کردم، پیش‌بینی فضایی برای نگهداری تعدادی بزغاله و گوسفند بود. به نظر من اگر مسائل بهداشتی آن به‌خوبی کنترل و مدیریت گردد، تجربه‌هایی توسط دانش‌آموزان شهرنشین صورت می‌گیرد که شاید برای بسیاری غیرممکن باشد.

اینکه یک نوجوان شهری بتواند دوشیدن شیر بز یا گوسفند را یاد بگیرد و تجربه کند، اگر حتی هیچ کاربردی در آینده برای او نداشته باشد، لااقل خاطره‌ای منحصر به فرد است که برای او و در مدرسه دوست‌داشتنی او محقق شده است.

در شماره آینده درباره مدارس دوست‌دار طبیعت یا مدارس سبز، سخن خواهیم گفت.

همان‌گونه که در تصویر می‌بینید، قطعات چوبی در این فضا حال و هوای حضور درختان را ایجاد کرده‌اند. ضمناً این فضا، هیچ‌گاه، امکان دریافت نور مستقیم خورشید را ندارد. لکه‌های گرم زرد رنگ روی دیوارها، نماینده‌هایی هستند تا بخشی هر چند ناچیز از کمبود آفتاب را جبران نمایند. استفاده از آسمان مجازی نیز راه دیگری است که به‌وسیله آن می‌توان نماینده‌هایی از طبیعت را به داخل فضا دعوت نمود. آسمان مجازی با نورپردازی پشت صفحات ویژه‌ای از تصاویر آسمان و طبیعت است و غالباً در سقف فضاها، به مانند پنجره‌ای رو به آسمان، احساس نسبتاً خوشایندی را در غیاب طبیعت، در آن فضا ایجاد می‌کنند.

استفاده از مبلمان چوبی و سبکی با فرم‌های طبیعی هم در فضاها اثرگذار است. البته غالباً این نوع مبلمان به جهت وزن زیاد و سختی در جابه‌جایی، در تقابل با انعطاف‌پذیری فضاهای داخلی است و بیشتر در فضاهای باز توصیه می‌شود. ساخت آلاچیق‌های چوبی با چوب‌های مقاومی مانند ترمو وود در فضاهای باز نیز به جذابیت آن‌ها به کمک عناصر طبیعی می‌افزاید.



فضای نگهداری حیوانات در یکی از مدارس مشهد

تحولات حرفه معلمی

دکتر شهین ابروانی

معلمی یکی از قدیمی‌ترین مشاغل جهان و در عین حال یکی از مقدس‌ترین آن‌هاست. در ایران باستان نیز معلم دارای جایگاهی ارزشمند بود! جایگاهی که بعداً در عصر اسلامی نیز تثبیت شد: آن کس که کلمه‌ای به من آموخت مرا عبد خویش ساخت (حضرت علی علیه‌السلام)

معلمان مکتب‌ها و اساتید مدارس علوم دینی، در طی قرن‌ها، به دلیل دانایی‌شان، همواره مورد احترام مردم بوده و مراجع مشورتی برای مشکلات و مسائل مختلف ایشان محسوب می‌شده‌اند. اما جریان آموزش و پرورش، در یکی دو قرن اخیر، دچار تحولات مهمی گردید. بخش مهمی از این تحولات عامدانه و با این هدف اتفاق افتاد که آموزش و پرورش بتواند هر چه بیشتر و بهتر به نیازهای کودکان و نوجوانان پاسخ دهد. به تبع این تحولات، معلمی نیز مراحل مختلفی را تا امروز طی کرده که موجب تغییراتی در کارایی و عملکرد معلمان در مدرسه‌ها شده است. در اینجا ابتدا این مراحل را ذکر می‌کنیم و سپس پیامدهای آن را برای مدرسه مورد بررسی قرار می‌دهیم.

مراحل تحول در حرفه معلمی

● اولین مرحله تحول ورود افراد غیرروحانی به حوزه تدریس و معلمی بود، به گونه‌ای که به تدریج، معلمی، که قبلاً یک پیشه روحانی با روح معنوی تلقی می‌شد، سمت و سوی حرفه‌ای و مهارتی گرفت. در اروپا نیز، که قرن‌ها روحانیون در مدارس وابسته به کلیسا معلمی می‌کردند، از زمانی که در قرن هجدهم روسو در کتاب خود «امیل یا تعلیم و تربیت» معلم روحانی را از فرایند تعلیم و تربیت حذف و یک جوان غیرروحانی را به عنوان «معلم امیل» جایگزین او کرد، تلاش برای به حاشیه بردن دین از حوزه سیاسی - اجتماعی و خارج کردن انحصار نهاد آموزش از

روحانیت کلیسا نیز آغاز شد.

اما مدرسه، اعم از اینکه معلم آن روحانی یا غیرروحانی بود، تا زمانی طولانی سازمانی تک‌معلمی بود؛ یک معلم و یک اتاق با تعدادی دانش آموز در سنین مختلف، درواقع کلاس‌های چندپایه اولین شکل مدرسه را در دنیای غرب تشکیل می‌دادند.

● مرحله دوم، دوره همگانی و اجباری شدن آموزش در اروپا و آمریکا در محدوده قرن نوزدهم است؛ همگانی شدن آموزش موجب افزایش جمعیت دانش‌آموزان شد. در نتیجه مدارس یک کلاس به مدرسی چندکلاسه تبدیل شدند. سازمان مدرسه طوری گسترش یافت که در هر مدرسه همزمان چند

معلم به تدریس می‌پرداختند و امور اجرایی مدرسه توسط نیروهای دیگری با عنوان مدیر و کارمند اداره می‌شد. در این مرحله بود که دولت‌ها، به‌ویژه متأثر از پیامدهای انقلاب صنعتی، وارد عرصه آموزش شدند. معلمان که تعداد آن‌ها نیز بسیار افزایش یافت به تدریج به کارمندانی شاغل تبدیل شدند که حقوق خود را از صندوق دولت دریافت می‌کردند.

● مرحله سوم، تخصصی شدن رشته‌های معلمی بود و این امر از زمانی آغاز شد که از اواخر قرن هجدهم یافته‌های علوم مختلف در برنامه درسی مدرسه‌ها وارد شد^۲ و تدریس آن‌ها نیازمند کسب تخصص در رشته علمی مربوطه بود. از این مرحله هر معلم بسته

به دانش تخصصی خود، مواد درسی معینی را در کلاس تدریس می‌کرد و هر کلاس به‌جای یک معلم، از چند معلم در طول هفته استفاده می‌کرد. چنین شرایطی، تا مدت‌های مدید، به سطوح متوسطه اختصاص داشت. اما بعدها هنگامی که دروسی نظیر تربیت‌بدنی، هنر و پژوهش و نظایر آن نیز تخصصی‌تر شد، به دوره ابتدایی نیز تعمیم یافت و کلاس‌های ابتدایی نیز در طول هفته با معلمان و مربیان بیشتری مواجه شدند. در ایران نیز تا پیش از تأسیس مدرسه به سبک جدید، کماکان روحانیون مسئولیت تعلیم و تربیت در مکتب‌ها را بر عهده داشتند. با گسترش مدرسه‌ها و کاهش مکتب‌ها، از یک طرف تعداد معلمان غیرروحانی به تدریج زیاد شد و از سوی دیگر، بسیاری از مکتب‌داران نیز به گروه معلمان مدارس پیوستند. آنگاه که رشدی به تأسیس مدرسه‌های جدید اقدام کرد، با استقبال گروه‌هایی از مردم مواجه شد که خواهان تحصیل فرزندان‌شان در مدرسه‌های جدید بودند؛ بنابراین، با افزایش تعداد دانش‌آموزان، مکتب رشدی خیلی زود به مدرسه‌ای با چندین کلاس تبدیل شد. پس از آن، در تهران، وقتی دانش‌آموزان مدرسه رشدی به چهار سال دوره ابتدایی را به اتمام رساندند، برای ادامه تحصیل ایشان، اولین مدرسه متوسطه به نام مدرسه علمیه تأسیس شد. در این مدرسه، دروس علوم و زبان، علاوه بر مواد درسی دوره ابتدایی، تدریس می‌شد و به همین دلیل لاجرم معلمان با تخصص‌های مختلف در یک کلاس درس حاضر می‌شدند.

پیروزی انقلاب مشروطه موجب اجباری شدن آموزش عمومی و سیاست‌های دوره پهلوی اول موجب گسترش آموزش همگانی شد و نتیجه تمامی این سیاست‌ها و تحولات، افزایش تعداد معلمان بود. در سال ۱۲۹۷ شمسی اولین مرکز تربیت‌معلم نیز با نام دارالمعلمین تأسیس شد تا آموزش دانش جدید روان‌شناسی و تعلیم و تربیت برای افزایش مهارت‌های معلمی به پذیرفته‌شدگان معلمی آغاز شود. این‌ها قدم‌هایی برای شکل‌گیری حرفه معلمی

و تلاش‌هایی برای ورود معلمان کارآمدتر به مدارس بود.

تحولات معلمی و پیامدهای آن برای مدرسه و کلاس درس

مهم‌ترین عواملی که موجب تحول در شرایط معلمی شد، دو عامل، یکی «افزایش کمی جمعیت دانش‌آموزی» و دیگری «تخصصی شدن رشته‌های مختلف معلمی» بود که موجب محدود شدن موضوع تدریس معلم گردید. اهمیت این دو عامل، در نگاه کلان، موجب گسترش سواد در جامعه و افزایش توانایی‌های فارغ‌التحصیلان هنگام ورود به بازار کار یا ادامه تحصیل در دانشگاه بود که بخش مهمی از هدف‌های آموزشی مدرسه و نظام آموزشی را تشکیل می‌داد. اما علاوه بر این اهداف آگاهانه، این تحولات پیامدهایی پیش‌بینی نشده داشت که از جمله موجب کاستی‌هایی در هویت حرفه‌ای معلم و در نتیجه آسیب دیدن مدرسه گردید. مهم‌ترین این پیامدها، آسیب وارد شدن به انسجام مدرسه و فاصله گرفتن از دانش‌آموزان و تبدیل فردیت آن‌ها از «شخص» به «نفر» بود.

پیامدهای تحولات معلمی در روابط معلم - دانش‌آموز

در مهارت‌های حرفه‌ای معلم، سهم مهمی به کیفیت ارتباط معلم و دانش‌آموز اختصاص می‌یابد. اما دو عامل «جمعیت» و «تخصصی شدن معلمی» موجب دو پیامد آسیب‌زا برای

کیفیت این ارتباط شده است. افزایش جمعیت دانش‌آموزی، فرصت توجه و شناخت معلم نسبت به هر دانش‌آموز را کاهش داده و تخصصی شدن موجب شده است که یک معلم زمان بسیار محدودی از ساعات روز و هفته را به هر کلاس اختصاص دهد. ضمن اینکه هر معلم یک سال تحصیلی در یک کلاس تدریس می‌کند و احتمال تداوم این ارتباط آموزشی و پرورشی با دانش‌آموزان کلاس معین، در سال‌های بعدی زیاد نیست. این محدودیت‌ها در کنار یکدیگر، از فرصت معلم برای توجه به هر دانش‌آموز هرچه بیشتر می‌کاهد. برای مثال، می‌توان گفت اگر یک معلم ریاضی که تنها سه ساعت از برنامه درسی هفتگی یک کلاس را در اختیار داشته باشد، در طول یک ماه معمولاً دوازده ساعت، و در طول سال تحصیلی، اگر نه ماه کامل و بدون هیچ تعطیلی باشد، جمعاً یکصد و هشت ساعت در طول سال با بچه‌ها خواهد بود و اگر با خوش‌بینی میانگین دانش‌آموزان یک کلاس را سی نفر بگیریم، این معلم به‌طور میانگین مدت سه و نیم ساعت برای آموزش و پرورش هر دانش‌آموز در یک سال تحصیلی فرصت خواهد داشت! فراموش نکنیم که در برنامه هفتگی مدارس هیچ ساعتی به‌جز ساعات کلاس برای ارتباط و فعالیت مشترک معلم و دانش‌آموزان پیش‌بینی نشده است. این‌گونه است که مخاطب معلم از «فردیت دانش‌آموز»، به «جمعیت



دانش آموزان» تغییر می‌کند و «شخص دانش آموز» به «نفری از دانش آموزان» تبدیل می‌شود.

چنین موقعیتی در مدارس یک کلاسه، و یا در مدرسی با جمعیت دانش آموزی محدود اتفاق نمی‌افتد. در گذشته، چه در مکتب و چه مدارس چندپایه کوچک در سایر جوامع، یک معلم تمام زمان کلاس را در تمام روزهای هفته و سال و حتی سال‌های متمادی بر عهده داشت. اگرچه رویکرد این مدارس، معلم‌محور و سنتی و تنبیه بدنی و روش حفظ و تکرار مطالب ضعف بزرگ آن‌ها بود، اما بی‌شک شناخت معلمان از ضعف و قوت‌های آموزشی دانش آموزان بسیار بیشتر و اقدامات تربیتی ایشان بر دانش آموزان مؤثرتر بود. اما در شرایط امروز، معلم و دانش آموز درواقع به یکدیگر نزدیک نمی‌شوند. این امر شاید ظاهراً برای معلم چندان خسارت‌بار نباشد؛ اما برای دانش آموز به نوعی از خودبیگانگی منجر می‌شود. دانش آموز دیده نمی‌شود و مورد توجه قرار نمی‌گیرد. علاوه بر آن، نوع خاصی از علم‌گرایی و ارزش‌دهی به برخی مواد درسی بیش از سایر دروس، و نیز ارزش‌گذاری دانش آموزان براساس نمرات و معدل‌های آن‌ها، فرصت‌های آموزشی را به عنوان امکان دیگری برای ارتباط معلم با دانش آموزان، دچار چالش و آسیب می‌کند و دنیای معلم و دانش آموزان را از یکدیگر جدا می‌سازد. همین امر موجب بی‌توجهی و کاهش تأثیرپذیری دانش آموز از معلم و آموزش‌های وی

می‌شود. مرجعیت معلم در بهترین حالت به نفع خانواده و در شرایطی خطرناک‌تر به منابع دیگری نظیر دوستان و شبکه‌های مجازی منتقل می‌شود و تمامی این آسیب‌ها ناشی از کمیت‌گرایی و تخصص‌گرایی است که در فرایند آموزش و پرورش به وجود آمده است.

بی‌شک راه‌حل این معضل، نفی آموزش همگانی و یا حذف دانش تخصصی از مدرسه نیست بلکه در وهله اول ضرورت هشیاری نسبت به این موضوع است. آن‌گاه که صحبت از جدایی پرورش و آموزش می‌شود و نگرانی‌هایی نسبت به غیبت نقش پرورشی معلمان در مدارس ابراز می‌شود و آسیب‌های اجتماعی تهدیدکننده دانش آموزان اهداف مدرسه را در معرض تهدید جدی قرار می‌دهد، لازم است به سهم این فرایند در بیمار شدن مدرسه توجه کنیم.

تحولات معلمی و تأثیر آن بر انسجام وجودی مدرسه

معلم اولین و مهم‌ترین عضو مدرسه است. فلسفه وجودی مدرسه ایجاد فرصت یادگیری برای دانش آموز است و معلم است که چنین فرصتی را برای وی فراهم می‌کند. در گذشته، تحقق این هدف در مدرسه کوچک کاملاً بر عهده معلم آن بود و بنابراین در مجموعه هدف تا برنامه و روش معلم و مدرسه ثبات وجود داشت. مدرسه امروز نیز که سازمانی گسترده‌تر یافته، برای نیل به هدف‌های آموزشی و پرورشی‌اش به همان انسجام و یکپارچگی نیاز دارد. مدرسه با وجود تعدد اجزا و عناصرش، به انسجام و یکپارچگی وجودی نیازمند است؛ زیرا با وجود تعدد اجزا و عناصر مخاطب واحد دارد. اگر دانش آموز در معرض چندگانگی در هدف‌ها، اصول و روش‌ها قرار گیرد، موجب می‌شود دچار چندگانگی وجودی شود. به نظر می‌رسد یکی از ویژگی‌های مثبت برخی مدارس غیردولتی همین است که اعضای مدرسه از نظر دیدگاه‌های تعلیمی و تربیتی واجد سسخت

بیشتری هستند.

واقعیت آن است که در مدارس دولتی - که معمولاً معلمان و حتی اعضای اداری مدرسه را اداره آموزش و پرورش، و عمدتاً بدون هماهنگی با مدیر مدرسه، انجام می‌دهد - تلاش برای نیل به چنین انسجامی همواره با موانعی مواجه بوده است. اما علاوه بر آن، تعدد معلمان یک مدرسه، به دلیل تعدد مواد درسی تخصصی، تهدیدی دیگر برای شکل‌گیری آن انسجام است؛ همچنین توزیع ساعات تدریس برخی از معلمان در بیش از یک مدرسه، که مانع ایجاد احساس تعلق عمیق به مدرسه‌های محل تدریس خواهد شد، عامل تهدید دیگری برای شکل‌گیری چنین انسجام وجودی در مدرسه است. بخش مهمی از ناکامی‌های مدرسه در مواجهه با مسائل آموزشی و مهم‌تر از آن آسیب‌های رفتاری و تربیتی دانش آموزان با فقدان چنین انسجام و همدلی در میان نیروهای مدرسه به‌ویژه معلمان در پیوند است^۷ و مدرسه را در مواجهه مدیرانه و مقتدرانه با مسائل دانش آموزان ناتوان و بیمار می‌سازد. شاید بتوان گفت که در میان عوامل بیماری‌زای مدرسه، آنچه بر شرایط معلمی تأثیرگذار است، دارای بیشترین سهم و آسیب می‌باشد.

* پی‌نوشت

۱. تکمیل همایون، ناصر (۱۳۸۵). آموزش و پرورش در ایران. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ص ۲۱
۲. صدیق اعلم، عیسی (۱۳۴۰). تاریخ فرهنگ در اروپا، تهران: شرکت سهامی انتشار
۳. دورکیم، امیل (۱۳۸۱). جامعه‌شناسی تربیتی یا تاریخ فرهنگ و تربیت در اروپا. ترجمه محمد مهابادی، تهران: شرکت سهامی انتشار، صص ۴۰۱-۴۱۰
۴. ایروانی، شهین (۱۳۹۲). مقدمه‌ای بر ماهیت نظام آموزشی ایران، پژوهش‌نامه مبانی تعلیم و تربیت، (۱)۴، ص ۹۳
۵. رشیدی، شمس‌الدین (۱۳۶۲). سوانح عمر. تهران: نشر تاریخ ایران
۶. معتمدی، اسفندیار (۱۳۸۴). نخستین مدرسه‌ها: مدرسه علمیه، نخستین دبیرستان ایران. قابل دسترسی در سایت جزیره دانش
۷. بی‌شک مخاطرات دیگری نظیر آسیب ناشی از به حاشیه بردن جایگاه معلم در تصمیم‌گیری‌ها، برنامه‌ریزی‌ها و نیز دغدغه‌های ناشی از فشار اقتصادی در زندگی ایشان، شکل‌گیری تعلق حرفه‌ای و سازمانی و پیوستن معلمان را به یک فرایند منسجم تعلیم و تربیت در مدرسه مورد تهدید قرار می‌دهد که موضوع بررسی این نوشتار نیست.



اولین روز آقای طلوعی

اصغر ندیری



آقای طلوعی دبیر جدید شما هستند. هر چند وارد فصل دوم سال تحصیلی شده‌ایم اما ایشان می‌توانند با درایتی که دارند و با همراهی شما کلاس را به وضعیت مطلوب برسانند. از یک‌ماه پیش که دبیر قبلی‌تان آقای حمیدی دچار بیماری شد و به کلاس نیامد تمام هم و غم من رساندن شما به نقطه‌ای بود که باید به آن می‌رسیدیم...»

همین‌که مدیر از کلاس خارج شد یکی از بچه‌های ردیف اول مثل فتر از جا پرید و به آقای دبیر خیره شد. همه چشم‌ها در این لحظه به میز جلو دوخته شده بود. آقای طلوعی هم نگاهی به پسرک انداخت. هر کس به بغل‌دستی خود چیزی می‌گفت: «این چرا این‌طوری کرد؟ میزش خراب است؟ نه بابا خودش را لوس می‌کند. از الان می‌خواهد تو چشم باشد.»

اما آقای طلوعی از اوضاع پیش آمده احساس نگرانی نکرد. او با نگاهی تحسین‌آمیز نزدیک پسر آمد تا با صبر و تأمل به جواب برسد. دست بر شانه دانش‌آموز ردیف جلو گذاشت. می‌خواست درس را از همین‌جا شروع کند. با پرسش جمله‌اش را آغاز کرد.

– بچه‌ها آیا می‌دانید این رفیق شفیق ما چه هدفی از این کار داشت... چیزی هم که نگفت! با طولانی شدن این روند دانش‌آموز موردنظر فکر کرد این کار پیش دیگران و آقا معلم معنا و مفهوم نامناسبی یافته و آن‌ها دارند دچار سوءتعبیر می‌شوند. دهانش را پرکرد تا توضیحی دهد اما آقا معلم گفت: «اجازه بده پسر!»

و روبه‌جمع کلاس افزود: «بچه‌ها آیا کسی می‌داند چرا این دانش‌آموز ایستاده است؟» کلاس به فکر فرو رفت. هر یک از دانش‌آموزان دست بلند کردند و تعدادی هم عجولانه چیزی گفتند.

آقای طلوعی گفت: «نه. این‌ها که گفتید منظور او نبود. خودش را هم لوس نکرده و قصد به‌هم‌ریختن کلاس را ندارد. شگفتا که توانسته است سؤالی در جمع ایجاد کند. از چشمان درخشان او می‌شود فهمید که چیزی می‌داند. او چیزی یاد گرفته و حالا دارد آن را نشان می‌دهد.»

سعید یکی از دانش‌آموزان پرحرف کلاس که دیگر نمی‌توانست خودش را نگه‌دارد، گفت: «آقا... آقا یعنی ما آن را نمی‌دانیم؟»

– چرا اما شاید او در موقعیتی بوده که توانسته زودتر واکنش نشان دهد و مهارتی در حل مسئله پیدا کرده است.

باز بچه‌ها شروع به پیچ‌پیچ کردند: «چه واکنشی؟ قضیه چیست؟»

آقا معلم در این فکر بود که وسط سال تحصیلی در کلاس جدید با چه شخصیت‌هایی روبه‌رو خواهد شد و باید چه شیوه‌هایی به کار ببرد؟ طولی نکشید که مراسم صبحگاه پایان یافت و آقای مدیر داخل دفتر شد. رو به دبیران و همچنین معلم تازه‌وارد گفت: «بسیار خوب. تعلیم و تربیت منتظر شماست. آقای طلوعی با همکاران که آشنا شدید. برای شما هم آرزوی موفقیت دارم. البته من برای معرفی شما، تا کلاس بدرقه‌تان می‌کنم. بفرمایید.»

– برپا
کلمه معروفی که به گوش هر شنونده‌ای آشناست. آقای مدیر در کلاس را پشت‌سر خود بست و رو به دانش‌آموزان گفت: «بفرمایید عزیزانم.

چهار درس معلمی

سهیلانعمی

دبیر تاریخ شهرستان تنکابن

در کنار آب‌های آبی دریای خزر، آنجا که موج‌ها، عاشقانه، حتی بر پای درختان زرد و رنجور ساحل بوسه می‌زنند، به تعلیم و تربیت بخشی از فرزندان ایران زمین مشغولم. در ۲۳ سال گذشته پا به پای چالش با مشکلات و موانع تعلیم و تربیت، متأسفانه هر سال چهره‌ای دیگر به خود می‌گیرد، تلاش و امیدم برای رسیدن به فردایی روشن‌تر بیشتر شده است. غوغایی بیش از برون درونم را می‌آزارد. افسوس که پیام این غوغا برای همه آشنا نیست! من معلم هستم! مأموریتم هدایت است. بزرگ‌ترین سرمایه‌ام، جوانانی هستند که به رسم امانت به من سپرده شده‌اند. من معلم هستم. وظیفه‌ام آموزش درس‌هایی است که می‌تواند پیش‌نیاز زندگی بهتر باشد.

اولین درس صداقت است.

هدف کلی این درس کمک به دانش‌آموزان برای صادق بودن و صادق ماندن و حفظ کرامت انسانی خودشان است.

دومین درس من محبت و رعایت اخلاق است.

در این درس به دانش‌آموزان خود می‌آموزم که هم‌نوعان خود را جدای از مذهب، نژاد و ملیت دوست بدارند و روح مشترک بین خود و آنان را محترم بشمارند تا همزیستی مسالمت‌آمیز را در کنار یکدیگر تجربه کنند.

شجاعت درس سوم من است.

در این درس به دانش‌آموزان می‌آموزم که ضمن احترام به باورهای درست دیگران از باورهای صحیح خود نیز در هر شرایطی دفاع کنند و حقیقت را قربانی مصلحت نکنند.

درس چهارم من امانت است.

هدف کلی من از این درس آماده کردن نسلی سالم برای فردایی روشن است؛ نسلی که باید بیاموزد که در هر شرایط و در هر لباس باید امانت‌دار ثروت‌های مادی و معنوی دیروز و امروز خود باشد.

من معلم هستم؛ معلمی به دور از هر گونه ملاحظات شخصی و فرقه‌ای و نگاه کاسب‌گرایانه به فرهنگ. راهی سخت و ناهموار را برای تعالی نسل فردا برگزیده‌ام و امیدوارم در این راه خداوند دست‌های ناتوان مرا در دستان قدرتمند خود بگیرد. امیدوارم خداوند به نگاه و کلامم قدرت دهد و یقین دارم بدون عنایت او قادر به طی مسیر ناهموار خود نیستم. من معلم هستم و هنری جز معلمی ندارم.

پسر که داشت دچار نگرانی می‌شد اجازه گرفت و گفت: «آقا می‌خواستم خواهش کنم شما بیایید و روی این نیمکت بنشینید.» - چرا؟

- چون ممکن است... آخر آن صندلی چندان مطمئن نیست. آخر آقا می‌دانید من همسایه جدید شما هستم، شما ما را ندیده‌اید اما من شما را وقتی به خانه جدیدتان در کوچه ما اسباب‌کشی می‌کردید. دیدم.

آقای طلوعی گفت: «فهمیدم. آفرین. تو پسر باهوش و با ادبی هستی. اما خواهش می‌کنم راحت باش. نگران من هم نباش. من می‌توانم ساعت‌ها سرپا بایستم. نزدیک سی سال است که در کلاس ایستاده‌ام و درس داده‌ام... بچه‌ها می‌دانید زندگی یعنی چه؟»

بچه‌ها که مات و مبهوت این واقعه و گفت‌وگو را بودند یکی‌یکی به هم سقلمه می‌زدند و سؤال می‌کردند تا اینکه به دانش‌آموز ردیف اول می‌رسیدند. او هم برگشت و نگاهی به بقیه انداخت. پسرک گفت: «آقا بگذارید تعریف کنم. بچه‌ها ایشان پادرد و کمردرد دارند و این در اثر سال‌ها تدریس پیشامد کرده است. سرپا ایستادن و قدم زدن بیش از حد در کلاس این مشکلات را برای دبیر ما به وجود آورده است. آقا سه تا فرزند دارند که یکی از آن‌ها خیلی دلش می‌خواهد استاد دانشگاه شود.»

آقای طلوعی گفت: «وای، تو چقدر از من اطلاعات داری! این‌ها را در این یکی دو روز از کجا فهمیده‌ای؟»

پسر گفت: «آقا شما معلم هستید و همه اهل محل از همسایگی با شما خوشحال‌اند. این خبرها زودتر از آمدن شما به محل ما آمدند.»

آقای دبیر هم برای اینکه کم نیاورد، چشمه‌هایی از معلومات و تجربه خود را به رخ کلاس کشید. گفت: «پسرم، فکر کنم اسم تو علی آقا است. پسر اول مردی هستی که اتفاقاً او هم معلم است. از من کم‌سابقه‌تر است اما حتماً تجربه و علم و کمالاتش بیشتر است که توانسته دسته‌گلی مثل تو را تربیت کند. من هم خوشحالم که در کوچه شما خانه خریده‌ام.

خب، آن آقای خوش‌تیپ ته کلاس، آقا رحیم را می‌گویم. شنیده‌ام والیبال خوب بازی می‌کند. زنگ تفریح یک یارکشی سریع انجام می‌دهیم تا ببینیم چند مرده حلاجیه... من هنوز هم می‌توانم آبشارهای محکمی بزنم. حالا هم خیلی از ساعت کلاس گذشته است. کتاب‌های خود را باز کنید تا برویم سر اصل مطلب.»

کنترل افت تحصیلی

حدیثه اوتادی

(خصوصاً در سال‌های ابتدایی) پیوند بزنید. در این راستا از مثال‌ها و اصطلاحات ساده و آشنا استفاده کنید تا سرعت درک مطلب دانش‌آموزان را افزایش دهید.

● از نمرات دانش‌آموزان تنها به عنوان وسیله‌ای برای دادن بازخورد و توجه دادن هر چه بیشتر آنان به میزان یادگیری‌شان استفاده کنید نه به عنوان وسیله‌ای برای ارزشیابی وجودی آن‌ها.

● هنگام تدریس مطالب آموزشی را به صورت پیوسته و از ساده به مشکل بیان کنید تا در ابتدا شاگردان در یادگیری مطالب ساده موفقیت بدست آورند و انگیزه آن‌ها در کسب یادگیری‌های بعدی افزایش یابد.

● تلاش کنید رقابت ناسالم را در دانش‌آموزان از بین ببرید.

● دانش‌آموزان را با یکدیگر مقایسه نکنید، بلکه عملکرد آن‌ها را با گذشته خودشان مقایسه کنید و در ادامه از تقویت مثبت و تشویق برای ماندگاری آن عملکرد خوب بهره بگیرید.

● در آغاز سال روش خاص مطالعه درس خود را به دانش‌آموزان آموزش دهید و از یادگیری شیوه صحیح آن در طول سال اطمینان حاصل کنید.

● از تأثیر عمیق تشویق آگاه باشید. نیاز انسان به تأیید و تشویق از تمایلات فطری اوست، پس همواره به دنبال کوچک‌ترین و کم‌اهمیت‌ترین بهانه‌ها برای تشویق باشید. تشویق عاملی است که انگیزه‌های افراد را بالا می‌برد و آن‌ها را ارضا می‌کند. برای دانش‌آموزان نمره خوب و رسیدن به پاسخ صحیح یک مسئله هر دو مشوق به حساب می‌آیند. برای موفقیت دانش‌آموزان پاداش در نظر بگیرید، منتظر نباشید تا افت تحصیلی اتفاق بیافتد و آنگاه اگر دانش‌آموز آن را جبران کرد موفقیت او را تحسین کنید. در واقع مشوق‌ها همان تقویت‌کننده‌های مثبت بوده و عاملی

افت تحصیلی مسئله یا مشکلی غیرقابل حل نیست اما حل آن هم یک‌باره و ناگهانی و با شیوه‌های آنی میسر نیست. بلکه به برنامه‌ریزی‌های درازمدت و زیربنایی احتیاج است؛ برنامه‌هایی که بر اساس واقعیت‌های اجتماعی تدوین شده و ضمانت اجرایی نیز داشته باشد.

اما آنچه ما می‌خواهیم در این مجال بیان کنیم کارهای کوچک و درعین حال مؤثری است که معلم‌های عزیز توان عملی کردنش را دارند.

● معلمان گرامی! به دانش‌آموزان خود نشان دهید که به آن‌ها علاقه دارید و آن‌ها به کلاس شما «تعلق» دارند.

● سعی کنید اولین تجربه‌های دانش‌آموزان با موفقیت همراه باشد. موفقیت‌های اولیه در افزایش سطح اعتمادبه‌نفس آن‌ها نقش مهمی دارد. تجربه نشان داده است که افراد کامیابی‌هایشان را تعمیم می‌دهند و این باور در آن‌ها شکل می‌گیرد که می‌توانند باز هم موفق شوند.

● به‌منظور افزایش حس کفایت در دانش‌آموزان از آن‌ها بخواهید مطالب یاد گرفته شده را به دوستانشان آموزش دهند.

● برای تشویق روح همکاری، جلساتی برای در میان گذاشتن مسائل دانش‌آموزان تشکیل دهید.

● تدریس را با طرح مطالب و پرسش‌های جالب توجه آغاز کرده و با تحریک حس کنجکاوی، دانش‌آموزان را برانگیخته‌تر سازید. در روش‌های تدریس خود تنوع ایجاد کنید و بین ساعات طولانی تدریس یک هیجان کوچک ایجاد کنید.

● میزان دقت و توجه دانش‌آموزان به معنادار بودن مطالب، تازگی و میزان پیچیدگی آن‌ها مرتبط است؛ پس این موضوع را به‌خاطر داشته باشید و سعی کنید مطالب درسی را تا حد امکان با دنیای واقعی و ملموس دانش‌آموزان

از نمرات
دانش آموزان
تنها به عنوان
وسیله ای برای
دادن بازخورد
و توجه دادن
هر چه بیشتر
آنان به میزان
یادگیری شان
استفاده کنید
نه به عنوان
وسیله ای
برای
ارزشیابی
وجودی آنها

را دوست خواهند داشت و همین رابطه دوستانه باعث پیروی آنها از معلم شان و علاقه مندی به فضای تحصیل خواهد شد.

● در کلاس فضای آزاد ایجاد کنید. ایجاد فضای آزاد یادگیری بدون احساس ترس و اضطراب از عدم موفقیت و شکست، اجازه دادن به دانش آموزان برای اظهار عقاید و اندیشه های خود و در نتیجه بالا رفتن احساس پذیرش توانائی ها و شایستگی های خود، از امور بسیار مهم در فراگیری سریع تر و مناسب تر است. در نهایت اینکه، ما در عصر گسترش روزافزون اطلاعات و ارتباطات یا عصر دانایی به سر می بریم. اهداف آموزش و پرورش در سطح جهان به خوبی بیانگر این مطلب است که از مهم ترین نیازهای هر جامعه تعلیم و تربیت وجود افرادی است که با اتکا به نیروی اراده و تعقل خویش منطقی بیندیشند و به جای وابستگی و استفاده از دستاوردهای اقتصادی و فرهنگی دیگران، خود مولد دانش، فناوری و فرهنگ برای زندگی مستقل باشند. در این راستا به مشکلی اساسی در نظام های آموزشی مواجه هستیم که همان افت تحصیلی است که هر ساله آسیب های سنگینی به بار می آورد که مهم ترین آنها سرخوردگی، احساس حقارت و بی کفایتی، و ایجاد خودپنداره منفی در دانش آموزان است. تأسفاً انگیزه تر این است که بسیاری از این افراد توانایی های لازم برای کسب موفقیت را دارند ولی متأسفانه شرایط کیفی نظام آموزشی موجب پدید آمدن دانش آموزان بی انگیزه، فارغ التحصیلان بی علم و معلمان فاقد خلاقیت شده است؛ به طوری که هر چه سطح تحصیلی بالاتر می رود، شوق آموختن در دانش آموزان کمتر می شود. شایسته است که همه متصدیان امر آموزش به اندازه خود در کمرنگ شدن این مشکل همت گمارند.

هستند که افراد برای دستیابی به آن کوشش می کنند.

تقویت کننده های مثبت چهار دسته اند:

۱. تقویت کننده های نخستین؛ که نیازهای جسمانی و فیزیولوژیک ما را ارضا می کنند؛
۲. تقویت کننده های شرطی؛ مثل پول، نمره، مقام، شغل و ...؛
۳. تقویت کننده های اجتماعی؛ مانند توجه، محبت، تائید و تشویق و ...؛
۴. تقویت کننده های شخصی؛ که به آن انگیزش درونی گفته می شود. در فرایند یادگیری رضایت خاطر حاصل از آموختن، تقویت کننده درونی است. یک معلم توانا و رشد یافته به دانش آموزان خود کمک می کند تا برای همه امور زندگی خود انگیزه های درونی خود را تقویت کنند و الزاماً منتظر عامل بیرونی برای تشویق و حرکت نباشند. اگر ما بتوانیم شعله رضایت درونی را در وجود دانش آموزانمان مشتعل کنیم، کاری بس عظیم انجام داده ایم.

● به تفاوت های فردی دانش آموزان توجه کنید. دانش آموزان یک کلاس فقط در پایه تحصیلی با هم مشترک هستند و در بقیه موارد مثل بهره هوشی، استعدادها، توانمندی ها، سطح فرهنگی و اقتصادی و ارزشی خانواده با هم تفاوت دارند. پس در انتظاراتی که از آنها دارید اعتدال ایجاد کنید.

● به دانش آموزان خود احترام بگذارید. احترام یکی از بزرگ ترین عوامل جلب محبت و اطاعت است و توهین و تحقیر و نادیده گرفتن یکی از مهم ترین عوامل برانگیختن دشمنی و مخالفت است. درست است که وجود استعداد های متفاوت در افراد، معلم را وادار می کند تا برخوردهای متفاوتی داشته باشد ولی در صمیمی بودن نباید تفاوت قائل شد. اگر معلم با دانش آموزانش صمیمی باشد، دانش آموزان نیز متقابلاً او



حوزه‌های تربیت و یادگیری

دکتر میترا دانشور

با ظهور سطحی از برنامه، تحت عنوان «برنامه درسی ملی» مفاهیم جدیدی وارد ادبیات رشته برنامه‌ریزی درسی شد که یکی از آن‌ها حوزه یادگیری^۱ است. این اصطلاح در برنامه درسی ملی جمهوری اسلامی ایران با عنوان «حوزه‌های تربیت و یادگیری» مطرح شده است. برخی از صاحب‌نظران، حوزه‌های یادگیری را قلمروهایی علمی با محتوا، روش‌ها و فرایندهای متمایز می‌دانند که از مجموعه‌ای (خوشه‌ای) از دروس تشکیل شده‌اند. به عنوان مثال علوم تجربی یک حوزه یادگیری با قلمرو، روش‌ها و فرایندهای علمی متمایز از سایر حوزه‌ها به شمار می‌آید که از دروسی چون زیست‌شناسی، فیزیک، شیمی، زمین‌شناسی، زیست‌فناوری و... تشکیل شده است. همچنین ریاضیات یک حوزه یادگیری است که از دروسی چون حساب، هندسه، آمار، جبر، مثلثات و... تشکیل شده است. نیز مطالعات اجتماعی یک حوزه یادگیری است که از دروسی چون تاریخ، جغرافیا، علوم اجتماعی، اقتصاد و... تشکیل شده است. شما بگویید زبان و ادبیات فارسی از چه دروسی تشکیل شده است؟

معادل عناوین حوزه‌ها نخواهد بود. یعنی ممکن است یک عنوان در جدول ساعات درسی یک، دو یا چند حوزه یادگیری را پوشش دهد.

برای انتخاب عناوین حوزه‌های تربیت و یادگیری ملاحظات و مفروضاتی را باید در نظر گرفت. ملاحظات و مفروضات اولیه در استنباط و تعیین حوزه‌های تربیت و یادگیری عبارت‌اند از:

- ارتباط آن‌ها با هدف کلی برنامه درسی ملی و الگوی هدف‌گذاری آن؛
 - شایستگی‌های پایه؛
 - همخوانی با اسناد فرادستی؛
 - و هماهنگی با اصول حاکم بر برنامه درسی ملی.
- البته تأثیرپذیری از ساختار دانش و تجارب بین‌المللی و توافق کارشناسی (تصمیم‌گیری براساس واقعیت) نیز در این زمینه مؤثر بوده است.

یازده حوزه یادگیری

در حال حاضر حوزه‌های تربیت و یادگیری برنامه درسی ملی ایران در یازده حوزه پیش‌بینی شده‌اند. همان‌طور که در بالا ملاحظه می‌کنید، در سال ۱۳۹۱، تغییراتی در برنامه درسی ملی، نسبت به سال ۱۳۸۹، انجام شده است. شما کدام یک را ترجیح می‌دهید؟ چرا؟

حوزه تربیت و یادگیری تفکر و حکمت به دنبال ایجاد زمینه‌هایی برای

دوره‌ها و پایه‌های تحصیلی لزوماً معادل عناوین حوزه‌ها نخواهد بود و مفاهیم حوزه‌های یادگیری به صورت تلفیقی ارائه خواهد شد. (برنامه درسی ملی، ۱۳۹۱: ۱۹)

نکاتی که در این تعریف مورد تأکید قرار گرفته است

- حوزه یادگیری حدود محتوا را روشن می‌سازد. به عنوان مثال محتوای حوزه ریاضیات از محتوای حوزه زبان و ادبیات متمایز است.
- روش‌ها و فرایندهای مورد تأکید حوزه را روشن می‌سازد. مثلاً روش‌های مورد استفاده در علوم تجربی مشاهده و آزمایش است، اما روش‌های مورد تأکید در حوزه معارف اسلامی بیشتر بر روش‌های عقلانی استوار است.
- عناصر کلیدی یادگیری را روشن می‌سازد. قلمرو و حدود محتوایی بسیاری از حوزه‌های یادگیری به قدری گسترده و وسیع است که می‌باید از بین آن‌ها دست به انتخاب زد. لذا در بیانیه‌های حوزه‌های یادگیری برنامه درسی ملی ایده‌ها و عناصر کلیدی^۲ که یادگیری دانش‌آموزان حول آن سازماندهی می‌شود مشخص شده است.
- این حوزه‌ها با یکدیگر ارتباط دارند.
- عناوین موضوعات درسی در دوره‌ها و پایه‌های تحصیلی لزوماً

حوزه‌های یادگیری بستر اصلی برای تسهیل فرایند تعلیم و تربیت، جهت دستیابی به اهداف برنامه درسی ملی می‌باشند. هر یک از حوزه‌های یادگیری گستره و محدوده دانش، مهارت‌ها، نگرش‌ها و ارزش‌های مرتبط با یادگیری دانش‌آموزان پیش‌دبستانی تا پایان دوره متوسطه را توصیف می‌کنند.

نکته اساسی این تعریف این است که حوزه‌های یادگیری را بستری برای تسهیل فرایند تعلیم و تربیت می‌شناسد. بستری که در جهت دستیابی به اهداف برنامه درسی ملی یعنی همان انسان متفکر، با ایمان، دارای علم و عمل و اخلاق می‌باشد. در این تعریف یادگیری دانش‌آموزان، بر ساختار موضوع درسی ترجیح داده شده است. این تمایز در جهت تمایز قلمرو موضوعی نیست بلکه در جهت قلمرو یادگیری دانش‌آموزان است.

حوزه‌های یادگیری در برنامه درسی ملی جمهوری اسلامی ایران

در برنامه درسی ملی جمهوری اسلامی ایران حوزه‌های تربیت و یادگیری بدین گونه تعریف شده است: «حوزه‌های تربیت و یادگیری، حدود محتوایی، روش‌ها، فرایندها، و عناصر کلیدی یادگیری را روشن می‌سازند. این حوزه‌ها با یکدیگر ارتباط دارند لیکن عناوین موضوعات درسی در

عناوین حوزه‌های تربیت و یادگیری

عناوین پیشنهاد شده شورای عالی آموزش و پرورش	عناوین تصویب شده توسط شورای عالی آموزش و پرورش
۱. تفکر و حکمت	۱. حکمت و معارف اسلامی
۲. قرآن و معارف اسلامی	۲. قرآن و عربی
۳. زبان و ادبیات فارسی	۳. زبان و ادبیات فارسی
۴. فرهنگ و هنر	۴. فرهنگ و هنر
۵. کار و فناوری	۵. سلامت و تربیت بدنی
۶. سلامت و تربیت بدنی	۶. کار و فناوری
۷. علوم انسانی و مطالعات اجتماعی	۷. علوم انسانی و مطالعات اجتماعی
۸. ریاضیات	۸. ریاضیات
۹. علوم تجربی	۹. علوم تجربی
۱۰. زبان‌های خارجی	۱۰. زبان‌های خارجی
۱۱. آداب و مهارت‌های زندگی (نگاشت چهارم برنامه درسی ملی، ۱۳۸۹: ۶۸)	۱۱. آداب و مهارت‌های زندگی و بنیان خانواده، (برنامه درسی ملی، ۱۳۹۱: ۱۹)

سلامت جسمی و روانی مورد توجه قرار گرفته است. در حوزه فرهنگ و هنر جهت‌گیری فرهنگی و شکل‌گیری هویت از طریق تربیت هنری مورد توجه بوده است. با بررسی بیانیه‌های هر یک از حوزه‌های تربیت و یادگیری در صفحات ۲۰ الی ۳۹ برنامه درسی ملی می‌توانید با تعریف، ضرورت و کارکرد، قلمرو، و جهت‌گیری‌های کلی در سازماندهی محتوا و آموزش هر حوزه تربیت و یادگیری آشنا شوید. شما دروس زیر مجموعه کدام حوزه یادگیری را تدریس می‌کنید؟ در بیانیه این حوزه یادگیری چه تأکیداتی وجود دارد و جهت‌گیری آن چیست؟

* پی‌نوشت

1. Learning area
2. Key Idea

* منابع

۱. برنامه درسی ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، اسفند ۱۳۹۱.
۲. برنامه درسی ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، نگاشت چهارم، بهمن ۱۳۸۹.

و شیوه‌های ارزشیابی را به سوی تحقق اهداف برنامه درسی ملی سوق می‌دهد. در اصلاح عناوین حوزه‌ها نیز این امر مدنظر بوده است. به عنوان مثال در حوزه سلامت و تربیت بدنی موضوعاتی چون بهداشت، تغذیه، ایمنی، و تربیت بدنی با جهت‌گیری

تبیین فرایند تفکر و تعقل و چگونگی دستیابی به آن در انواع و اشکال مختلف (تفکر خلاق، نقاد، منطقی، سیستمی و تفکر همراه با مراقبه و عقل نظری و عملی) است.

حوزه تربیت و یادگیری کار و فناوری شامل کسب مهارت‌های عملی برای اداره امور زندگی؛ و کسب شایستگی مرتبط با فناوری و علوم وابسته، جهت آمادگی ورود به حرفه و شغل در بخش‌های مختلف اقتصادی و زندگی اجتماعی است.

آموزش‌های مرتبط با آداب و مهارت‌های زندگی و بنیان خانواده در برنامه درسی به عنوان فرصتی برای به کارگیری آموخته‌ها در موقعیت‌های واقعی زندگی و متناسب با تفاوت‌های فردی و شرایط و مقتضیات محلی، وظیفه آماده کردن فرد برای ورود آگاهانه و مسئولانه به زندگی خانوادگی و اجتماعی را برعهده دارد.

شما با سایر حوزه‌ها از قبل آشنایی دارید، اما ذکر این نکته نیز حائز اهمیت است که در سایر حوزه‌ها نیز که عناوین آن‌ها جدید نیستند به تأسی از اصول، تحقق شایستگی‌های پایه اولویت می‌یابد و این امر تغییر محتوا، روش‌های یاددهی

۸-۲ بیانیه حوزه‌های تربیت و یادگیری:

۱- حوزه تربیت و یادگیری حکمت و معارف اسلامی

دین اسلام، که از جانب خدای متعال بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده شامل اعتقادات، اخلاق، احکام و کلیه نظاماتی است که انسان‌ها برای رسیدن به مقصد متعالی خود بدان نیاز دارند. منابع اخذ معارف اسلامی، قرآن کریم، سنت و سیره پیامبر گرامی اسلام و جانشینان معصوم آن بزرگوار- صلوات الله علیهم - و عقل است. تعقل به معنای قدرت تجزیه و تحلیل و ربط دادن قضایا و سنجش و ارزیابی یافته‌ها بر اساس نظام معیار (اسلام) است که از طرق معتبر به دست آمده است. حکمت به معنای علم متین، محکم و استوار دستاورد قوه تعقل است. حکمت و بصیرت زمانی به وقوع می‌پیوندد که فرد در فرآیند صحیح تفکر با هدایت و رهبری عقل سلیم و نقل صحیح قرار گیرد. ایمان مبتنی بر تفکر، اساس اعمال دینی است و هیچ عمل دینی بی حضور تفکر و تعقل معنا و مفهوم ندارد. تفکر، مطالعه و پژوهش اساس معرفت دینی را تشکیل می‌دهد.

ضرورت و کارکرد حوزه: مهم‌ترین هدف تشکیل نظام اسلامی

به طور اعم و نظام آموزشی به طور اخص، تربیت دینی - به معنای عمیق و گسترده آن - است. دین مقدس اسلام برنامه جامع تربیتی انسان

واکسن زلزله

گزارش یک مانور زلزله‌ای

دکتر مهدی زارع

استاد پژوهشگاه بین‌المللی زلزله‌شناسی و مهندسی زلزله
و عضو وابسته شاخه زمین‌شناسی فرهنگستان علوم



می‌شود.

توجه کنیم که بسته به دور و نزدیکی کانون زلزله، و همچنین بزرگای آن، خسارات احتمالی زلزله می‌تواند کم یا زیاد باشد. واقعیت آن است که هدف از برگزاری مانور، کاستن از خسارات احتمالی زلزله است، و گرنه اگر کل یک ساختمان در یک زلزله کاملاً منهدم شود عملاً نمی‌توان با تمرین‌های مانور کاری در جهت کاستن از خسارت و تلفات انجام داد. از طرف دیگر با توجه به دوری و نزدیکی مدارس به کانون زلزله، کهنه یا نوساز بودن، و نیز کیفیت ساخت‌وساز، خسارت‌های وارد به مدرسه می‌تواند متفاوت باشد. بنابراین تلاش برای بهسازی و مقاوم‌سازی مدرسه جدای از برنامه مانور زلزله البته اقدامی است لازم و در جهت کاهش خسارات مالی و جانی.

برای برگزاری این مانور، در سال ۹۳، ابتدا در یک روز جمعه (روز قبل از مانور) در منزل به آماده کردن وسایل و ابزاری ابتدایی با بهره‌گیری از کاغذ پوستی، کالک با ابعاد A و همچنین درست کردن ماکت گسل با استفاده از تون و پیشنهاد دو فرزندم که هر دو دانش‌آموز هستند (در آن سال دخترم «ایران» دانش‌آموز کلاس هشتم، و پسر «محمد ایمان» دانش‌آموز کلاس ششم ابتدایی بودند) پرداختم.

هر سال در روز هشتم آذرماه یا روزی نزدیک به آن مانور زلزله و ایمنی برگزار می‌شود. در این مانور که ۱۸ سال قبل در پژوهشگاه ما طراحی شده است، تمرین‌های آمادگی در برابر زلزله و مفاهیم بنیادی با دانش‌آموزان و مربیان آن‌ها مرور می‌شود. در سال ۹۳ امکان تجربه جدیدی برای نگارنده فراهم شد. در آن سال یکی از دانشجویانم (مهندس فاطمه توانایی) که مادرش مدیر دبستان دخترانه کوثر نبی در غرب تهران (منطقه ۵، بلوار اشرفی اصفهانی) بود، به من پیشنهاد داد تا مانور زلزله را شخصاً در مدرسه آن‌ها اجرا کنم. من نیز قبول کردم و این برنامه را (خارج از وظایف و برنامه‌های سازمانی خود در پژوهشگاه زلزله) طراحی و به صورت نمونه اجرا کردم. اول از اهمیت مانور باید سخن گفت. اگر زلزله در روز رخ دهد، مدارس یکی از محل‌های بسیار آسیب‌پذیر جمعیتی خواهند بود. لذا آموزش و تمرین مرتبط با زلزله نه تنها به یادگیری و افزایش ایمنی دانش‌آموزان و معلمان کمک می‌کند، بلکه آنان خود به عنوان معلم رده دوم می‌توانند در منزل خود مباحث طرح شده در مدرسه را منتقل کنند. که بدین ترتیب به ایمنی خانوارها هم کمک



مدرسه و همچنین پناه‌گیری را آموزش دادند. این آموزش با اجرای یک بازی در حیاط مدرسه تکمیل شد. قسمت دوم برنامه در بعدازظهر همین روز در دبستان پسرانه «سلام» در منطقه ۴ آموزش و پرورش، که محل تحصیل پسر خودم بود تنظیم شده بود و ما همان برنامه‌های صبح را در مدرسه پسرانه نیز برای دانش‌آموزان تکرار کردیم. نکته جالب توجه تفاوت بین پسرها و دخترها بود! هر چه دخترچه‌ها حرف گوش کن و منظم بودند، پسر بچه‌ها را به سختی می‌توانستیم نظم و سازمان بدهیم! البته در این مورد ناظم مدرسه و دستیاران ایشان بسیار به ما کمک کردند.

برای جایزه‌های مانور نیز پرسش‌های ساده‌ای طرح کردم و هر دانش‌آموزی که جواب داده بود (صرف‌نظر از درستی یا غلطی جواب و کیفیت جوابی که مکتوب کرده بود) فهرست نامشان را گرفتم و شخصاً برایشان هدیه‌ای به‌صورت یک بسته فرهنگی (عمدتاً کتاب) تهیه کردم. هم‌سرم نیز برای تهیه لوازم تحریر (خط‌کش و نقاله کوچک که به هر دانش‌آموز داده شود) و خرید آن‌ها و تکمیل این بسته فرهنگی به کمک آمد.

برای انتخاب کتاب‌ها هم تعدادی کتاب «زلزله‌شناسی ایران» (تألیف خودم، تاریخ انتشار ۱۳۹۰) از انتشارات «دفتر پژوهش‌های فرهنگی» در خیابان فروردین، روبه‌روی دانشگاه تهران تهیه کردم و دو کتاب دیگر نیز از کتاب‌فروشی انتشارات مدرسه، در خیابان ایرانشهر، خریداری کردم (درمورد زمین و زلزله و گسلش) و به هر یک از بچه‌ها که جواب سؤال‌ها را داده بود یکی از این بسته‌های فرهنگی (حاوی کتاب و لوازم تحریر) جایزه دادم. بسته‌ها از طریق مدیر مدرسه به بچه‌ها داده شد. تجربه خوبی بود که امیدوارم باز برای من تکرار شود.



در این ماکت‌ها، که کوشیدیم با توجه به نظر بچه‌های خودم انتقال مفاهیم را برای دانش‌آموزان هم‌سن و سال فرزندانم ساده کنم، سعی کردم هم مفاهیم ابتدایی نظیر زلزله، گسلش، عمق زلزله، بزرگای و نحوه جابه‌جایی در گسل را در پوسته زمین نشان دهم و هم نحوه پناه‌گیری و محل‌های امن و نحوه تخلیه کلاس و مدرسه را.

روز بعد، یعنی شنبه هشتم آبان ماه، در محل دبستان دخترانه کوثر نبی حاضر شدیم. مانور با همکاری نگارنده و مهندس علیرضا سعیدی، دبیر جمعیت غیردولتی کاهش خطرات زلزله ایران، از ساعت ۸:۳۰ بامداد با گرد هم آوردن کلیه دانش‌آموزان در سالن مدرسه با بیان شرایط فلات از نظر رخداد زلزله شروع شد. مفهوم نقشه‌ها و معنای رنگ‌های روی نقشه‌ها برای دانش‌آموزان توضیح داده شد. این کار را با نمایش چند نقشه چاپ شده و چند نقشه گسل‌ها که خودم برای توضیح در این مانور ترسیم کرده بودم و استفاده از ماکتی برای نمایش معنی گسلش در پوسته زمین انجام دادم. به دانش‌آموزان و مربیان آن‌ها توضیح دادم که زلزله پدیده‌ای طبیعی است که در هر لحظه ممکن است رخ دهد، و لذا «ایمنی جانی» هدف اصلی علم مهندسی زلزله و همچنین برگزاری مانورهایی مثل همین مانور است. گفتم که در مهندسی زلزله هدف کشته نشدن انسان‌ها یا کمتر کردن جراحات و صدمات وارده به افراد است. سپس مبانی پناه گرفتن و روش «بنشین، بپوشان و بگیر» (Drop, cover and Holdon) را تشریح کردم و همچنین به موارد کارآیی این روش و نیز «مثلث حیات» پرداختم.

مهندس علیرضا سعیدی نیز قسمت بعدی برنامه این مانور را، با تشریح انواع بحران‌ها در هنگام یک زلزله فرضی اجرا کرد. ضمناً مهندس سعیدی همراه دستیارشان، مهندس جدید، نحوه تخلیه اضطراری از



دست را بگیریم نه چ را

دکتر محمدعلی اسماعیل زاده اصل

ع در روابط...

در تمام این رابطه‌ها می‌توانیم، به اصطلاح بازخوانی و ویرایش داشته باشیم. دانش‌آموزان با بازخوانی فعالیت‌ها و عملکرد یکدیگر می‌توانند به رشد یکدیگر کمک کنند. به هنگام درست کردن یک کار دستی، به هنگام حل یک مسئله، به هنگام تأمل در رابطه با یک دوست، به هنگام انجام یک حرکت ورزشی و در بسیاری موارد دیگر، همراهی دانش‌آموزان با یکدیگر می‌تواند به بهبود فعالیت‌ها و یادگیری بیشتر و بهتر کمک کند. با این حال این رابطه بین هم‌آموزان تنها در صورتی شکل خواهد گرفت که اعتماد و صمیمیت بین آن‌ها وجود داشته باشد.

رابطهٔ معلم و دانش‌آموز می‌تواند به دو صورت تعریف شود:

۱. رابطه‌ای که در آن معلم امتحان می‌گیرد تا غلط‌های دانش‌آموزان را بگیرد و به آن‌ها نمره دهد.

۲. رابطه‌ای که در آن معلم به بازخوانی عملکرد دانش‌آموزان کمک می‌کند و پیشنهادهایی برای بهبود عملکرد به آن‌ها می‌دهد

در رابطهٔ اول معلم از بالا به دانش‌آموز نگاه می‌کند و یادگیری دانش‌آموز را اندازه می‌گیرد تا به دیگران گزارش دهد. در این شرایط دانش‌آموزان با روش‌های مختلف، از جمله تقلب،

این نوشته هم، مانند سایر متن‌هایی که در مجلات رشد نوشته می‌شوند، وقتی به دست شما برسد توسط یک ویراستار بازخوانی و ویرایش شده است. ویراستار از من غلط نمی‌گیرد و به نوشته من نمره نمی‌دهد. او همکار من است و به من کمک می‌کند تا نوشته‌هایم غلط‌های تایپی، نگارشی و دستوری نداشته باشد. ویراستار گاهی هم پیشنهادهایی برای روان‌تر شدن متن می‌دهد. او همکار و کمک کار من است. باید به من «پیشنهاد» تغییر بدهد؛ حال اگر خودش قلم به دست بگیرد و بدون اطلاع من تغییری در متن بدهد و متن منتشر شود، او کار خودش را به درستی انجام نداده و نه تنها کمکی به من نکرده، بلکه چه بسا به نوشته من آسیب هم رسانده است. این از ویرایش در کلام؛ اما آیا در مدرسه هم بازخوانی و ویرایش داریم؟ بلی، داریم:

ع در روابط دانش‌آموزان با یکدیگر؛

ع در روابط دانش‌آموزان با معلمان؛

ع در روابط معلمان با یکدیگر؛

ع در روابط معلمان با مدیر و کادر آموزشی؛

ع در روابط مدیران مدارس با یکدیگر؛

ع در روابط مدیران مدارس با ادارات آموزش و پرورش؛



مداد حرکت کرد کلمات جاری شدند و یکی از بهترین نوشته‌ها بر دفتر نقش بستند.

پاک‌کن به آرامی چند کلمه را به این متن نشان داد و گفت: حیف است که کلمات را اصلاح کنیم تا متن زیباتر شود.

وجود نداشته باشد.

انتخاب مدرسه نمونه، مدیر نمونه، معلم نمونه، دانش آموز نمونه و شاگرد اول، قرار بوده است طریقی باشد برای ایجاد انگیزه برای پیشرفت. اما روش این انتخاب‌ها آسیب‌های فراوانی تولید می‌کند و فضای همدلی و صمیمیت و هم‌آموزی را به فضای رقابت و پنهان‌کاری و تقلب و جدایی تبدیل می‌کند.

بازخوانی و یادگیری مشترک و بهبود عملکرد، نیاز به فضای همدلی و صمیمیت و اعتماد دارد، و این فضا در طی زمان به وجود می‌آید. طول می‌کشد تا بتوانیم به هم اعتماد کنیم. طول می‌کشد تا کسی را به عنوان دوست بپذیریم. با این حال فرهنگ جمعی اعتماد و صمیمیت را تسریع می‌کند. وقتی به میان جمعی می‌روم که بین آن‌ها اعتماد و صمیمیت وجود دارد، من هم راحت‌تر به آن‌ها اعتماد می‌کنم و زودتر صمیمی می‌شوم. اگر بتوانیم فضای مدرسه را هم به این سمت پیش ببریم، افرادی که در سال‌های آینده به این مدرسه خواهند آمد هم از اثرات آن بهره‌مند خواهند شد. این یک سرمایه‌گذاری بلندمدت و پربازده است. کلاس‌های درس و مدرسه‌مان را به محلی برای همکاری و هم‌آموزی تبدیل کنیم. دست هم را بگیریم نه مچ همدیگر را.

به دیگران شود، سعی می‌کنم در حضور معلمان دیگر رفتاری غیر از رفتار معمول خودم در کلاس داشته باشم و حضور آن‌ها در کلاس درس هم خوش آیند نخواهد بود.

مدیران و سایر اعضای کادر آموزشی مدارس هم اگر از فرصت بازخوانی و بازخورد دادن برای کمک به معلمان استفاده کنند، بازخوردهایشان با روی باز پذیرفته خواهد شد. اما اگر قرار به قضاوت عملکرد معلمان باشد، فرصت یادگیری از دست می‌رود و پنهان‌کاری و انکار و فرافکنی جای آن را می‌گیرد.

در بعضی از جلساتی که در استان‌های مختلف میهمان مدیران مدارس هستم، با هم در مورد فرصت‌های یادگیری ناشی از بازدید از مدارس یکدیگر صحبت می‌کنیم. حتی اکثر مدیران مدرسی که در طرح تعالی مدیریت مدرسه شرکت کرده‌اند می‌گویند:

«نگران این هستیم که نمره ارزیابی کمی به ما داده شود؛»

«افرادی که برای بازدید از مدرسه ما می‌آیند برای مچ‌گیری آمده‌اند نه برای کمک؛»

«اگر ضعفی در مدرسه ما وجود داشته باشد آن را به شدت برجسته می‌کنند اما نقاط قوتمان را مورد توجه قرار نمی‌دهند؛»
«اگر مشکلی در مدرسه‌مان وجود داشته باشد آن را پنهان می‌کنیم تا دیگران متوجه آن مشکل نشوند؛»

«آمدن مدیران مدارس دیگر و بازرسان ادارات آموزش و پرورش به مدرسه ما، در ما دلهره تولید می‌کند؛ پس ترجیح می‌دهیم چنین بازدیدهایی

ممکن است تلاش کنند عملکرد بهتری از خودشان نشان دهند. در رابطه دوم معلم همراه دانش آموز است و به عنوان یک مربی به دانش آموز کمک می‌کند تا ضعف‌ها و قدرت‌هایش را بهتر بشناسد و مسیر یادگیری‌اش را بهتر دنبال کند.

همین رابطه بین معلمان یک مدرسه هم وجود دارد. معلمان می‌توانند به کلاس‌های یکدیگر بروند و طی فرایندی که با نام «درس‌پژوهی» شناخته می‌شود، به بازخوانی عملکرد یکدیگر کمک کنند و پیشنهادهایی برای بهبود بدهند. وقتی حضور معلمان دیگر در کلاس درس برای کمک به من باشد، با روی باز پذیرای آن‌ها خواهم بود و دنبال ایجاد فرصت‌هایی برای حضور آن‌ها هستم. اما اگر بازدید معلمان دیگر از کلاس من تبدیل به اندازه‌گیری توان معلمی من و یافتن نقطه ضعف‌هایم برای گزارش

پشت خط

یکی از تصورات رایج درباره شعر، این است که شعر هر چه سخت تر باشد، لابد ارزشمندتر است. برخی افراد وقتی شعری ساده می شنوند، بلافاصله می گویند: اینک کارى ندارد من هم می توانم مثل این بگویم. براساس همین ساده انگاری است که قلم برمی دارند و شعر می نویسند در خیال خود شعرشان مثل شعر سعدی است، مثل شعر فروغ است، مثل شعر سهراب سپهری و قیصر است. این جور افراد مانند کودکانى هستند که با دیدن حرکات دست رانندگان ماهر، خیال می کنند رانندگی چیزی نیست جز چرخاندن فرمان و بوق زدن و دنده عوض کردن. پس رانندگی بازی هم به بازی های قبلی شان اضافه می شود. مثل خلبان بازی و مکانیک بازی و جراح بازی. شعر خوب، غیر قابل تقلید است. هیچ کس حتی خود شاعر هم نمی تواند از شعر خوب، تقلید و شبیه سازی کند. خلاف تصور رایج، سرودن شعرهای ساده از سرودن شعرهای پیچیده سخت تر است و اغلب شاعران برجسته، در آغاز دوران شاعری، شعر پیچیده می گویند و در دوران پختگی و کمال، شعرشان ساده و روان می شود.

دکتر اسماعیل امینی

دیشب که می خرامید، آینه آفرین او
ایوان چلستون بود از، سقف تا زمین او

مهتاب پرسه می زد، در حوض مثل ماهی
با آب همزبان من، با ماه همنشین او

بر شیشه نگاهش، چسبیده رنگ دریا
در خواب آسمان ها، آبی ترین نگین او

بادام چشم هایش، طرح هرات بهزاد
طاووس باغ تبریز، فانوس قصر چین او

از نازش بلورین، فواره دست می شست
وقتی روانه می شد، با قد مرمین او

مهمانی شبانه، شاهانه دلبرانه
مردی اشاره می کرد، از گوشه ای که این او!

اویی که باورم داشت، صبح و ستاره می کاشت
شیدای شاعران من، زیبای نازنین او...
خسرو احتشامی هونه گانی

شعر جهان

زمین چقدر مهربان است
ما با گاو آهن
او را شخم می زنیم
اما او
به ما گل گندم می بخشد!

پرنده
از جنگ بیزار است
پرنده
تفنگ و اسلحه خانه نمی خرد
پس چرا داوران جایزه نوبل
جایزه صلح امسال را
به گنجشکی نمی دهند؟

شگفتا!
که سال آینده
جسد سال گذشته را
در کجا پنهان می کند؟

شاعر: لطیف هلمت. شاعر کرد عراقی
مترجم: مختار شکری پور

جریان شناسی شعر معاصر (۷)

موج ناب

و تکاپوی بیشتری از این جنبش پیروی کردند. شعر ناب در اصل برخاسته از جریانی بود که نهایتاً در شعر حجم حل شد و آن «شعر دیگر» بود. **منوچهر آتشی، یارمحمداسدپور، هرمز علی پور، سید علی صالحی، سیروس رادمنش و حمید کریم پور** از چهره های شاخص جریان «موج ناب» بودند. طرح اصلی این جریان را منوچهر آتشی و حمید کریم پور ریخته بودند که متأثر از فرهنگ و اندیشه جنوب کشور بود. شاعران موج ناب نیز، چون دیگر جریان ها، نتوانستند تئوری یا مانیفست شفاف و پایداری ارائه دهند، به همین جهت موج ناب صدایی بود که در دو دهه چهل و پنجاه به گوش عده ای رسید و نهایتاً در دیگر صداها محو یا حل شد.

دکتر علی آبان

پس از معرفی شش جریان شعری معاصر (پیشانیمایی، نیمایی، پسا نیمایی، موج نو، سپید و شعر حجم) در شماره های پیشین در این شماره به اجمال به جنبش «موج ناب» پرداخته می شود. در دهه پنجاه عده ای از شاعران به تأثیر از آرمان های سیاسی - اجتماعی دهه چهل به نگاه دیگری روی آوردند که در این نگاه به شعر نوسانات ساختاری، سیاسی نگری، فلسفی نگری، هنجارگریزی، نوستالژیک سرایی، تصویرگرایی و خلق تصاویر سوررئالیستی به عنوان عناصر اصلی تر شعر مورد توجه قرار گرفت. شاعران این جریان، که از شعرهای متعهد و موج نو ابراز ناخشنودی می کردند به فکر شعر «دیگر» افتادند و با تبیین نگاه خود شعر ناب را بر سر زبان ها انداختند و شاعران جوان آن روزگار با هیجان

وقتی همه بودند و من تنها تو را کم داشتم
چیزی برای زندگی مثل هوا کم داشتم

تقویم من خالی شد از عشق بزرگت سال‌ها
با خود هوای شرجی یک ماجرا کم داشتم

سر کرده‌ام با روح سرگردان عاصی خوی خود
یعنی تو را - ای نیمه از من جدا - کم داشتم

دهلیز خلوت بود و من هر شب برای دیدنت
حتا چراغ روشنی در انزوا کم داشتم

باری همه شب بود و بس حبس نفس بود و قفس
معجونی از زهر و شکر در خون و خاکم داشتم

من بارها می‌خواستم بگریزم از دیوارها
اما همیشه کوچهای بی‌انتها کم داشتم

گیرم کسی پیدا شود! دنیای من زیبا شود!!
کی می‌رود از یاد من؟ اینکه تو را کم داشتم

کورس احمدی

بگذار دلم را به ضریحت بسپارم
باید به سرم سوره باران بگذارم

ای کاش به زلفت دل من بند نمی‌شد
عمری است که خونین جگرم... ابر بهارم

شعری که تو خواندی شده آیات وجودم
هر لحظه زدی زخمه که تا صبح ببارم

آهنگ تو بودی... شده‌ام مست صداقت
معنای نگاهت زده آتش به سه تارم

با هر نفست عطر شقایق، گل امید
پیچیده به سرمای من از پشت حصارم

من حاجت خود می‌طلبم در حرمش باز
شاید که هویدا بشود مهر نگارم

سحر دولتخواه

دانشجوی دانشگاه فرهنگیان پردیس نسیم تهران

راز زندگی

خدا می‌داند
اگر ما هم می‌دانستیم
تا ابد سکوت می‌کردیم!

شهر را شلوغ کرده‌اند
صداهایی که به هم
سلام نمی‌کنند!

سازمان ملل

به زبان رسمی
زبانم را در می‌آورم
و بی‌ادبی‌ام را به تمام جهان
صادر می‌کنم

این یک سخنرانی بین‌المللی است!

محمد رضایی (مجموعه شعر پدرم درآمد)

معرفی کتاب نامه به دزد

نسیم عرب‌امیری

انتشارات قدیانی؛ تهران ۱۳۹۵

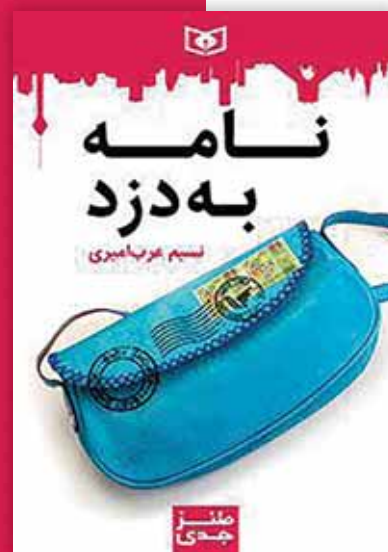
«طنز جدی» عنوان مجموعه کتاب‌هایی است که آثار چند تن از شاعران طنزپرداز مطرح روزگار ما را در برمی‌گیرد.

سر دبیری این مجموعه را جناب آقای دکتر اسماعیل امینی به‌عهده دارد. تا به حال از این مجموعه پنج کتاب آن روانه بازار شده است و امید است به همت ناشر، دبیر مجموعه و طنزپردازان خوب کشورمان شاهد انتشار کتاب‌های خوب بعدی نیز باشیم.

این مجموعه همان‌طور که از نامش پیداست، قرار است کتاب‌هایی را به جامعه ادبی

معرفی کند، که طنز را «جدی» گرفته‌اند و هر سخن سخیفی را به بهانه طنز در اختیار مخاطب قرار نمی‌دهند.

«نامه به دزد» که شعرهای طنز نسیم عرب‌امیری را در برمی‌گیرد، یکی از کتاب‌های همین مجموعه است. این کتاب شامل طنزهای منظومی است که در قالب «نامه» تنظیم شده‌اند. زبان روان و تسلط بی‌چون و چرای شاعر بر وزن، واژگان و نوع بیان، این مجموعه را خواندنی کرده است. مضامین شعرهای این کتاب نیز به موضوعات اجتماعی برمی‌گردد که بر جذابیت آن افزوده است.



دانشجو معلم

سمانه آزاد

موضوع تربیت معلم در ایران فراز و نشیب‌های زیادی را پشت سر گذاشته است. این مهم، از سال ۱۳۹۸ خورشیدی با تأسیس نخستین دارالمعلمین مرکزی به ریاست ابوالحسن فروغی به طور رسمی آغاز شد. پس از آن مراکز تربیت معلم تا چندی پیش این وظیفه را برعهده داشتند. امروز هم با تأسیس دانشگاه فرهنگیان از سال ۱۳۹۱ شاهد پرورش معلمان در این دانشگاه هستیم. در سال تحصیلی ۹۵-۹۶ نخستین ورودی‌های دانشگاه فرهنگیان به عنوان معلم کار رسمی خود را آغاز کردند. پردیس نسیم یکی از مراکزی است که دانشجو معلمان در آن به تحصیل مشغولند. در بازدیدمان از این مرکز با چند تن از دانشجویهای رشته علوم تربیتی این مرکز گفت‌وگو کردیم. گفت‌وگویی درباره اینکه ارزیابی‌شان از وضعیت علمی و آموزشی دانشگاه چیست و دانشگاه تا چه حد توانسته آن‌ها را برای ورود به مدرسه و کلاس آماده کند؟

کرده باشیم ولی وقتی با موقعیت‌های موردنظر مواجه شویم تازه احساس می‌کنیم آن اطلاعات را لازم داشتیم. کارورزی باعث می‌شود این اطلاعات را مرور کنیم.

فاطمه آفاجانی: حدود ۴۰ درصد. گرچه در دانشگاه به‌طور کامل به آمادگی نمی‌رسیم اما در کلاس هم همین‌طور است. ما باید با علم روز پیش برویم تا رکود نکنیم. شاید با این آمادگی بتوانیم با بچه‌ها ارتباط برقرار کنیم اما درباره کیفیت تدریس و تأثیرگذاری خیلی مطمئن نیستیم.

سمیرا محرابی: شاید ۴۰ تا ۴۵

باید تجربه کار در کلاس را داشته باشیم. ما با روش‌های تدریس آشنا می‌شویم و در کلاس اجرا می‌کنیم اما در کلاس درس دانش‌آموزان ویژگی‌هایی دارند و سؤالاتی می‌پرسند که ما آشنایی نداریم. **مهسا مصطفوی:** فکر می‌کنم حدود ۳۰ تا ۴۰ درصد. ما فقط دو درس از درس‌هایی را که باید آموزش دهیم در دانشگاه گذرانده‌ایم که علوم و قرآن هستند. شاید این دو درس راحت‌تر از بقیه باشند. مثلاً درس ریاضی از همین الان برای همه معلمان یک معضل است. ما یک سلسله درس‌های روان‌شناسی کودک خوانده‌ایم که شاید فراموششان

◀ با توجه به اینکه دو سال از تحصیل شما می‌گذرد فکر می‌کنید تا چه میزان برای معلمی آماده شده‌اید؟

افسانه نجفی: شاید ۳۰ درصد. مثلاً در روان‌شناسی رشد با روش‌های تشویق و تنبیه آشنا شده‌ایم اما هنوز آن‌ها را اجرا نکرده‌ایم. شاید با همین میزان آمادگی بتوان در کلاس حاضر شد اما نمی‌توانم قول دهم بی‌نقص باشم.

آزاده غلامیان: شاید ۵۰ درصد. با این میزان شاید بتوانم به کلاس درس بروم و روش‌های تدریس که آموختم را ارائه کنم. اما به نظرم در دانشگاه نمی‌توانیم به آمادگی صددرصد برسیم و



مقدم: معلمی
که با این
تکنولوژی‌ها
آشنایی
ندارد چگونه
می‌تواند با
دانش‌آموزی
که قبل از
دبستان با
تکنولوژی
آشنا شده
کنار بیاید؟

محدثه لشین: دانشگاهی که معلم تربیت می‌کند باید همایش‌های زیادی مثل آموزش فن بیان برگزار کند که برای معلم لازم است. اما دانشگاه در این زمینه چیز زیادی به ما یاد نداده و ما خودمان دنبال این موضوعات بودیم. گاهی هم که دانشجویان اقدام به کاری می‌کنند دانشگاه جلوی برنامه را می‌گیرد.

فاطمه آقاجانی: ما الان بیشتر به روابط بین معلمان و دانش‌آموزان می‌پردازیم در حالی که چیزی که خیلی مهم است رابطه معلم و والدین است. من در واحدهای درسی چیزی ندیدم که در این رابطه باشد.

◀ **ارزیابی‌تان از مدرسه دانشگاه چگونه است؟**

محدثه لشین: هم استادان خوب و هم استادان ضعیف داشته‌ایم. استادی داشتیم که آنقدر خوب تدریس می‌کرد که برای امتحان پایان ترم آمادگی کامل داشتیم. استادی هم داشتیم که مطالبی که در کلاس می‌گفت مرتبط با محتوای کتاب نبود یا اگر در طول ترم هم آن درس را می‌خواندیم باز با نمره کم قبول می‌شدیم. یکی از اساتید هم در کلاس کار زیادی از ما می‌خواستند که بعدها متوجه شدیم این کارها چه فایده‌ای داشته است. در کل تعداد استادانی که ضعیف هستند خیلی بیشتر است.

مهدیه مقدم: درس‌هایی مثل برنامه‌ریزی یا روش‌های تدریس درس‌هایی هستند که به استادان ماهر نیاز دارند. روش تدریس را چند استاد در دانشگاه ارائه دادند. برای برخی از دانشجویان این درس خیلی مفید بود ولی برخی چیز خاصی یاد نگرفتند.

سمیرا محرابی: تعداد استادان ضعیف بیشتر است. مثلاً استادی داریم که از لحاظ اخلاقی خیلی خوب است اما از لحاظ علمی نه و برعکس. در درس برنامه‌ریزی یکی از اساتید چهار فصل را تدریس نکرد ولی نهایتاً به دلیل امتحان

سعی می‌کنند ما را با رویکردهای دیگر آشنا کنند و روش‌هایی را آموزش دهند که برای همه رویکردها پاسخگو باشد. اما چون اکثر مدارس براساس رویکرد رفتارگرایی هستند، باید آموزش‌های ما قوی‌تر و مستحکم‌تر باشد تا معلم بتواند ساختارشکنی کند. این گونه نیست که محیط آماده باشد و ما وارد یک مدرسه مونتنسوری شویم و تدریس کنیم. ما باید آماده باشیم تا ساختارشکنی کنیم یا بپذیریم که با محیط کنار بیاییم.

سمیرا محرابی: ما فقط درس علوم را خوانده‌ایم. در ترم سوم یاد گرفتیم که کتاب را چگونه تدریس کنیم اما از لحاظ علمی نیاموختیم. مثلاً ماشین‌های ساده یا انواع سنگ را خودمان نشناختیم. وقتی من این‌ها را نیاموختم چگونه می‌توانم به دانش‌آموز آموزش دهم؟

◀ **چه ضعف دیگری در دانشگاه می‌بینید؟**

مهدیه مقدم: موضوعی که دانشگاه در آن ضعف دارد، عدم در نظر گرفتن تکنولوژی است که نسل جوان با آن سر و کار دارد. در درس رسانه‌های آموزشی کار با پاورپوینت را به ما یاد دادند که موضوع خیلی سطح پایین و ساده‌ای بود. در حالی که ممکن است ما وارد مدرسه‌ای شویم که دانش‌آموزان می‌توانند انیمیشن و صفحات وب بسازند. معلمی که با این تکنولوژی‌ها آشنایی ندارد چطور می‌تواند با دانش‌آموزانی که حتی قبل از دبستان با تکنولوژی آشنا شده‌اند کنار بیاید؟ ما سه درس در حوزه تکنولوژی داریم اما این مسائل را برای دانشجو معلم مطرح نمی‌کند. چون علاوه بر اینکه باید کنترل کلاس را یاد بگیریم با معضل بزرگی روبه‌رو هستیم. آن هم این است که تکنولوژی بچه‌ها را در برگرفته است. معضل است چون ضررهایش بیشتر از مزیت‌هاست. اما چون تولیدکننده تکنولوژی نیستیم باعث می‌شود بچه‌ها از لحاظ فرهنگی در خطر باشند.

درصد آمادگی داشته باشیم. آن هم به خاطر حضورم در کلاس در مدرسه بود که تجربه متفاوتی بود. چرا که فهمیدم هنر معلمی و تدریس چقدر مهم است. من با دید و نگرش منفی وارد مدرسه شدم چون به نظرم دانش‌آموزان غیرقابل کنترل بودند اما این گونه نبود. مدارس امروز ما مثل مدارس ۲۰ سال پیش هستند اما بچه‌های امروز تغییر کرده‌اند. من نیاز دارم با بچه‌ها در ارتباط باشم. ما ترم گذشته درس مشاوره داشتیم اما مطالبی تدریس شد که گویی ما می‌خواهیم مشاور باشیم در حالی که ما به مهارت‌هایی نیاز داریم که در کلاس به کار ما بیاید. مثلاً اگر دانش‌آموزی یکی از والدینش را از دست داد باید چگونه با او برخورد کنیم؟

محدثه لشین: ۳۰ تا ۴۰ درصد آماده معلمی هستیم. از ابتدا که وارد دانشگاه شدم تا به حال خیلی تغییر کرده‌ام و علاقه‌ام بیشتر شده است. حتی موضوعاتی که در دانشگاه آموخته‌ام باعث شده مسئولیت‌پذیری بیشتری داشته باشم. شاید به این دلیل که می‌دانم در آینده مسئولیت تعدادی از دانش‌آموزان به عهده من است.

مهدیه مقدم: احساس می‌کنم شاید ۱۰ درصد آمادگی داشته باشیم. اما به نظرم الان اهمیت معلم و آموزش آن‌ها بیشتر و تخصصی‌تر شده است. همین که دو سال تربیت معلم به چهار سال تبدیل شده و در زیر شاخه وزارت علوم قرار گرفته است نشانه مهم شدن یک مسئله است. من دو سال است دانشجو هستم و گمان می‌کنم چیزی یاد نگرفته‌ام.

◀ **از لحاظ علمی و آموزشی دانشگاه را چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

مهدیه مقدم: به نظرم رویکرد رفتارگرایی که در دانشگاه می‌آموزیم رویکرد مناسبی برای کار در مدرسه و اهدافی که من برای معلم شدن دارم نیست. فکر می‌کنم رویکردهای شناختی خیلی بهتر هستند. البته برخی از اساتید

لشینی
موضوعاتی که
در دانشگاه
فرهنگیان
آموخته‌ام،
باعث شده
مسئولیت
پذیری
بیشتری
داشته باشم

همه‌هنگ طی دو سه هفته این چهار فصل را تدریس کرد و ما چیزی از آن یاد نگرفتیم.

افسانه نجفی: برخی از اساتید هدف درسی را که می‌خوانیم خوب متوجه نشده‌اند که بتوانند آن را به دانشجویان منتقل کنند. مثلاً در درس برنامه‌ریزی ما روش تدریس را یاد می‌گرفتیم اما در درس روش تدریس موضوعات دیگری تدریس می‌شد! برخی از اساتید هنوز نتوانسته‌اند منبع خوبی از آن درس را به ما معرفی کنند.

مهسا مصطفوی: در روان‌شناسی رشد، استاد فرصت کرد از لقاح تا ۶ سالگی را تدریس کند. در حالی که ما قرار است معلم ابتدایی بشویم و مهم آن است که از ۶ تا ۱۲ سالگی آشنا باشیم. فکر می‌کنم برخی از اساتید هدف‌های دروس را نمی‌دانند.

فاطمه آقاجانی: برخی از اساتید مثلاً اگر روان‌شناسی رشد را در دانشکده روان‌شناسی تدریس کنند خیلی موفق‌ترند. در واقع دغدغه‌هایی که ما داریم آن‌ها ندارند. از سوی دیگر من با روش ارزشیابی دانشگاه

مشکل دارم. ما قرار است آزمون جامع را امتحان دهیم که ۲۵ درصد آن مربوط به معلمان ماست. ما استادان مختلف با تیپ سؤالات امتحانی مختلف داریم بنابراین عادلانه نیست که ۲۵ درصد این‌گونه تقسیم شود. باید ارزشیابی‌ها در دانشگاه یکسان باشد یا اساتید یکسان باشند.

افسانه نجفی: واقعاً آزمون جامع برای شناخت معلم خوب کافی است؟ به نظر من کافی نیست. اینکه فردی بتواند چند واحد روان‌شناسی را بگذراند معلم خوبی می‌شود؟ باید بتواند از آموخته‌هایش استفاده کند.

فاطمه آقاجانی: ورودی‌های سال‌های ۹۱ و ۹۲ آزمون جامع ندارند. ما در این چهار سال فقط درس می‌خوانیم و دغدغه دیگری نداریم. بنابراین احتمالاً ۹۰ درصد ما در این آزمون قبول می‌شویم ولی وقتی وارد مدرسه شدیم باید هر چند سال یک بار آزمونی از ما گرفته شود که صلاحیت و پیشرفت ما را تعیین کند. این اشتباه است که بعد از اتمام تحصیل از ما آزمون می‌گیرند و در عوض ما را تا بازنشستگی رها می‌کنند. بهتر است ارزشیابی شکل دیگری داشته باشد. مثلاً به جای امتحان دادن در تابستان چند دانش‌آموز در اختیارمان بگذارند و ارزیابی کنند که ما چگونه می‌توانیم با آن‌ها ارتباط برقرار کنیم و آنچه آموخته‌ایم انتقال دهیم. این آزمون تعیین نمی‌کند که معلم خوبی هستیم یا نه. به نظر من معیارهای آزمون معیارهای خوبی نیستند.

مهسا مصطفوی: اگر قرار است ۲۵ درصد نمره

آزمون جامع بر اساس معدل ما باشد باید آزمون‌های دانشگاه را استاندارد کنند. مثلاً روش تدریس که یک مهارت محسوب می‌شود را برخی استادان تئوری و برخی عملی تدریس می‌کنند. ولی دانشجویی که این درس را به طور عملی گذرانده آن را یاد می‌گیرد.

❖ شما قرار است وارد مدرسه شوید و احیاناً با معلمان با سابقه اما بی‌انگیزه همکار شوید. برای حفظ انگیزه خود چه راهکاری دارید؟

محدثه لشینی: همین که نتیجه کارمان را ببینیم فکر می‌کنم کافی باشد. وقتی سطح دانش آموزانمان بالا باشد خودش انگیزه‌بخش است. وقتی کسی با انتخاب و انگیزه وارد شغل معلمی شود با انگیزه باقی می‌ماند.

افسانه نجفی: برخی از دانشجویان دغدغه مالی دارند و چون تأمین نمی‌شود بی‌انگیزه می‌شوند.

مهسا مصطفوی: وقتی ترم یک بودیم با دانشجویان ترم‌های بالاتر روبه‌رو می‌شدیم که پیشنهاد می‌دادند انصراف دهیم. آن‌ها از بی‌ثباتی‌ها ناراضی بودند. از اینکه مثلاً تصمیم گرفته شده آزمون جامع برگزار شود. یا دانشجویان مشاوره که اعلام شده بود قرار است معاون پرورشی باشند.

مهدیه مقدم: ما چیزهایی را در دانشگاه می‌خوانیم و وقتی به کارورزی می‌رویم با دنیای دیگری روبه‌رو می‌شویم. در دانشگاه روشی را که فکر می‌کنیم درست‌تر است اجرا می‌کنیم



غلامیان:

در دانشگاه

نمی‌توانیم

به آمادگی

صدرصد

برسیم و باید

تجربه کار در

کلاس را داشته

باشیم

محدثه لشیینی: به نظر من معلمان به ویژه در دوره ابتدایی سرنوشت‌ساز هستند. ممکن است فردی موقعیت اجتماعی و خانوادگی خوبی نداشته باشد اما معلم مسیری را به او نشان می‌دهد که او را به موفقیت می‌رساند.

افسانه نجفی: همه آنچه دوستان گفتند درست است. به علاوه اینکه معلمی به ویژه در دوره ابتدایی شغل هیجان‌انگیزی است.

چون هر روز هم

چیز جدیدی

یاد می‌دهی

و هم یاد

می‌گیری.

در جامعه خیلی‌ها راجع به معلمی این‌طور فکر می‌کنند اما چه کسی باعث این طرز تفکر شده است؟ خود معلمان دید خوبی به جامعه نداده‌اند و خوب معرفی نکرده‌اند. اگر سختی‌های کار را نشان دهیم و شغلمان را سطح بالا معرفی می‌کردیم، دیگر به خود اجازه نمی‌دادند این‌طور راجع به معلمی قضاوت کنند. دید من به معلمی این‌گونه است: وزیر و وکیل و افراد بلندپایه از زیردست معلم بیرون می‌آیند. معلم آنقدر مهم است که چنین افرادی را تربیت می‌کند. زمانی که انتخاب رشته می‌کردم برخی من را به خاطر رتبه‌ام تشویق کردند که مهندسی بخوانم چون پرستیژ بالاتری دارد ولی من از انتخابم راضی هستم و رضایت قلبی دارم.

مهديه مقدم: من فکر می‌کنم معلمان تعیین‌کننده سرنوشت کشور هستند. من نه یکی از مهم‌ترین بلکه مهم‌ترین شغل را دارم و قدرتمندترین فرد در جامعه خواهم بود. شاید قدرت معلمی با پول نباشد اما وقتی چند سال بعد به جامعه نگاه کنیم می‌بینیم یک حرکت و انقلاب از حرف معلم سرچشمه می‌گیرد.

سمیرا محرابی: من همیشه با افتخار می‌گویم دانشجو معلمم که بسیاری با این رشته آشنایی ندارند اما من از انتخابم خوشحالم.

ولی در مدرسه با موانع زیادی روبه‌رو هستیم که با پایین‌ترین حد ایده‌آل هم نمی‌توانیم پیاده کنیم. وقتی نتوانیم کاری را که برایش برنامه‌ریزی کرده‌ایم انجام دهیم بی‌انگیزه می‌شویم.

افسانه نجفی: مسئولان ما را جدی نمی‌گیرند. وقتی با آن‌ها صحبت می‌کنیم انگار ما را نمی‌بینند. این رفتارها باعث می‌شود انگیزه‌ها کم شود.

❖ **با توجه به فضایی که در جامعه نسبت به معلمی هست، شغل‌تان را چگونه معرفی می‌کنید؟**

افسانه نجفی: شغل مهمی که آن‌طور که باید دیده نشده است.

آزاده غلامیان: من معلم دوره ابتدایی هستم و از شغلم راضی هستم. محیط مدرسه به خصوص در دوره ابتدایی را دوست دارم و احساس می‌کنم بچه‌های دوره ابتدایی را درک می‌کنم. فکر نمی‌کنم از شغلم پشیمان شوم.

مهسا مصطفوی: وقتی به دیگران می‌گویم قرار است معلم شوم همه به سه ماه تعطیلی تابستان اشاره می‌کنند. فکر می‌کنم باید به همه نشان دهیم که معلمی خیلی هم آسان نیست و مسئولیت بزرگی است به طوری که معلم باید برای هر روز خود مطالعه و برنامه داشته باشد.

فاطمه آقاجانی: درست است که

دانشجو معلمان کارگردان



وی ادامه داد: «از مجموع ۱۳۰ اثر ارسالی به جشنواره، ۱۲ اثر دانشجو معلمان برگزیده شد.»

معاون دانشجویی دانشگاه فرهنگیان افزود: «دانشگاه برای آماده‌سازی دانشجو معلمان سرمایه‌گذاری کرد و از میان دانشجویان دختر و پسر، علاقه‌مندان برای شرکت در دوره‌های آموزشی فیلم‌سازی حضور پیدا کردند.» وی با بیان اینکه اساتید خبره و آگاه در عرصه تعلیم و تربیت در این دوره‌های آموزشی حضور داشتند، اظهار داشت: «دانشجو معلمان علاوه بر نگاهی تربیتی، تکنیک‌های فیلم‌سازی را نیز آموختند و به این ترتیب توانستند آثاری قابل قبول در جشنواره ارائه کنند.»

قنبری خاطرنشان ساخت: «دانشجو معلمان در سوژه‌های انتخابی فیلم‌ها، عملکرد خوبی داشتند و این امر از این جهت که آن‌ها به‌زودی در عرصه معلمی فعالیت می‌کنند، بسیار ارزشمند تلقی می‌شود.»

معاون دانشجویی دانشگاه فرهنگیان با اشاره به اینکه دانشجو معلمان برگزیده جشنواره فیلم رشد از پردیس‌های مختلف دانشگاه بودند، گفت: «این مسئله نشان می‌دهد منطقه جغرافیایی در فعالیت دانشجو معلمان اثر ندارد.»

وی عنوان کرد: «دانشجو معلمان به‌عنوان رابطی میان جامعه و مدرسه می‌توانند آسیب‌های اجتماعی و تعلیم و تربیت را از دریچه هنر شناسایی کنند.»

قنبری با اشاره به اینکه معلم به‌عنوان طیب اجتماعی و فردی هوشیار در جامعه می‌تواند دغدغه‌های اجتماعی را رفع کند، یادآور شد: «دانش‌آموزان و دانشجویان از ارزش‌های جامعه به‌شمار می‌روند و هر هزینه‌ای برای آن‌ها، سرمایه‌ای برای بهبود وضعیت آیندگان است.»

معاون دانشجویی دانشگاه فرهنگیان در مراسم اختتامیه چهل و ششمین جشنواره فیلم رشد، در گفت‌وگو با روابط عمومی این دانشگاه، از حضور فعالانه دانشجو معلمان در جشنواره فیلم رشد خبر داد. دکتر عباس قنبری معاون دانشجویی دانشگاه فرهنگیان با بیان اینکه دانشجو معلمان در چهل و ششمین دوره جشنواره فیلم رشد حضوری فعال داشتند، عنوان کرد: «در بخش پویانمایی، فیلم مستند، فیلم کوتاه و فیلم بلند شاهد ارائه آثار از سوی دانشجویان بودیم.»





مشاور فرهنگی و اجتماعی دانشگاه فرهنگیان:

ارتباط با قرآن زمینه‌ساز هویت دینی جوانان

دکتر علیرضا صادق‌زاده مشاور فرهنگی و اجتماعی دانشگاه فرهنگیان، در مراسم اختتامیه سی‌ویکمین جشنواره ملی قرآن و عترت دانشجویان سراسر کشور که در مشهد مقدس برگزار شد، ضمن قدردانی از شرکت‌کنندگان و برگزارکنندگان جشنواره گفت: «تمامی کسانی که در این جشنواره شرکت کردند با حضور در رقابت معنوی و دینی به حظ وافر رسیده‌اند و برنده هستند.»

فعالیت‌های قرآنی نه تنها آنان را روزبه‌روز به حیات طیبه نزدیک‌تر می‌کند، بلکه برای دستگیری و اصلاح جامعه، خود و دیگران را براساس آموزه‌های قرآن و اهل بیت آماده خواهد کرد.

معاون فرهنگی و اجتماعی دانشگاه فرهنگیان با اشاره به برگزاری فعالیت‌های متنوع و گسترده در رشته‌های علمی، هنری و پژوهشی مرتبط با مباحث قرآنی در این دوره از رقابت‌ها، گفت: «ویژگی برجسته جشنواره امسال نسبت به دوره‌های گذشته آشنایی دانشجویان با قرآن پژوه بزرگ و ارزنده، علامه طباطبایی در بخش نهایی آن است.»

وی یادواره علامه طباطبایی را حرکت از ظاهر قرآن به سمت باطن و از مقام حفظ قرآن به حمل و عمل به آن برشمرد و اظهار داشت: «تدبر در قرآن و همچنین آشنایی با مفاهیم برجسته آن نیازمند ارتباط با بزرگانی مانند علامه طباطبایی است.»

وی با بیان اینکه فعالیت‌های قرآنی دانشجویی بادیگر کوشش‌های قرآنی سراسر کشور متفاوت است، تصریح کرد: «در این دوره از جشنواره، دانشجو مؤمن و جوانی شرکت می‌کند که با تلاوت قرآن به تعبیر امام صادق (ع)، قرآن با گوشت و خونش آمیخته و در هویت او تأثیر گذار است.»

دکتر صادق‌زاده با اشاره به بحران هویت در دنیای معاصر، ارتباط با قرآن و اهل بیت را زمینه‌ساز تکوین و تعالی هویت دینی جوان مسلمان دانست و تصریح کرد: «جوان دانشجو علاوه بر جوانی، اهل دانش و علم است و تأثیر‌گذاری وی در جامعه بیش از هر جوانی است.»

وی با بیان اینکه جوانان دانشجو، مرجعیت علمی در عرصه‌های مختلف دارند و تغییر و تحول جامعه به دست آنان است خاطر نشان کرد: «حضور داوطلبانه و با عشق و ارادت به ساحت قرآن کریم و اهل بیت عصمت و طهارت جوانان دانشگاهی در

دکتر صادق‌زاده پخش پیام تصویری آیت‌الله جوادی آملی به مناسبت سالگرد ارتحال علامه طباطبایی، حضور شاگردان برجسته و صبیحه محترم علامه و پرداختن به بحث و تبادل نظر در زمینه آرا و اندیشه‌های تربیتی ایشان با حضور نخبگان قرآنی کشور را از برنامه‌های این یادواره عنوان کرد.

وی با اشاره به دانشگاه فرهنگیان به عنوان دانشگاهی که بیش از دیگر دانشگاه‌ها به امور دینی و تربیت دینی و اخلاقی توجه می‌کند، افزود: «استفاده از ظرفیت‌های دینی به منظور ارتقای توانمندی‌های قرآنی و ارتباط با اهل بیت (ع) برای دانشگاه

فرهنگیان بسیار پر اهمیت است.» معاون فرهنگی و اجتماعی دانشگاه فرهنگیان حضور دانشجو معلمان در جشنواره را همچون سال‌های گذشته برجسته و مطلوب دانست و گفت: «به برکت اعتمادی که در میزبانی جشنواره به دانشگاه فرهنگیان شد دانشجو معلمان بسیار خوب ظاهر شدند، هر چند در مقام قضاوت از آنان بهتر و بیشتر انتظار می‌رود.»

وی در پایان ابراز امیدواری کرد: «جوانان در سراسر کشور وظیفه ارتباط و بیدار نمودن نسل آینده را با توجه به قرآن و اهل بیت عصمت و طهارت برعهده گیرند و همگی در مسیر دیندار شدن و ارتقای دینی و اخلاقی نسل جوان بیش از گذشته حرکت کنیم»

سی‌ویکمین جشنواره ملی قرآن و عترت دانشجویان سراسر کشور، از ۲۰ تا ۲۳ آبان‌ماه سال ۹۵ در مشهد مقدس برگزار شد.



دکتر نیره شاه‌محمدی
عضو هیئت علمی سازمان پژوهش
و برنامه‌ریزی آموزشی

دانش آموز با نیاز ویژه

یکی از تغییرات عمده مدارس در سال‌های اخیر، اجرای طرح فراگیر برای قرار گرفتن دانش آموزان با نیازهای ویژه در کلاس‌های مدارس عادی نزدیک محل سکونت‌شان است.^۱ این طرح به این دانش آموزان کمک می‌کند محدوده گسترده تری از رفتارهای اجتماعی مناسب را کسب کنند، مهارت‌های زبانی آنان رشد یافته‌تر شود، در دستیابی به اهداف تحصیلی موفق‌تر شوند و از اعضای مهم و مؤثر جامعه و مدرسه به حساب آیند. حضور این کودکان در مدارس عادی کمک می‌کند تا الگوی مناسب رشدی برای ارتقای مهارت‌های آنان از طریق مقایسه عملکردشان با دانش آموزان عادی فراهم شود و بتوانند از توانایی بالقوه همسالان عادی خود برای آموزش استفاده کنند.

در جهت تحقق بهتر اهداف این طرح، شما به عنوان یک معلم نقش مهم و تسهیل کننده‌ای دارید. به خاطر داشته باشید شما دانش آموزان کلاس یا مدرسه خود را انتخاب نمی‌کنید، بلکه آن‌ها به شما اختصاص داده خواهند شد و شما مسئولیت تدریس به آن‌ها را به عهده دارید. دانش آموزان کلاس شما از توانایی و استعدادها متفاوتی برخوردارند و ممکن است به لحاظ تحصیلی مشکلات و نیازهای ویژه‌ای داشته باشند که نیازمند رسیدگی و مراقبت ویژه از سوی شما و آرایه امکانات و خدمات ویژه از سوی مدرسه باشد تا آن‌ها در جریان درست یادگیری قرار گیرند.

تشخیص به موقع نیاز

توصیه می‌شود شما در اولین قدم دانش آموزان دارای نیاز ویژه مانند ناشنوا، نیمه‌شنوا، نیمه‌بینا، معلول جسمی حرکتی، دیرآموزان، دارای مشکل اوتیسم و اختلال نقص توجه

عادی باشد، بنابراین درباره هر دانش آموز دارای مشکل با متخصص^۲ دانش آموزان استثنایی مشورت کنید. تمامی تغییرات در رفتار و یادگیری دانش آموزان با نیازهای ویژه را در پرونده آن‌ها درج کنید، آن‌ها را همان

را در کلاس خود بشناسید. تصور نکنید که همه دانش آموزان با نیازهای ویژه از نظر ذهنی^۳ عقب مانده‌اند. برای مثال یک دانش آموز دارای مشکل بصری ممکن است از نظر سایر توانایی‌ها همانند دانش آموزان

ابتدای سال تحصیلی شناسایی کنید و در مکان مناسب در کلاس بنشانید، و بالاخره از امکانات رفاهی و فناوری‌های مورد استفاده برای این دانش‌آموزان آگاه شوید.

افزایش آگاهی و دانش حرفه‌ای

در کارگاه‌ها و دوره‌های آموزشی مرتبط با شناخت و آموزش این دسته دانش‌آموزان شرکت کنید تا بیاموزید چه تغییرات، کارها و اقداماتی برای پاسخ‌گویی به نیازهای آنان لازم است. از آخرین تغییرات تکنولوژی و امکانات محلی برای کمک به این دانش‌آموزان مطلع شوید. با مراکز و شرکت‌های ارایه‌دهنده خدمات برای کودکان با نیازهای ویژه ارتباط برقرار کنید و اطلاعات کافی در زمینه چگونگی خدمت به آن‌ها را به‌دست آورید. از معلمان دیگری که دارای چنین دانش‌آموزانی در کلاس خود می‌باشند مشاوره بگیرید. در فضاها و محیط‌های چت در زمینه مشکلات خود در این زمینه بحث و گفت‌وگو کنید.

برنامه‌ریزی برای اقدام و عمل

در هنگام طراحی برنامه‌ها، رویکردهای یاددهی یا یادگیری چندگانه مانند تدریس توسط همسالان، آموزش به روش همکاری، یادگیری مشارکتی، مطالعه گروهی، آموزش موازی و مانند آن را در نظر داشته باشید. با همکاری مدیر و سایر همکاران خود محدودیت‌های پیش‌روی دانش‌آموزان با نیازهای ویژه مانند موانع فیزیکی در کلاس درس و مدرسه را به حداقل برسانید. با استفاده از چک لیست و فرم‌های ارزشیابی به‌طور مرتب توانایی‌ها و پیشرفت تحصیلی این دانش‌آموزان را اندازه‌گیری کنید و در جلسات ماهانه‌ای که با خانواده‌ها دارید در زمینه شیوه‌های برخورد، آموزش و میزان پیشرفت فرزندان‌شان گفت‌وگو کنید.

اگر یکی از این دانش‌آموزان برای چند روز در مدرسه حاضر نشد طوری

برنامه‌ریزی کنید که عقب‌ماندگی آموزشی خود را جبران کند. اگر دانش‌آموزی در انجام برخی مهارت‌ها کند است به جای او کار انجام ندهید فقط او را راهنمایی کنید. لازم است تکالیف این دانش‌آموزان را به قسمت‌های کوچک‌تر تقسیم کنید. به آن‌ها گوش دهید. صبور باشید.

لازم است برخی از دانش‌آموزان با نیازهای ویژه در کلاس‌های آموزشی خاص با معلمان ویژه شرکت کنند؛ بنابراین این مسئولیت شماسست تا برنامه درسی کلاس خود را برای آنان سازگار کنید. برای مثال خواندن کتاب داستان‌هایی که جملات ساده‌تر و کمتر و با تصاویر واضح دارند به بهبود مهارت خواندن در آن‌ها کمک می‌کند. در یک زمان چند مفهوم تازه را آموزش دهید.

وقتی از آن‌ها آزمون شفاهی می‌گیرید آزمون را به دوجلسه تقسیم کنید. سازماندهی تکالیف، وسایل و برنامه زمانی کارها را به آن‌ها یاد دهید. برای انجام تکالیف و آزمون‌ها وقت بیشتری به این دانش‌آموزان بدهید. از راهبردها و رویه‌هایی استفاده کنید که به این دانش‌آموزان در تجربه کردن و یادگیری بیشتر کمک کند.

فعالیت‌ها و تکالیف را در بخش‌های کوچک ارایه دهید تا دانش‌آموزان احساس ناتوانی و یا عجله در انجام آن‌ها نکنند اطلاعات را به‌صورت سمعی و بصری ارایه دهید. زمینه‌های تمرینات بیشتر را برای دانش‌آموزان فراهم کنید. با شناسایی سبک‌های یادگیری آن‌ها را گروه‌بندی کنید. این کمک می‌کند بدانید چگونه بهتر یاد می‌گیرند. به آن‌ها تکالیف متناسب بدهید. مطمئن شوید که همه دانش‌آموزان در آزمون‌های سنجش آمادگی بینایی، شنوایی و سلامتی شرکت کرده‌اند. در مورد تشویق و تنبیه، باید همان قوانین و مقررات انضباطی که برای تمام دانش‌آموزان کلاس اعمال می‌شود برای این کودکان نیز اجرا شود. لبخند رضایت و حالت‌های حمایت‌آمیز را

معمولاً دانش‌آموز دارای مشکل بینایی نمی‌بیند. بنابراین باید از حرکات و اشاراتی چون زدن به شانه یا پشت دانش‌آموز و یا تشکر زبانی استفاده کرد.

دریافت کمک تخصصی

در صورت وجود دانش‌آموز با نیاز ویژه در کلاس خود، با نامه‌ای رسمی از سوی مدیریت مدرسه از منطقه آموزش و پرورش محل کار خود درخواست معلم مرجع یا رابط را بنمایید. این معلم فرد متخصصی است که در واحدهای آموزشی عادی با پاسخ‌گویی به نیازهای آموزشی و پرورشی کودکان با نیازهای ویژه از طریق پشتیبانی و همکاری مشترک با معلم کلاس، تسهیلات و خدمات آموزشی، پرورشی و توان بخشی ویژه نوآموزان و دانش‌آموزان با نیازهای ویژه را فراهم می‌آورد. با کمک معلم مرجع سعی کنید تا راهبردهای آموزشی جدید، برنامه‌ها و رویکردهای متفاوت برای دانش‌آموزان با نیازهای ویژه به کار برده شود. با او مرتباً جلسه داشته باشید تا یادگیری دانش‌آموزان را کنترل کنید. منتظر برخی رفتارهای غیرقابل پیش‌بینی در این دانش‌آموزان باشید و میزان توانایی خود در برخورد با آن‌ها بسنجید. به رفتارهای نامطلوب، واکنش جدی نشان دهید، زیرا بی‌توجهی به این امر موجب ناکارآمد جلوه کردن شما در نظر آن‌ها می‌شود.

* پی‌نوشت

۱. آیین‌نامه آموزش و پرورش تلفیقی - فراگیر کودکان و دانش‌آموزان با نیازهای ویژه، موضوع مصوبه هفتصد و سی و چهارمین جلسه شورای عالی آموزش و پرورش تاریخ ۸۵/۴/۱۳

۲. کم‌توان

۳. کارشناس دانش‌آموزان استثنائی در منطقه

* منبع

Kandace, Martin (2005) one thousand best new teacher survival secrets, published by Sourcebooks, USA



فیلم‌های مدرسه‌ای

رویا صدر

تصویر گر: سام سلماسی

سرنوشت‌ساز، فریادی از سوی همسایه‌های آپارتمان روبه‌روی مدرسه طنین‌انداز می‌شود که: «بابا مگه آزار دارین، سروصدا نکنین... ما شکایت می‌کنیم... آی مردم به دادمون برسین...» کارگردان که می‌بیند کار دارد به جاهای باریک می‌کشد و احتمال شنیدن دیالوگ‌هایی را می‌دهد که چاپ اصل مطلب را در «رشد معلم» روی هوا ببرد، کوتاه می‌آید. دوربین، روی بچه‌ها که به علت کوچک بودن حیاط مدرسه مثل ماهی‌های قوطی‌ساردین توی دست و پای هم می‌لولند حرکت می‌کند، کارگردان کات می‌دهد و پدیده مشکل‌آفرین زنگ ورزش را از بیخ‌رها می‌سازد!...

چهل نفر و نصفی

لوکیشن این فیلم یک مدرسه است قدّیه غربیل که حیاطی دارد قدیه قوطی کبریت! در ساعتی از یک روز خوب و روح‌بخش بهاری که بدبختانه همزمان با زنگ ورزش است، بچه‌ها با بی‌جنیگی به معلم اصرار می‌کنند که به حیاط بروند و ورزش کنند. اصرار معلم که: «بشینید مشق‌ای جلسه بعد رو بنویسید»، با مقاومت روبه‌رو می‌شود و در نهایت، شاگردان با موزیک متن: «آخ جون ورزش» هروله کنان به حیاط مدرسه سرازیر می‌شوند؛ به‌گونه‌ای که به علت کمبود جا، کارگردان، می‌ماند که دوربین فیلم‌برداری را کجای حیاط قرار دهد!... در همین لحظات



علم‌آموزی می‌کند. سکانس‌هایی از توی سر زدن پدر خانواده که: «بابا بدبخت شدیم رفت، مگه من روی گنج نشستیم»، به صلاح‌دید علاقه‌مندان و سینه‌چاکان پیشرفت علمی بشریت، و به خاطر تشویش اذهان عمومی و خصوصی و غیرانتفاعی، حذف می‌شود تا فیلم در نهایت با نمای نزدیکی از پشت چشم نازک کردن مادر نام‌برده برای مهین خانم، دختردایی باجناب احمدآقا به پایان برسد و تیتراژ تشکر از کلاس کنکور تضمینی میرزا سقراط حکیم و شرکا بر پرده نقش ببندد.

پرواز بر فراز آسمان هفتم

فیلم، ماجرای یک کودک پیش‌دبستانی را به تصویر می‌کشد که با تصمیم والدین ارجمند خود، به مؤسسه «میرزا سقراط حکیم و شرکا» می‌رود تا برای کنکور دانشگاه‌ها آماده شود و در آینده سری توی سرها درآورد. دوربین روی پس‌زمینه‌ای از گذر فصل‌ها و سال‌ها با عجله و دوان‌دوان دنبال سوژه موردنظر به کلاس‌های کنکور می‌رود تا شاهد باشد که وی چگونه کلیه ساعات دوران کودکی و نوجوانی خود را صرف



بوق‌ها برای که به صدا در می‌آیند؟

آموزش و پرورش منطقه، می‌رود. در سکانس بعدی شاهد حرکات موزون دانش‌آموزان هستیم که به پایکوبی مشغولند و همزمان، معلم، با خواندن سرود: «ساکت باشین، مدرسه رو روی سرتون گذاشتین»، مجوز برگزاری اردو را به مثابه شاخ شکسته شده گول روی سرش حمل می‌نماید. در سکانس پایانی، نمای نزدیک از لاستیک پنچر یک اتوبوس قراضه با مونتاژ موازی سبیل آویزان معلم همراه می‌شود تا نمودی باشد از آخر و عاقبت اردو رفتن برای تنبئه کوردلانی که به بوق‌های تبلیغاتی سقراط حکیم توجه می‌کنند و فکر می‌کنند اردو برای پرورش بچه‌ها لازم است و باید امکانات و بودجه‌اش هم از سوی آموزش و پرورش فراهم شود!

این فیلم قرائت پسامدرنی است از داستان هفت‌خان به قهرمانی رستم دستان. در سکانس اول فیلم، افکت: «ما اردو می‌خوایم، ما رو ببرین اردو، پوسیدیم توی این مدرسه» (که با شدت هشت درجه ریشتر در مقیاس لرزش تارهای صوتی دانش‌آموزان ادا می‌شود) تن هر تنابنده‌ای را می‌لرزاند. در سکانس‌های بعدی می‌بینیم که معلم بخت‌برگشته، کفش آهنین می‌پوشد و با تکرار این جمله از قول سقراط حکیم که: «اردو برای پرورش دانش‌آموزان لازم می‌باشد»، به جنگ عناصری که سد راه اردو هستند، از قبیل پدر، مادر، همسایه، عمو، دایی و خاله دانش‌آموز، اولیای مدرسه، و مسئولین

رؤیای سرشب تابستان

فیلم، حدیث زندگی راحت یک معلم بازنشسته است. فیلم با افکت کشدار صدای معلم مذکور که: «آخیش... بازنشست شدیم... راحت شدیم» آغاز می‌شود. در طول فیلم بیننده می‌تواند مشاهده کند که نام‌برده چطور از بوق سگ راحت بلند می‌شود، راحت لباس می‌پوشد، صبحانه را خورده، نخورده، راحت ماشین را برمی‌دارد، تا پاسی از شب، راحت مسافر سوار و پیاده می‌کند. شبش هم در خانه راحت لم می‌دهد و اخبار مربوط به «بیمه‌های فرهنگیان» را با خیال راحت می‌خواند تا بعدش راحت بتواند بگردد بخوابد و خواب‌های رنگی و قشنگ ببیند...



دریا به دریا*

گزارشی از اهدای جایزه دکتر علی محمد کاردان
به استاد احمد صافی

جعفر ربانی

کاردان، به‌ویژه همسر آن شادروان، تقدیر کرد که با همت والای خود این جایزه را بنیان گذاشته و کاری بی‌بدیل انجام داده‌اند: وی گفت: من از سال ۴۱ شاگرد دکتر کاردان بودم و از همان زمان متوجه تمایز آن مرحوم با دیگر استادان شدم؛ از جمله اینکه ایشان با فرهنگ و ادب این سرزمین آشنایی خوبی داشتند و همین موضوع باعث شده بود در کلام دکتر کاردان دانش جدید تعلیم و تربیت با شعر و ادبیات فارسی پیوند بخورد. دکتر اکرمی آزادگی، ایران دوستی و حق‌پرستی را از ویژگی‌های دکتر کاردان برشمرد و گفت این‌ها ویژگی‌هایی است که شایسته یک معلم امور تربیتی است.

دکتر اکرمی در ادامه، سخنان خود را به شخصیت استاد **احمد صافی** معطوف کرد و با تأکید بر سابقه دوستی ۵۰ ساله خود با ایشان گفت: زمانی که وزارت آموزش و پرورش را تحویل گرفتم آقای صافی را به‌عنوان معاون آموزشی خود منصوب کردم. یکی از کارهای استاد صافی در آن موقعیت برقراری ارتباط میان آموزش و پرورش و استادان دانشگاه‌ها از جمله دکتر کاردان بود. دکتر اکرمی اضافه کرد: یکی از کارهای دیگر آقای صافی ارتباط‌های ایشان با معلمان در اقصی نقاط کشور بود. ایشان سفرهای زیادی به شهرهای مختلف ایران داشتند که در این سفرها روابط انسانی در آموزش و پرورش را مورد بررسی قرار می‌دادند. دکتر اکرمی استاد صافی را شخصیتی برشمرد که در بخش کارهای علمی در آموزش و پرورش،

شادروان دکتر علی محمد کاردان (۱۳۰۶ یزد-۱۳۸۶ تهران) از استادان دانشمند و مبرز تعلیم و تربیت معاصر بود و خدمات گران‌بهایی، چه در عرصه علم و چه در عرصه عمل، به این دانش در ایران نمود. پس از درگذشت استاد، خانواده گرانقدر و علم‌دوست او جایزه‌ای را به نام و به یاد وی بنیان گذاشتند که هر سال به یکی از استادان تعلیم و تربیت و نیز چند پایان‌نامه برگزیده اهدا می‌شود. تا سال گذشته این جایزه به آقایان **دکتر علی شریعتمداری، دکتر رضا داوری اردکانی، دکتر غلامحسین شکوهی** و **دکتر احمد احمدی** اهدا شده بود و امسال این استاد **احمد صافی** بود که شایسته دریافت جایزه شناخته شده بود. به همین مناسبت در مراسم باشکوهی که در روز ششم دی‌ماه ۱۳۹۵ در تالار کوثر دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران برگزار شد، جایزه مزبور به استاد احمد صافی اهدا گردید.



نخستین سخنران مراسم **دکتر سید کاظم اکرمی**، وزیر اسبق آموزش و پرورش و از نخستین هم‌دوره‌های استاد صافی در دانشسرای عالی بود، ضمن اینکه استاد صافی در دوره‌ای از وزارت ایشان، سمت معاونت آموزشی را برعهده داشت. دکتر اکرمی با تلمیح به نام استاد این بیت مولوی را خواند که: نام «احمد» نام جمله انبیاست چون که صد آمد نود هم پیش ماست؛ سپس در سخنان خود نخست از خانواده دکتر



دکتر اکرمی:
آزادگی،
ایران
دوستی و
حق پرستی را
از ویژگی‌های
دکتر کاردان
برشمرد و
گفت این‌ها
ویژگی‌هایی
است که
شایسته یک
معلم امور
تربیتی است

نجفی، وزیر اسبق آموزش و پرورش بود که استاد صافی برای مدتی معاونت آموزشی او را نیز برعهده داشته است. دکتر نجفی نخست گفت: انتظار من این بود که آقای دکتر حداد بیش از این صحبت می‌کردند و از فضایل و خدمات استاد می‌گفتند... سپس از خانواده دکتر کاردان که به این گونه- با اهدای جایزه - نام آن شادروان را گرمی می‌دارند تشکر کرد و ادامه داد: مهم‌ترین توصیه‌ای که می‌توان به جوانان دانش‌پژوه هم در رشته روان‌شناسی و هم در تمامی رشته‌ها داشت این است که تلاش کنند، امثال این چهره‌های برجسته علم و معرفت را الگو و اسوه خود قرار دهند. نجفی آن‌گاه با اشاره به دو نکته از خصوصیات استاد احمد صافی - که گفت اتفاقاً با خصوصیات دکتر کاردان شباهت دارد- گفت: استاد صافی همواره روحیه و منش معلمی و متعلمی را در خود حفظ کرده‌اند. ایشان همواره، هم مسئولیت‌های یک معلم را می‌پذیرند و هم خود را یک شاگرد می‌دانند؛ در زندگی استاد صافی هرگز آموختن به انتها نمی‌رسد.

دکتر نجفی گفت: نکته دوم از خصوصیات آقای صافی بررسی جزئیات پدیده‌ها و مسائل توسط ایشان است. مسئله‌ای که تعیین‌کننده کیفیت‌هاست. وی استاد صافی را عالمی دانست که به جزئیات با دیدی عمیق می‌نگرد و همین مسئله او را از سایرین متمایز می‌کند.

دیگر سخنران مراسم **دکتر علی اصغر فانی**- وزیر سابق و معاون آموزشی اسبق وزارت

کارهای علمی در زمینه مشاوره و علوم تربیتی و معارف اسلامی خدمات ارزشمندی نموده است. و نهایت اینکه «عنصر اساسی آموزش و پرورش معلم است و استاد صافی معلمی است که هر سه بعد **دانش، آموزش و اخلاق** را داراست.»

پس از آن فیلم کوتاه و زیبایی از جلوه‌های زندگی فردی و علم- آموزشی استاد صافی به نمایش درآمد. آن‌گاه مجری مراسم از **دکتر غلامعلي حداد عادل**- همکار استاد صافی و معاون پژوهشی اسبق وزارت آموزش و پرورش درخواست کرد، علی‌رغم برنامه‌ریزی نشدن از قبل، درباره استاد صافی سخن گوید. دکتر حداد نیز با اکران از اینکه ممکن است با این کار از فرصت اختصاص یافته به دیگر سخنران‌ها کاسته شود، به جایگاه رفت و در سخنانی کوتاه اما پرنکته، گفت: «استاد صافی سال‌ها دبیر کل شورای عالی آموزش و پرورش بودند و آن سال‌ها یکی از دوره‌های خوب این شورا بود. وی اضافه کرد: همواره دانش و تجربه احمد صافی راهگشا بوده است. ایشان، هم در دانش نظری و هم به لحاظ تجربی از بزرگان هستند، طوری که هر تحقیقی که نام استاد بر آن باشد به معنای آن است که آن کار به درستی و عمیق انجام شده است. دکتر حداد عادل با بیان اینکه من استاد احمد صافی را یک معلم نمونه می‌شناسم گفت: نجات واقعی کشور زمانی است که شایسته‌ترین فرزندان ما همانند استاد صافی شغل معلمی را برگزینند.

سومین سخنران مراسم **دکتر محمدعلی**

دکتر فانی:
استاد احمد
صافی همواره
در حال
یاددهی و
یادگیری‌اند.
ایشان مصداق
سخن شریف
رسول خدا
(ص): اطلبوا
العلم من
المهد الی
اللحد هستند

آموزش و پرورش - بود. وی با اشاره به سال‌های سخت خدمت خود در کردستان - در دهه ۶۰ - گفت در آن زمان به خاطر بیماری صافی - که خوشبختانه بهبود پیدا کرد - آقای اکرمی مرا از کردستان به تهران خواستند تا به جای آقای صافی در سمت معاونت آموزشی مشغول به کار شوم. فانی با بیان اینکه در همان زمان من به توصیه دکتر اکرمی آقای دکتر کاردان را به عضویت کمیسیون تغییر نظام آموزش و پرورش در شورای انقلاب فرهنگی دعوت کردم، گفت ایشان علی‌رغم کسالتی که داشتند، با توجه به حس مسئولیت‌پذیری خود، دعوت ما را پذیرفتند و با ما همکاری کردند.

در خصوص استاد صافی نیز دکتر فانی گفت: استاد احمد صافی همواره در حال یاددهی و یادگیری‌اند. ایشان مصداق سخن شریف رسول خدا (ص): اطلبوا العلم من المهد الی اللحد هستند. از پایه‌های ثابت احیای تربیت‌معلم و تقویت مشاوره و راهنمایی در آموزش و پرورش نیز باید از آقای صافی نام برد.

آخرین سخنران این بخش، قبل از سخنرانی استاد صافی، **دکتر غلامعلی افروز** دبیر علمی هفتمین جایزه علمی دکتر کاردان بود که استاد کاردان و استاد صافی، هر دو راه از شخصیت‌های علمی، فرهنگی، اخلاقی و تربیتی برشمرد که بیش از ۵۰ سال در سنگر تعلیم و تربیت کار کردند. وی افزود: دکتر کاردان شخصیت برجسته و کم‌نظیر و آموزه‌ای از محبت و استواری بود. وی صافی را نیز چهره‌ای دانست که همواره نام او به نیکی به همه عرصه‌های تعلیم و تربیت گره خورده است.

سرانجام نوبت به صاحب جایزه هفتم، و در واقع صاحب مجلس، استاد احمد صافی رسید که برای حاضران سخن گوید. او نخست با شکرگزاری به درگاه خداوند نسبت به اعطای نعمت یاددهی، یادگیری، رشد دادن و رشد یافتن، گفت: خداوند تو را شاکرم که نعمت معلم شدن و تربیت را نصیب ما کردی. سپس سخن خود را به شادروان دکتر کاردان معطوف کرد و با خواندن بیتی که روی سنگ قبر آن مرحوم نوشته شده - **شد آموزگاری از آن پیشه‌ام / که بهبود خلق است اندیشه‌ام** - افزود، دکتر کاردان نوعی دایرة المعارف بود. صافی گفت: من هم مثل دکتر اکرمی از سال ۴۱ دانشجوی دکتر کاردان بودم. وقار، ادب، علم و اثربخشی ایشان

بر روی دانشجویانشان همواره ماندنی است. از همسر کاردان نیز بدین نحو یاد کرد که گفت: مردان موفق رموز موفقیت بسیاری دارند که یکی از آنها داشتن همسرانی است که پشتوانه ایشان هستند و دکتر کاردان از این نعمت بهره‌مند بودند. استاد صافی از جلب همکاری استادان دانشگاه‌ها در همکاری با وزارت آموزش و پرورش در آموزش معلمان سخن گفت و از آقایان دکتر اکرمی و دکتر نجفی تشکر کرد که به او امکان دادند به پاره‌ای از نقاط دنیا - از جمله هند و پاکستان - سفر کند و نوآوری‌های آنان را مشاهده کند که وی بعداً آن مشاهدات را در کتاب‌های خود منعکس کرد.

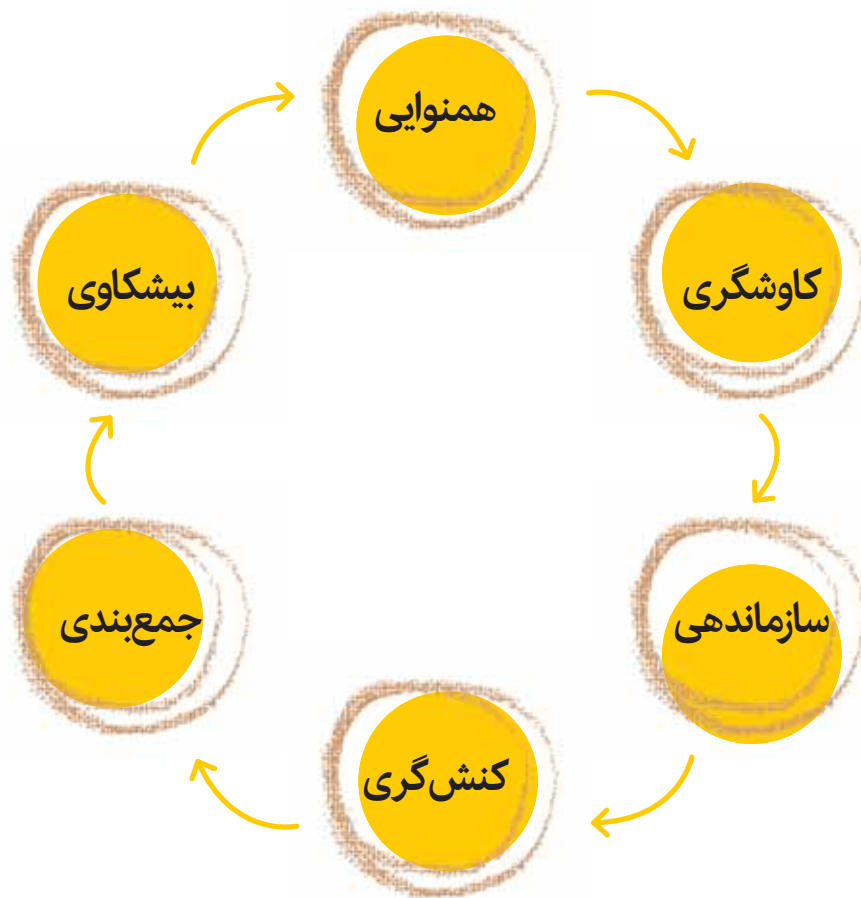
پس از وقفه‌ای کوتاه در اجرای مراسم، نوبت به اهدای جایزه رسید که پیش از آن **مهندس محمد کامران** فرزند شادروان دکتر کامران، در سخنانی که ایراد کرد ضمن گزارشی از چگونگی اهدای این جایزه از چند تن از درگذشتگان سال جاری از جمله **دکتر غلامحسین شکوهی** (استاد تعلیم و تربیت) و **داود رشیدی** (استاد بازیگر) یاد کرد. او به‌ویژه بر دوستی پدرش دکتر کاردان با داود رشیدی از زمان تحصیل آن‌ها در سوئیس یاد کرد و وجه مشترک این دو دوست دیرین را سخاوت، خلاقیت و ایران دوستی برشمرد. سپس از **احمد مسجد جامعی** عضو شورای شهر که در مجلس حضور داشت درخواست کرد به پاس خدمات داود رشیدی به هنر تئاتر و سینما خیابان بهشت را که تئاتر سنگلج در مجاورت آن واقع شده به نام آن هنرمند فقید نامگذاری کنند. سرانجام نوبت به اهدای جایزه رسید که با دعوت مجری از آقایان سید محمود دعایی، دکتر احمد احمدی، محمدعلی نجفی، غلامعلی حداد عادل، سید کاظم اکرمی، علی اصغر فانی، مرضیه برومند (همسر داود رشیدی) و چند تن دیگر بر روی جایگاه، همسر کاردان جایزه دکتر کاردان را به دست **سید محمود دعایی** رساند و ایشان آن را به استاد احمد صافی تقدیم کرد. در همین حال جوایز سه تن از دانشجویانی که بهترین پایان‌نامه را نوشته بودند نیز تقدیم آنان شد.

* پی‌نوشت

* آب کز دریا به دریا می‌رود لاج‌ همان جا کامد آنجا می‌رود (مولوی)

دریچه‌ای به روایت‌های گوناگون یادگیری

حمیده بزرگ



یادگیری پژوهش‌محور؛ تکنیک‌هایی برای اجرا

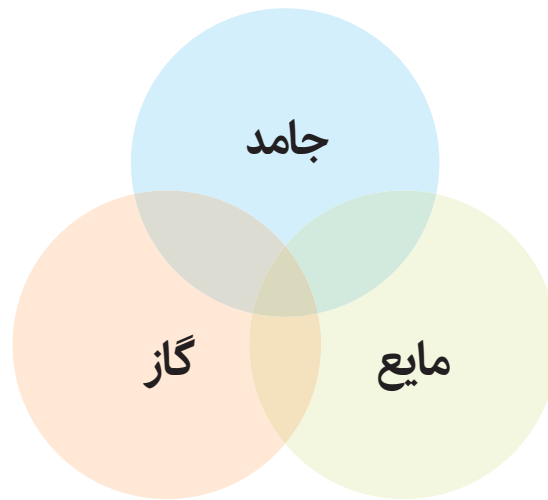
در قسمت قبلی، نگاهی به یادگیری پژوهش‌محور داشتیم. گفتیم در این نوع از یادگیری، دانش قبلی یادگیرنده در مواجهه با موقعیتی سؤال‌برانگیز به چالش کشیده می‌شود و یادگیرنده، در مسیر جست‌وجو برای یافتن پاسخ به سؤال‌ها، فرضیه می‌سازد، پیش‌بینی می‌کند، داده‌های مرتبط را از منابع گوناگون جمع‌آوری می‌کند، استدلال

شده در این بخش تنها برای یک فاز خاص از چرخه پژوهش به کار نمی‌رود و هر تکنیک بسته به اهداف شما و نحوه استفاده از آن در فازهای مختلفی قابل به کارگیری است.

فاز همنوایی

به‌خاطر دارید که در گام همنوایی هدفمان کمک به دستیابی و ارزشیابی دانش قبلی، معرفی برخی ایده‌های کلیدی وابسته به پژوهش، تعیین اهمیت

و نتیجه‌گیری می‌کند و در نهایت یافته‌هایش را بازنویسی و در صورت لزوم اصلاح می‌کند. پس از آن، گام مختلف «چرخه پژوهش مرداک» را به‌عنوان مدلی برای اجرای یادگیری پژوهش‌محور در کلاس درس با هم مرور کردیم و قرار گذاشتیم که در قسمت بعدی، یعنی این قسمت، تکنیک‌های اجرایی برای استفاده از این مدل را در کلاس درس با هم مرور کنیم. قبل از آن حواسمان باشد که تکنیک‌های معرفی



را به یک اتفاق مرتبط تعمیم داده و با بهره‌گیری از نمودار Y نشان دهند که این اتفاق چگونه به‌نظر می‌رسد، چطور به گوش می‌رسد، و چه احساسی نسبت به آن دارند.

۱. به هر دانش‌آموز یک نمودار Y خالی خام می‌دهیم و یا از آن‌ها می‌خواهیم نمودار را روی یک برگ کاغذ بکشند.

۲. هر بخش از نمودار Y با عناوین «آنچه می‌بینم»، «آنچه می‌شنوم»، و «آنچه احساس می‌کنم» نامگذاری می‌کنیم. می‌توانیم از نمادهای چشم، گوش، و دست‌ها و قلب برای هر قسمت استفاده کنیم.

۳. پس از اینکه دانش‌آموزان با ارایه شفاهی، نوشتاری و یا تصویری ما از جزئیات رویداد یا تجربه موردنظر باخبر می‌شوند، هر بخش از نمودار را با استفاده از یافته‌های خود کامل می‌کنند:

چیزهایی که می‌بینند؛

چیزهایی که می‌شنوند؛

احساسشان، هم از نظر فیزیکی و هم عاطفی، نسبت به رویداد چگونه است؟ نمودار Y را می‌توانید به‌صورت نمودار T هم استفاده کنید که به جای سه بخش، دو بخش دارد. در واقع، نمودار T نمونه ساده‌شده نمودار Y است.

فاز سازماندهی

معمولاً فاز سازماندهی را به ندرت می‌توانیم جدا از فاز کاوشگری اجرا کنیم. بسیاری از راهبردهایی که برای فاز کاوشگری به کار می‌روند قابل استفاده سازماندهی نیز هستند. با این حال در این فاز بیشتر انرژی خود را بر مرور و درک اطلاعات به‌دست آمده در فاز کاوشگری متمرکز می‌کنیم. به‌همین دلیل لازمه اجرای این فاز مشارکت دانش‌آموزان و بررسی اطلاعات از دیدگاه‌های گوناگون و سازماندهی اطلاعات است.

«صندوق پست» تکنیکی مشارکتی است که وضعیت درک دانش‌آموزان یک کلاس از موضوعی خاص را به ما نشان می‌دهد. هر کدام از دانش‌آموزان به تعدادی سؤال که توسط شما طرح شده است پاسخ می‌دهند و پس از جمع‌آوری همه پاسخ‌ها از صندوق‌های پست فراهم

۳. دانش‌آموزان پس از بحث و گفت‌وگو و با مشارکت یکدیگر لیستی که ویژگی هر یک از حالات ماده را توصیف می‌کند در دایره‌های مربوطه ثبت می‌کنند. اگر یکی از ویژگی‌ها در دو حالت از حالات مواد مشترک بود، آن ویژگی در میانه نمودار، جایی که دایره‌ها روی هم افتاده‌اند نوشته می‌شود. با این اطلاعات دانش‌آموزان می‌توانند در مورد موضوع مورد مطالعه فرضیه‌ای بدهند تا در مراحل بعدی به‌عنوان بخشی از کاوشگری مورد تحقیق و بررسی بیشتر قرار بگیرد.

فاز کاوشگری

در این گام هدفمان این است که فرصت‌هایی را برای شنیده شدن صدای دانش‌آموزان، تفسیرهای فردی هر کدام و مشارکت و همکاری میان آن‌ها فراهم کنیم. به‌عنوان بخشی از فرایند پژوهش، وظیفه داریم محیط یادگیری را به صورتی فراهم کنیم که در آن دانش‌آموزان به اطلاعات و منابع جدید دسترسی داشته باشند. به‌همین منظور، نمودار Y از تکنیک‌هایی است از فرایند جمع‌آوری اطلاعات درباره موضوع مورد بررسی حمایت می‌کند و به دانش‌آموزان کمک می‌کند تا ظرفیت خود را در مشاهده موضوع در بعدی فراتر از دانش تئوری نشان دهند.

نمودار Y یک سازمان‌دهنده گرافیکی سه بخشی است که از دانش‌آموزان می‌خواهد با در نظر گرفتن حواس خود از جمله بینایی، شنوایی و لامسه به تفکر در مورد موضوع درس بپردازند. دانش‌آموزان می‌توانند دانسته‌های خود

موضوع و فراهم‌سازی فرصت‌هایی برای شنیده شدن صدای دانش‌آموزان در جهت‌دهی به یادگیری آن‌ها بود. «نمودار ون» یکی از تکنیک‌هایی است که برای اجرای این فاز می‌تواند به کمکمان بیاید. نمودار ون (یا نمودار مجموعه) نموداری است که روابط منطقی ممکن بین حداقل دو مجموعه از اطلاعات مختلف را نشان می‌دهد. از این ابزار تفکر می‌توانیم برای مقایسه دو موضوع خاص نیز استفاده کنیم. همه نمودارهای ون یک ساختار مشترک دارند؛ آن‌ها از دایره‌هایی متقاطع تشکیل شده‌اند. تعداد دایره‌های موجود در نمودار ون را تعداد موضوعات و یا مثال‌هایی از یک مورد مطالعه که دانش‌آموزان در حال بررسی آن هستند، تعیین می‌کند. نمودار ون ابزاری بسیار مفید برای شروع جست‌وجوگری در مورد مفاهیم کلیدی مربوط به موضوع پژوهش است. این ابزار را می‌توانیم برای استفاده فردی و یا در گروه‌های کوچک برای افراد گروه، استفاده کنیم. به‌عنوان مثال، برای بررسی حالت‌های مختلف ماده، از یک نمودار ون، با سه دایره که هر کدام نمایانگر یکی از سه حالت جامد، مایع و گاز باشد استفاده کنیم:

۱. به هر دو دانش‌آموز یک نمودار ون خالی می‌دهیم و یا از آن دو می‌خواهیم نموداری روی یک برگ کاغذ رسم نمایند.

۲. دانش‌آموزان هر دایره را مطابق موضوعات مورد بررسی با عناوین «جامد»، «مایع»، و «گاز» نامگذاری می‌کنند و یا می‌توانند مثال‌هایی از هر حالت ماده را نیز کنار این عناوین نقاشی کنند.

دیده شدم

مهرناز رفیعی

دبیر منطقه ۹ تهران

یک روز در تنهایی خود فکر می‌کردم که چه اتفاقی باعث شد که من خودم را باور کردم؟

راستش در دوره ابتدایی و راهنمایی دانش‌آموزی بودم از همه نظر کاملاً معمولی و لی البته پرتحرک؛ از آن دانش‌آموزانی که معلمان خیلی زود از یادشان می‌برند؛ چون نه شاخص‌های مثبت بالایی دارند و نه منفی، که در خاطر آن‌ها به یادگار بماند.

آن روز داشتم چهارساله دبیرستان را در دهم مرور می‌کردم که سبب شد کم‌کم ناگفته‌های دهم آشکار شود. به سال اول دبیرستان که رسیدم، با معدل نه چندان بالا، جزء شاگردان برتر کلاس شدم و بدین ترتیب مورد توجه معلمانم قرار گرفتم! چون آن سال‌ها مصادف بود با جنگ تحمیلی (دفاع مقدس) در فعالیت‌های گروهی و اجتماعی مدرسه شرکت کردم و بدین ترتیب مورد توجه کادر مدرسه نیز قرار گرفتم.

توجه معلمانم روز به روز به من افزایش می‌یافت و من با تلاش بیشتر نتایج چشم‌گیرتری به‌دست می‌آوردم تا اینکه شاگرد دوم مدرسه شدم و مجری برنامه‌های مدرسه و... حالا دیگر به قول معروف «دیده شده بودم» و برای خودم هدف و برنامه داشتم، چشم انداز آینده زندگی‌ام را ترسیم می‌کردم، علاقه‌ام را یافته بودم و برای رسیدن به آن، جهت‌دار تلاش می‌کردم و به آن باور داشتم. این باور حتی به والدینم نیز منتقل شد.

همکاران عزیزم: آیا نمی‌توانیم بذر «باور کردن خود» را به طریقی در وجود دانش‌آموزان خود بکاریم؟ آیا نمی‌توانیم با شناخت هر کس و تقویت او در جهت رشدش هدایت کنیم؟ آیا فقط درس ملاک برتری و توجه است و بس؟ یعنی از تأثیر شگفت‌انگیز خود غافلیم؟ پس بیا اول خود را باور کنیم و سپس...

شده در کلاس، در گروه‌هایی کوچک خلاصه‌ای از پاسخ‌های خود و نیز سایر دانش‌آموزان به یکی از سؤالات را آماده کرده و در کلاس ارائه می‌دهند.

۱. دانش‌آموزان را به گروه‌های سه و یا چهار نفره تقسیم می‌کنیم.

۲. به هر دانش‌آموز یک برگه از سؤالات طرح شده در مورد موضوع درس را می‌دهیم. تعداد سؤالات طرح شده باید با تعداد گروه‌ها در کلاس برابر باشد.

۳. بهتر است سؤالات را شماره‌گذاری کنیم و فضای کافی برای نوشتن پاسخ هر سؤال در نظر بگیریم تا برای بریدن کاغذ و جدا کردن سؤال و پاسخ هر سؤال دچار مشکل نشویم.

۴. همه دانش‌آموزان به‌صورت انفرادی به سؤالات پاسخ می‌دهند و در این حین پاسخ‌های خود را در فضای فراهم شده برای هر سؤال (و نه بیشتر از آن) جا دهند.

۵. متناسب با تعداد سؤالات طرح شده جعبه‌هایی را به‌عنوان صندوق پست آماده می‌کنیم و در اطراف کلاس و دور از هم قرار می‌دهیم. هر یک از صندوق‌ها را نیز شماره‌گذاری می‌کنیم.

۶. دانش‌آموزان پس از پاسخگویی به همه پرسش‌های برگه خود، هر برگه را به‌گونه‌ای می‌برند که پاسخ کامل هر سؤال روی یک نوار کاغذی و از سایر پاسخ‌ها جدا باشد. سپس به اطراف کلاس رفته و پاسخ هر پرسش را در صندوقی با همان شماره می‌اندازند.

۷. بعد از اینکه همه دانش‌آموزان پاسخ‌های خود را در صندوق‌ها انداختند، به گروه‌های خود برمی‌گردند و اعضای هر گروه پس از انتخاب یکی از صندوق‌ها، پاسخ‌های آن صندوق را جمع‌آوری، مطالعه، و مرتب می‌کنند.

۸. دانش‌آموزان هر گروه پس از بررسی پاسخ‌های جمع‌آوری شده از هر صندوق با مشارکت یکدیگر خلاصه‌ای از پاسخ‌های داده شده به پرسش‌ها را آماده کرده و در کلاس ارائه می‌دهند.

در قسمت بعدی، تکنیک‌هایی برای اجرای سه فاز بعدی - بیشکاو، جمع‌بندی و کنشگری - را با هم مرور خواهیم کرد.



تعمیرکار

پرسیوال اورت

تصویرگر: میثم موسوی

داگلاس لانگلی، ساندویچی کوچکی در تقاطع خیابان چهاردهم و تی کلمبیا داشت. کنار مغازه‌اش کوچه کم‌رفت و آمدی بود، و طبقه بالای مغازه، مردی به اسم شرمین النی زندگی می‌کرد.

شبی که داگلاس اولین بار، شرمین را دیده بود دو مرد داشتند او را به قصد کشت می‌زدند. ظاهراً آن‌ها شرمین را می‌شناختند و چیزی از او می‌خواستند، آن شب داگلاس تازه از نظافت مغازه خلاص شده بود که صدای چند ضربه پشت سر هم، او را به کوچه کشاند؛ صدایی بود شبیه کوبیدن پی‌درپی یک کتابچه تلفن روی میز. داگلاس در سرمای ماه نوامبر از ساندویچ‌فروشی بیرون آمد و دید یکی از ضارب‌ان، شرمین‌النی را محکم گرفته و آن یکی که قلمچماق‌تر است با مشت به جانش افتاده. صدا صدای کوبیدن مشت‌های مرد قلمچماق به شکم النی بود. داگلاس دوید توی مغازه هفت تیرش را از کشوی میز درآورد؛ بعد با چراغ‌قوه پرنوری که پسرش برایش خریده بود. به صحنه برگشت و آن را مستقیم انداخت توی چشم مردها.

مردها از نور چراغ، زیاد جا نخوردند؛ فقط مرد قلمچماق گفت: «هی رفیق، بهتره چراغت رو از تو چشمم بگیری اون ور!» اما به هر حال، آن‌ها احترام لازم را نسبت به هفت تیر کالیبر سی‌ودو به جا آوردند و پا گذاشتند به فرار. شرمین‌النی افتاد روی زمین، دست گذاشت روی کمرش و ناله‌کنان گفت دیگر پک و پهلوی برایش نمانده.

داگلاس پرسید: «خوبی؟» پیش از اینکه سؤالش را تمام کند، فهمید چه سؤال احمقانه‌ای کرده.

جواب شرمین هم به همان اندازه بی‌مزه



بود: «آره.»

داگلاس دستش را گرفت و کمکش کرد بایستد. «پاشو برویم توی مغازه.» وارد مغازه شدند. داگلاس در شیشه‌ای را پشت‌سرشان قفل کرد، شرم‌ن را برد جلوی پیش‌خان و کمکش کرد روی چهارپایه‌بنشیند.

شرمن گفت: «متشکرم.»

داگلاس پرسید: «می‌خواهی زنگ بزنی به پلیس؟»

شرمن سرش را به علامت نه بالا برد: «دیگر رفتند.»

داگلاس رفت پشت پیش‌خان. گفت: «لان یک ساندویچ برایت درست می‌کنم.»

«نه، لازم نیست.»

«حتماً خوشت می‌آید. من چیزی از کمک‌های اولیه نمی‌دانم. ولی ساندویچ‌های خوبی درست می‌کنم.» داگلاس برایش کمی گوشت دودی با پنیر مونستر آماده کرد و یک لیوان شیر سرد هم ریخت. بعد شرم‌ن را نشاند سر میز، خودش هم سر یکی از میزهای جلویی نشست و خیره شد به او که ساندویچ را گاز می‌زد.

«چی می‌خواستند؟»

شرمن داشت می‌جوید. تکه‌ای چربی از لای دندان‌ش درآورد و کنار بشقاب گذاشت.

«می‌خواستند داغانم کنند.»

«اسم من داگلاس لانگلی است.»

«من شرم‌ن النی‌ام.»

داگلاس پرسید: «دنبال چی بودند. شرم‌ن؟» اما جوابی نگرفت.

سکوت مغازه را وزوز بلند موتور یخچال به هم می‌زد و داگلاس لرزش آن را زیر پا حس می‌کرد.

شرمن گفت: «کمپرسورت خراب شده.» داگلاس نفهمید شرم‌ن راجع به چه موضوعی حرف می‌زند و همین‌طور نگاهش کرد.

«یخچالت را می‌گویم. کمپرسورش خراب شده.»

داگلاس گفت: «آهان، آره. صدا می‌دهد.»

«من بldم درستش کنم.»

داگلاس همین‌طور نگاهش می‌کرد.

«می‌خواهی درستش کنم؟»

داگلاس نمی‌دانست چه بگوید. پس چی که می‌خواست یخچالش درست شود، اما اگر این آدم همه چیز را به هم می‌ریخت چه؟ اگر بدتر از الاتش می‌کرد؟ پیش خودش مجسم کرد دل و روده یخچال کف آشپزخانه ولو شده. با این حال گفت: «بله، حتماً.»

شرمن بلند شد به آشپزخانه رفت. صفحه زیر آن یخچال بزرگ و قدیمی را بیرون کشید و به دور و برش نگاهی انداخت. بعد پرسید: «آدامس داری؟» داگلاس ته جیبش آخرین دانه یک بسته آدامس میوه‌ای را پیدا کرد و به شرم‌ن داد. شرم‌ن کاغذ آدامس را باز کرد. آن را انداخت توی دهنش و همان‌طور که می‌جوید. دراز کشید روی زمین.

داگلاس پرسید: «چه کار داری می‌کنی؟»

شرمن با انگشت به داگلاس اشاره کرد که ساکت باشد. بعد آدامس را از دهانش درآورد و چسباند زیر موتور یخچال. وزوز یخچال قطع شد؛ به همین سادگی. مثل وقتی نو بود، بی‌صدا شروع به کار کرد.

داگلاس پرسید: «چه کارش کردی؟»

شرمن بلند شد ایستاد و شانه بالا انداخت.

«دستت درد نکند. عالی بود! فقط با یک آدامس! چیزهای دیگر را هم بلدی درست کنی؟»

شرمن به تأیید سر تکان داد.

داگلاس پرسید: «چه کاره‌ای؟ تعمیر کاری یا برق کار؟»

«بلدم چیزها را درست کنم.»

«باز هم ساندویچ می‌خواهی؟»

شرمن سرش را بالا داد که نه، و گفت: «دیگر باید بروم. بابت غذا و کمکات متشکرم.»

داگلاس گفت: «شاید یاروها هنوز منتظرت باشند.» و یاد هفت تیرش افتاد که در جیبش سنگینی می‌کرد. «یک کم دیگر بمان.»

دلش به حال این مرد لاغر و کم‌غذا که یخچالش را درست کرده بود سوخت. «کجا زندگی می‌کنی؟ می‌خواهی

برسانمت؟»

شرمن سرش را پایین انداخت و گفت: «استش جایی برای زندگی ندارم.»

داگلاس گفت: «بیا اینجا.» و شرم‌ن را کنار سینک بزرگ ظرف‌شویی در آن طرف آشپزخانه برد. شیر کهنه آب را باز کرد.

از توی لوله‌ها صدای سوت خفیفی بلند شد و بعد، آب که راه افتاد، صدای سوت و جیرجیر بیشتر شد. «بگو ببینم، می‌توانی درستش کنی؟»

«می‌خواهی بکنم؟»

«بله.» داگلاس شیر آب را بست.

«آچار داری؟»

داگلاس به دفتر کارش رفت و از لای لباس‌ها و روزنامه‌ها یک آچار و یک گازانبر پیدا کرد و آورد پیش شرم‌ن.

«این‌ها خوب است؟»

«بله.» شرم‌ن آچار را گرفت و رفت زیر ظرف‌شویی.

داگلاس خم شد و سعی کرد ببیند شرم‌ن چه می‌کند، اما پیش از آنکه چیزی بفهمد، شرم‌ن بلند شد.

شرمن گفت: «درست شد.»

داگلاس با ناباوری شیر آب را باز کرد. آب نرم و بی‌صدا می‌آمد. شیر را بست و دوباره امتحان کرد. «درستش کردی! می‌دانی، راستش کسی مثل تو واقعاً به دردم می‌خورد. منظورم این است که، کار نمی‌خواهی؟ البته حقوق زیاد نمی‌توانم بدهم، فقط یک حداقل دستمزد، در عوض می‌توانم طبقه بالا را بدهم دستت، که در واقع فقط یک اتاق دارد. خب چی می‌گی؟»

شرمن گفت: «ولی شما اصلاً مرا نمی‌شناسی.»

داگلاس مکشی کرد. حق با او بود. از شرم‌ن هیچ چیز نمی‌دانست. اما چیزی ته دلش می‌گفت که شرم‌ن النی آدم درستی است؛ آدم درستی که می‌تواند چیزهای زیادی را هم درست کند. گفت: «حق با توست. ولی من معمولاً نسبت به آدم‌ها درست قضاوت می‌کنم.»

شرمن گفت: «چی بگم.»

«مگر تو نگفتی جایی نداری که بروی؟ خب می‌توانی همین‌جا بمانی و کار کنی تا وقتی یک کار دیگر پیدا کنی.» داگلاس

نمی‌دانست چرا دارد به یک غریبه این همه اصرار می‌کند، اما به دلایلی که خودش هم نمی‌دانست، واقعا دلش می‌خواست شرمین بماند.

شرمین گفت: «باشد».

داگلاس شرمین را از پله‌های انتهای مغازه بالا برد و اتاق کوچک طبقه بالا را نشان داد. در نور ضعیف لامپ ساده‌ای که از سقف آویزان بود، در گوشه‌ی اتاق یک تخت یک‌نفره با روختی مخمل زرد دیده می‌شد. داگلاس بارها روی آن چرت زده بود.

گفت: «همین جاست. دستشویی آخر راهروست. یک دوش کوچک هم دارد.»

«جای راحتی ست، متشکرم.»

داگلاس چند لحظه ساکت شد و ماند که دیگر چه بگوید. بعد گفت: «خب، گمان می‌کنم دیگر باید بروم خانه، پیش زنم.»

«من هم بهتر است یک کم بخوابم.»
داگلاس سر تکان داد و از مغازه بیرون آمد.



«زده به سرت؟! «زن داگلاس هوار کشید.

داگلاس سر میز آشپزخانه نشست و صورتش را گرفت بین دست‌ها، دست‌هاش هنوز بوی خیار شور و سوسیس و کالباس مغازه را می‌داد. از لای انگشت‌ها، همسر خپلش را می‌دید که می‌رفت صدای تلویزیون روی کابینت را ببندد. لب‌های گوینده خبر هنوز می‌جنبید.

«سؤالم را شنیدی؟»

داگلاس توی چشم‌های زنش که با عصبانیت به او زل زده بود، نگاه کرد و گفت: «سؤال نبود. بیشتر شبیه حکم دادگاه بود. شرمین آدم خوبی است. فقط کمی بد آورده. شیلا».

شیلا زد زیر خنده، بعد یکهو ساکت شد و گفت: «و حالا این آقا شرمین توی مغازه تنهاست.» سرش را تکان داد و دندان‌ها را روی هم فشار داد.

«تو عقلت را از دست داده‌ای. همین حالا برمی‌گردی و شر این مرتیکه را کم می‌کنی.»

«حال و حوصله رانندگی ندارم.»

«خودم می‌برمت.»

داگلاس آه کشید. حق با شیلا بود. خودش هم نمی‌دانست چرا این مرد را استخدام کرده و ازش خواسته در مغازه‌اش بماند. بدش نمی‌آمد زنش او را به مغازه برساند و خودش هم به شرمین‌النی بگوید که باید برود. سوار بیوک سبز قدیمی‌شان شدند. شیلا نشست پشت فرمان و داگلاس توی صندلی کنار راننده فرو رفت. سنگینی تن شیلا، در طول سال‌ها صندلی را گود کرده بود. معمولا دوست نداشت شیلا رانندگی کند؛ به‌خصوص وقت‌هایی که شیلا کفری بود و خیال‌هایی در سرداشت. شیلا محکم نشسته بود و گاز می‌داد و به‌طرف شهر می‌رفت. سر پیچ خیابان آندروود دو تا از چرخ‌های ماشین، تقریبا از زمین بلند شد. مردی با کت‌وشلوار آبی داشت از خیابان رد می‌شد. ماشین به سرعت به‌طرفش می‌رفت. داگلاس دید مرد کیفش را لای ماشین‌های کنار خیابان انداخت و خودش را هم به‌دنبال آن، از سر راه ماشین پرت کرد توی پیاده‌رو.

داگلاس گفت: «بد نیست یواش‌تر برانی.»

«تو داری مرا نصیحت می‌کنی؟ تو؟ توی خرفت که یک آدم ولگرد را راه دادی و تنها توی مغازه ولش کردی؟! ممکن است تا حالا تمام مغازه را خالی کرده باشد.»

داگلاس مغازه خالی را پیش خودش محسوم کرد و به‌شدت احساس حماقت کرد. واقعا نمی‌توانست به شیلا این اطمینان را بدهد که اشتباه فکر می‌کند. هیچ بعید نبود شرمین با هفت هشت کیلو ژامبون گوساله در راه فیلادلفیا باشد. بعید نبود اجاق گاز را روشن کرده باشد و رستوران را فرستاده باشد هوا. شیشه را کمی پایین کشید بلکه صدای آژیر را بشنود.

شیلا گفت: «اگر چیزی شده باشد. خودم می‌کشم.» جیغ کوتاهی کشید و فرمان را پیچاند: «بعد هم هر چه را که مانده می‌فروشم و بقیه عمرم را با پولش می‌روم توی برمودا حال می‌کنم؛ حالا می‌بینی.»

شیلا با یک ترمز شدید ماشین را جلوی مغازه - که هنوز سر جاش بود و آتش

هم نگرفته بود - نگه داشت. تمام چراغ‌ها خاموش بود و جز چند زن ولگرد کسی در خیابان دیده نمی‌شد. داگلاس قفل در ورودی را باز کرد و پشت سر شیلا وارد شد. از کنار میز و صندلی‌ها گذشتند و رفتند توی آشپزخانه. داگلاس چراغ‌های پر نور سقف را روشن کرد. مهتابی‌ها چشمک زدند و بعد وزوز ممتدشان همه جا را پر کرد.

شیلا گفت: «برو دخل را ببین!»

داگلاس گفت: «پولی توش نیست؛ مثل همیشه.» شیلا خودش می‌دانست. داگلاس پول را به خانه برده بود و قرار بود فردا سر راهش آن را بگذارد در بانک. کار هر روزش بود.

«باز هم برو ببین! ضرر ندارد!»

داگلاس به دفترش رفت و چراغ کنار در را روشن کرد. در صندوق بسته بود و مثل همیشه روزنامه‌ها جلوش پخش و پلا بود.

گفت: «دست نخورده.»

شیلا پرسید: «گفت اسمش چی بود؟»
«شرمین»

شیلا از پایین پله‌ها داد زد: «شرمین! شرمین!»

شرمین خیلی زود با شلوار و عرق‌گیر از پله‌ها پایین آمد. چشم‌ها را می‌مالید و سعی می‌کرد به نور تند طبقه پایین عادت کند.

داگلاس گفت: «شرمین! منم داگلاس»
«آقای داگلاس چرا برگشتی؟» پابره‌نه آمد روبه‌روشان ایستاد. «راستی سیفون توالت و آن ماساژور بامزه‌هه را هم درست کردم.»

شیلا پرسید: «منظورت ماساژور پای من است؟»

«نمی‌دانم؛ همان که آنجا بود.»

داگلاس رو کرد به شیلا و گفت: «بهت که گفتم شرمین می‌تواند چیزهایمان را درست کند. من اصلا برای همین استخدامش کردم.»

شیلا ماساژور را از یک فانتزی‌فروشی در جورج‌تاون خریده بود.

روزهایی که توی مغازه کار می‌کرد، هر از چند ساعت، یک ربعی ناپدید می‌شد، توی دست‌شویی طبقه بالا، روی در بسته توالت‌فرنگی می‌نشست و پاها را می‌گذاشت روی ماساژور. بعد سر حال و

قبراق برمی گشت پایین و به کارش ادامه می داد. اما چند وقتی می شد که دستگاه از کار افتاده بود.

شیلا گفت: «ولی مغازه دار که گفت ماساژور دیگر درست نمی شود.»

شرمن شانه بالا انداخت. «به هر حال الان کار می کند.»

شیلا گفت: «الان برمی گردم.» و از پله ها رفت بالا.

شرمن رو کرد به داگلاس: «چرا برگشتی؟»

«خب، می دانی، راستش شیلا فکر می کند درست نیست که تو اینجا با این همه چیز تنها بمانی. ملتفتی که؟ به هر حال ما نه می شناسیمت نه چیزی ازت می دانیم.» داگلاس نفس طولانی و آرامی کشید. «واقعاً متأسفم.»

از بالای پله ها، شیلا فریادی کشید و با عجله آمد پایین. «کار می کند! کار می کند! درستش کرده!» ذوق کنان به طرف شرمن رفت و گفت: «واقعاً ازت متشکرم.»

شرمن گفت: «خواهش می کنم.»
داگلاس گفت: «داشتیم به شرمن می گفتم که ما واقعاً متأسفیم، او باید از اینجا برود.»

شیلا گفت: «حقم نشو!»
داگلاس دستی به صورتش کشید و با تعجب به شیلا نگاه کرد.

شیلا گفت: «هیچ اشکالی ندارد شرمن اینجا بخواهد. از فردا هم می تواند کارش را شروع کند.» بعد دست شرمن را گرفت و به طرف پله ها برد.

«حالا برو بالا استراحت کن.»
شرمن چیزی نگفت و از پله ها بالا رفت.
داگلاس به زنش نگاه کرد. «چی شد؟»
«ماساژورم را درست کرده.»

«حالا دیگر آدم خوبی شده، آره؟!»
شیلا دودل گفت: «نمی دانم.» به نظر می رسید یک لحظه دوباره موضوع را سبک سنگین می کند. «گمان می کنم آره. خب دیگر، بیا برگردیم خانه.»

دو هفته گذشت. شرمن هنوز از خودش چیزی نگفته بود و صرفاً به سؤالات روزمره ای که از او می کردند، جواب می داد. با این حال، وسایل و دستگاه های مغازه یا درست شده بودند یا اقلأ بهتر از قبل کار می کردند - اجاق گاز، توستر،

ماشین ظرف شویی، تلفن، تابلو نئون «باز است»، چشم الکترونیکی در ورودی، قهوه جوش برقی، آسیاب دستی و صندوق پول. داگلاس به ارزش فوق العاده توانایی های شرمن پی برده بود و تعجب می کرد چطور قبلاً بدون او از پس کارها برمی آمده. باین حال، حضورش هنوز کمی آزاردهنده بود، چون هیچ وقت نه از گذشته اش چیزی می گفت، نه از کس و کارش و نه از دور و بری ها و آشناهاش. از مغازه هم پا بیرون نمی گذاشت. این بود که داگلاس کم کم به این فکر افتاد که نکند او از دست پلیس فراری باشد.

شیلا غرغر کرد: «هیچ وقت از مغازه بیرون نمی رود.» داشتند باهم می رفتند سینما و شیلا روی صندلی کنار راننده نشسته بود. داگلاس گفت: «خب، برای اینکه خانه اش همین جاست. غذایش را هم همین جا می خورد، من هم که تقریباً پولی به او نمی دهم.»

«خیلی هم می دهی! کرایه خانه که نمی دهد. غذا هم که لازم نیست بخرد.»
داگلاس گفت: «نمی دانم مشکل تو چیست؟ هر چه باشد، ماساژور تو را که درست کرده. اتو و ویدیو و ساعت و کفشت را هم همین طور. پس دیگر حرف حسابت چیست؟»

شیلا آهی کشید و گفت: «آره، آره. اما آخر ما از او چی می دانیم؟»

«شرمن آدم درستی است. حتم دارم. حتی نگاه هم به دخل نمی اندازد. تا حالا هیچ کس را ندیده ام که مثل او، پول عین خیالش نباشد.»

داگلاس پیچید داخل کانتیکات.
شیلا گفت: «همه کلاه بردارها اولش همین جورند.»

«ولی شرمن کلاه بردار نیست. من بهش اعتماد دارم. آدمی که من بتوانم راجع بهش این حرف را بزنم کم پیدا می شود.»

شیلا بی اعتنا خندید: «خب، حالا نمی خواهد این قدر احساساتی بشوی!»
داگلاس نمی توانست با او بحث کند.

شیلا هر چه می گفت درست بود و داگلاس در توجیه طرفداری مصرانه اش از مردی که خواهناخواه غریبه حساب می شد، کم می آورد. به خانه رسیدند. ماشین را برد تو پارکینگ و خاموش کرد.
شیلا گفت: «ماشین آن جور نیست.» منظورش این بود که معمولاً ماشین به این راحتی ها خاموش نمی شد - همیشه موتور، لجوجانه چند بار پت پت می کرد، بعد خاموش می شد. داگلاس نگاهی به شیلا انداخت.

شیلا گفت: «کار شرمن است!»
«آره. امروز صبح در کاپوت را باز کرد. یک چیزی را سفت کرد و یک چیز دیگر را پیچاند، بعد هم در کاپوت را بست.»
سرانجام روشن شد که شرمن چیزی نمی دزد، آدم خطرناکی هم نیست. ترس و شک داگلاس کاملاً از بین رفته بود. پس اندازش هم بیش تر شده بود، چون مدت ها بود که هیچ برق کار و لوله کش و تعمیر کاری به مغازه نیامده بود.

اما با وجود همه تلاش های داگلاس، قابلیت شرمن از مردم مخفی نماند. ماجرا از وقتی شروع شد که شرمن پیشنهاد کرد ماشین کنترلی پسرک چاقی به نام لومیس رامپ را تعمیر کند، و این کار را کرد. لومیس رامپ چاق و چله و دوستان نی قلیانش به دوستان شان گفتند و آن ها هم اسباب بازی های خرابشان را آوردند. شرمن آن ها را هم درست کرد. بعد پدر و مادرهاشان خبردار شدند و داگلاس یکهو به خودش آمد و دید مشتری ها و وسایل ریز و درشتشان روز به روز مغازه را شلوغ ترمی کنند.

مرد قد کوتاهی که لباس کارگران شرکت آب و فاضلاب را به تن داشت، گفت: «شنیده ام اسباب بازی پسر رامپ را درست کرده ای. خانم جانسون هم می گفت رادیوش را درست کرده ای.»
شرمن داشت پیشخان را دستمال می کشید.

«راست می گویند؟»
شرمن سری جنباد.
«خب، این زخم و زیلی های صورتم را می بینی؟»



داگلاس که دم در آشپزخانه ایستاده بود، زخم‌های صورت مرد را زیر تهریش سه روزهاش می‌دید.

شرمن خم شد جلو و زخم را از نزدیک نگاه کرد.

شرمن گفت: «انگار دارند خوب می‌شوند.»

مرد گفت: «مال این تیغ‌های لعنتی است.» و از جیب شلوارش یک ریش تراش بیرون آورد. «هر بار می‌خواهم صورتم را اصلاح کنم، پوستم را می‌برد.»

«می‌خواهی تیغش را درست کنم؟»
«اگر اشکالی نداشته باشد. چون پول همراهم نیست.»

«اشکال ندارد.» شرمن ریش تراش را گرفت و شروع کرد به باز کردن قطعاتش. داگلاس مثل همیشه نزدیک‌تر آمد و سعی کرد ببیند. چه کار می‌کند.

به مرد لبخند زد. او هم به داگلاس لبخند زد. بقیه مشتری‌ها جمع شده بودند و به دست‌های شرمن نگاه می‌کردند. شرمن دوباره ماشین را جمع کرد داد دست مرد. مرد ماشین را روشن کرد و شروع کرد به اصلاح صورتش. گفت: «هی! معرکه است! درست مثل وقتی نو بود کار می‌کند. متشکرم. پولش را فردا بیارم؟»

شرمن گفت: «لازم نیست.»
«کارت خیلی جالب بود.»
همه جا خورده بودند و به شرمن آفرین می‌گفتند.

مرد گفت: «ببینید! صورتم را خون نمی‌اندازد!»

شرمن ته پیشخان ساکت می‌نشست و هر چه را جلوش می‌گذاشتند، درست می‌کرد: سشوار، ماشین حساب، ساعت، تلفن همراه، کاربراتور... در مدتی که مشتری‌ها منتظر بودند وسایلشان تعمیر شود، ساندویچ سفارش می‌دادند و داگلاس از این بابت خوشحال بود؛ هر چند زیاد دوست نداشت وقت شرمن آن‌قدر گرفته شود. اما واقعیت این بود که دیگر چیزی هم در مغازه‌اش نمانده بود که تعمیر بخواهد.

یک روز زنی آمد و گفت فکر می‌کند شوهرش با زن دیگری رابطه دارد. شرمن از پشت پیشخان آمد کنارش نشست و به حرف‌هایش گوش داد.

زن می‌گفت: «چند ساعت بعد از کارش می‌آید خانه، حال حرف زدن ندارد. غرغر می‌کند که سردردش عود کرده. نمی‌دانم چه کار کنم. تعقیبش کنم؟ صبح‌ها قبل از رفتنش کیلومتر شمار ماشینش را یادداشت کنم؟»

شرمن گفت: «مشبب بهش بگو این دفعه نوبت اوست که آشپزی کند، و نوبت توست که دیر بیایی. بهش هم نگو کجا می‌روی.»

همه آدم‌های تو مغازه، بیش‌تر از روی گنجی تا موافقت، سر تکان دادند.
زن پرسید: «کجا بروم؟»

شرمن گفت: «برو کتابخانه و راجع به جانورهای جورواجور کتاب بخوان.»
بعد از اینکه زن رفت، داگلاس رفت پیش شرمن و پرسید: «فکر می‌کنی پیشنهاد خوبی بهش دادی؟»
شرمن شانه بالا انداخت.

زن یک هفته بعد برگشت. گل از گلش شکفته بود. نیشش باز بود و به همه گفت که حالا دیگر زندگی‌اش بی‌عیب و نقص است.

گفت: «از صدقه سر آقای شرمن، تو زندگی‌ام چیزی کم ندارم.»
مشتری‌ها زنده به پشت شرمن.

و به این ترتیب، با ورود آدم‌هایی که مدد تراش‌های برقی خراب، باتری‌های از کار افتاده قلب، مایکروفرهای سوخته و گرفتاری و مشکل در رابطه‌شان با دیگران را به مغازه می‌بردند. تعمیرات شرمن ابعاد تازه‌ای پیدا کرد. حتی شرمن یک بار، مالیات دوازده هزار دلاری صاحب فروشگاه لوازم بدکی آن طرف خیابان را تبدیل کرد به چیزی در حدود پنجاه و هفت دلار. یک شب بعد از تعطیلی مغازه، داگلاس و شرمن پشت پیشخان نشسته بودند و با هم کلوچه و قهوه می‌خوردند. داگلاس رو کرد به شرمن و گفت: «واقعاً دندان پسر اینهارت را چه جالب درست کردی!»

بعد ته فنجان را سرکشید و آن را روی پیشخان گذاشت. «می‌دانم این سؤال را قبلاً هم ازت کرده‌ام. ولی حالا فرق می‌کند. حالا خیلی وقت است هم را می‌شناسیم. تو چطور یاد گرفتی چیزها را درست کنی؟»

«کاری ندارد. فقط باید بدانی هر چیز چطور کار می‌کند.»
«همین؟»

شرمن سر تکان داد.
«خوشحال نیستی که می‌توانی همچین کارهایی بکنی؟»

شرمن با تعجب به داگلاس نگاه کرد.
«برای این می‌پرسم که تو انگار هیچ وقت نمی‌خندی.»
شرمن گفت: «اوهوم.» و به کلوچه‌اش گاز زد.

روز بعد شرمن یک اره برقی و یک کامپیوتر لپ‌تاپ را تعمیر کرد. روزبه‌روز ساکت‌تر از قبل می‌شد. فقط گوش می‌داد و سر تکان می‌داد و کار خودش را می‌کرد.

آن شب چند دقیقه پیش از تعطیلی مغازه، بعد از اینکه شرمن مشکل هویت جنسی زنی از اهالی مورادو را حل کرده بود. دو پرستار مرد، جنازه زنی را با برانکارد آوردند توی مغازه، پرستاری که پریشان به نظر می‌رسید به زن اشاره کرد و با گریه گفت: «این زن من است با ماشین تصادف کرده و در راه بیمارستان تو آمبولانس مرده.»

شرمن ملافه را کنار زد و به زن نگاه کرد.

مرد گفت: «آسیب داخلی‌اش وخیم...»
شرمن دستش را بالا برد و حرف مرد را برید. سرش را برد زیر ملافه. داگلاس رفت کنار پرستارها.

دست شرمن زیر ملافه، این طرف و آن طرف می‌رفت و تکان می‌خورد.

مدتی گذشت. چند لحظه بعد، شرمن ملافه را کنار زد و زن، زنده و سرحال بلند شد ایستاد. پرستار، زن را در آغوش گرفت. پرستار دیگر، با شرمن دست داد. داگلاس خیره مانده بود به شرمن.

شوهر زن گریه‌کنان گفت: «متشکرم. از شما متشکرم.»

زن گیج و مات بود، اما او هم از شرمن تشکر کرد. شرمن سرش را تکان داد و سریع به آشپزخانه رفت. همه رفتند. داگلاس در مغازه را قفل کرد و به آشپزخانه رفت. شرمن نشسته بود روی زمین و تکیه داده بود به یخچال. داگلاس سرش را تکان داد و گفت: «چی بگویم.

تو آن زن را زنده کردی!»

شرمن به نظر بی جان شده بود. انگار دیگر رمقی برایش نمانده بود. صورت غمگینش را بالا آورد و به داگلاس نگاه کرد.

داگلاس پرسید: «چطور این کار را کردی؟»

شرمن شانه بالا انداخت.

«تو آدم زنده کردی، حالا برای من شانه بالا می اندازی؟!» داگلاس ترس را در صدای خودش حس می کرد. «تو کی هستی؟ از کجا آمده‌ای؟ از فضا؟»

شرمن گفت: نه.

«پس اینجا چه خبر است؟»

«من بدم چیزها را درست کنم.»

«اما آن زن چیز نبود. آدم بود.»

«آره، می دانم.»

داگلاس دستی به صورتش کشید و زل زد به شرمن. «منی دانم شایلا بشتود، چه می گوید.»

شرمن گفت: «لطفاً به هیچ کس چیزی نگو.»

داگلاس پوز خنندی زد و گفت: به هیچ کس چیزی نگویم؟ لازم نیست به کسی چیزی بگویم. همین حالا احتمالاً تمام شهر خبردار شده. فکر می کنی آن پرستارها الان دارند چه کار می کنند؟ دارند به عالم و آدم خبر می دهند که یک آدم عجیب غریب توی ساندویچی لانگلی پیدا شده که مرده زنده می کند.»

شرمن صورتش را بین دو دستش گرفت.

داگلاس پرسید: «تو کی هستی؟»

خبر پخش شد. نیمه‌های شب اتومبیل‌ها و گروه‌های خبری تلویزیونی جلوی در ساندویچ‌فروشی مستقر شدند. صبح روز بعد از آن رستاخیز، وقتی داگلاس آمد کرکره مغازه را بالا بکشد، عده زیادی خبرنگار و فیلم‌بردار با دوربین‌های آماده منتظرش بودند.

در پاسخ به سؤالات پیاپی آن‌ها گفت: «بله، این مغازه من است... نه، نمی دانم چطور این کار را کرده... نه، فعلاً نمی توانید بیایید تو.»

شرمن پشت پیشخوان نشسته بود. صورتش کش آمده بود و چشم‌هاش مثل چشم‌های کسی که گریه کرده باشد،

سرخ بود.

داگلاس گفت: «مسخره است.»

شرمن سرش را تکان داد.

داگلاس گفت: «می‌خواهند با تو مصاحبه کنند.» و از نزدیک به شرمن نگاه کرد. «خوبی؟»

شرمن نگاهش را از روی داگلاس لغزاند و خیره شد به پنجره جلویی و جمعیتی که لحظه به لحظه بیش‌تر می‌شد.

داگلاس پرسید: «می‌خواهی باهاشان حرف بزنی؟»

شرمن صورت غمگینش را بالا برد: «باید فرار کنم. حالا دیگر همه می‌دانند من کجا هستم.»

داگلاس اول گمان کرد منظور شرمن همان دو مردی است که آن شب او را می‌زدند، اما بعد متوجه شد که منظورش واقعا همه است.

شرمن بلند شد رفت ته مغازه، داگلاس به دنبالش رفت؛ نمی‌دانست چرا و نمی‌توانست جلوش را بگیرد. از در پشتی مغازه خارج شدند. رفتند به طرف آخر خیابان و به سرعت از مغازه و انبوه مردم که دقیقه به دقیقه بیش‌تر می‌شدند، دور شدند.

از این کوچه و آن خیابان گذشتند، از پل‌ها و تونل‌ها رد شدند. بالاخره داگلاس پرسید کجا داریم می‌رویم؟ اعتراف کرد که ترسیده. روی نیمکت پارک نشسته بودند و دیگر غروب شده بود.

شرمن گفت: «تو نباید با من بیایی، من باید فرار کنم؛ از دست همه‌شان.» سرش را تکان داد و بیش‌تر خطاب به خودش گفت: «می‌دانستم بالاخره این جوری می‌شود.»

«اگر می‌دانستی این جوری می‌شود، چرا آن همه چیز را درست می‌کردی؟» «چون ازم برمی‌آمد. چون ازم می‌خواستند.»

داگلاس با دلهره به این طرف و آن طرف پارک چشم می‌انداخت. «این موضوع باید با آن شب که آن مرده‌ها تو را می‌زدند بی‌ربط نباشد، نه؟»

«آن‌ها از طرف دولت یا یک همچین جایی بودند؛ زیاد مطمئن نیستم. می‌خواستند من هزار جور چیز را درست کنم. من هم گفتم نه.»

«خب آن‌ها هم از تو خواسته بودند.

خودت همین حالا به من گفتی که...» آدم باید مراقب چیزهایی که درست می‌کند، باشد. اگر سوپاپ یک موتور را درست کنی، اما یاتاقان معیوب باشد، موتور همچنان کار می‌کند اما فشار بیش‌تر می‌شود.»

شرمن به صورت متعجب داگلاس نگاه می‌انداخت. «اگر یک کویر را پر آب کنی، احتمالاً یک دریا را خالی کرده‌ای. درست کردن، کار پیچیده‌ای است.»

داگلاس پرسید: خب، حالا ما باید چه کار بکنیم؟»

شرمن گریه‌اش گرفته بود. اشک از روی گونه‌اش می‌لغزید، زیر چانه‌اش پیچ می‌خورد و توی یقه باز پیراهن آبی آسمانی‌اش می‌افتاد. داگلاس نگاهش می‌کرد. باورش نمی‌شد او همان مردی باشد که آن همه چیز را درست کرده - آن همه وسیله، آن همه رابطه انسانی و آن همه کار و نگرانی و دغدغه، حتی زن مرده‌ای را هم زنده کرده بود.

شرمن چشم‌های اشک‌آلودش را بالا آورد و به داگلاس نگاه کرد. «من آن دریای خالی هستم.»

داگلاس برگشت و دید سیاهی شب با چراغ‌قوه‌های زردی که به سرعت به طرفشان می‌آید، خال خالی شده. آن دو شروع کردند به دویدن، داگلاس دست شرمن را گرفته بود و او را با خود می‌کشاند، چون حالا گریه شرمن آن قدر شدید شده بود که دیگر نمی‌توانست درست بدود. به پل بزرگ روی خلیج رسیدند. رفتند وسط پل ایستادند.

هر دو طرف پل، هزاران نفر ایستاده بودند و فریاد می‌زدند: «ما را درست کن! ما را درست کن!»

شرمن به آب آرام زیر پاش نگاه کرد. اگر از آن ارتفاع می‌پرید احتمال زنده ماندنش خیلی کم بود. به داگلاس نگاه کرد. داگلاس سرش را تکان داد.

انبوه جمعیت از هر دو طرف هجوم می‌آورد.

شرمن از نرده‌ها بالا رفت و روی لبه‌ی پل ایستاد.

همه فریاد کشیدند: «این کار را نکن! ما را درست کن! ما را درست کن!»

۵۳۰۰۰ سال تلف شده

اندکی تأمل و تعقل لازم است!

حسین نامی ساعی

تصویر گر: میثم موسوی

شاید هم با تأسف، به محمدی عمیق نگاه می‌کرد و فهمید که منظور زهرا از این حرف‌ها چیست و خواست حرفی بزند که زهرا از او اجازه خواست و پای تخته رفت. مائیک را از خانم گرفت و نوشت؛ تعداد دانش‌آموزان کلاس ما ۳۷ نفرند. بعد گفت: در همین زنگ، ۱۵ دقیقه اول زنگ به‌علاوه ۲۰ دقیقه حضور و غیاب به‌علاوه ۳۰ دقیقه پاسخ دادن به سؤالات مسئولان گروه‌های آموزشی اداره کل می‌شود؟ و نوشت:

$$۳۰ + ۲۰ + ۱۵ = ۶۵$$

و ادامه داد: کل ساعت آموزشی این زنگ ما ۹۰ دقیقه است، البته از خانم زبردست مدیر مدرسه شنیده‌ایم که قرار است در برنامه درسی ملی هر زنگ ۵۰ دقیقه شود. خوب با حساب ۹۰ دقیقه فعلی تنها ۲۵ دقیقه از آن باقی می‌ماند. خانم دبیری: شما قبول می‌کنید که واقعاً در این ۲۵ دقیقه بهترین دانش‌آموزان هم از درس ریاضی نکاتی را که باید یاد بگیرند متوجه نمی‌شوند؟

و باز ادامه داد. خانم! می‌دانید که ۶۵ دقیقه وقت تلف شده از این کلاس برای ۳۷ نفر چند دقیقه می‌شود؟ و نوشت:

$$۳۷ \times ۶۵ = ۲۴۰۵$$

بله! ۲۴۰۵ دقیقه و این عجیب است که در ۹۰ دقیقه ۲۴۰۵ دقیقه وقت تلف شده است!

زهرا محمدی یک گریزی هم به کل زد و گفت: خانم! ما امسال حدود ۱۴ میلیون دانش‌آموز در سراسر ایران داریم. ساعت رسمی آموزشی در هر روز برای هر دانش‌آموز از ۷/۵ صبح تا ۱۲/۵ ظهر ۵ ساعت یا ۳۰۰ دقیقه است. با حساب هر هفته ۵ روز آموزشی (به‌غیر از پنجشنبه و جمعه) می‌شود.

مطالب را تمام کند! بیشتر بچه‌ها توضیحات خانم را به دلیل سریع درس دادنش متوجه نمی‌شدند. در همین حین زهرا محمدی شاگرد اول کلاس، به نشانه پرسش دستش را بالا آورد. خانم دبیری رو به زهرا گفت: بفرمایید عزیزم. همه فکر می‌کردند که زهرا سؤال درسی دارد. ولی خیلی عجیب بود که زهرا به خانم گفت: «خانم می‌تونم یک انتقاد از شما و مدرسه و برنامه آموزشی بکنم؟» خانم گفت: بله عزیزم، ولی فکر می‌کنی الان، اونم هم تو این وقت کم، مناسبه؟! نمی‌شه بذاری برای جلسه بعد؟ زهرا محمدی گفت: خانم دبیری، این انتقاد آنقدر مهم و مرتبط با مسایل درسی است که فکر می‌کنم بهترین موقع برای گفتنش است. حتی اگر لازم شود درس امروز را متوقف کنید و به جلسه دیگر ببندازید! خانم دبیری که این صحبت را شنید بسیار تعجب کرد. مائیک وایت‌بردش را روی میز گذاشت و بی‌صبرانه برای شنیدن انتقاد زهرا محمدی در پشت‌میزش نشست.

زهرا بسیار منطقی و جسورانه گفت: خانم ما از ساعت یک ربع به هشت سرکلاسیم و معمولاً تا معلمان وارد کلاس شوند ساعت هشت می‌شود. حضور و غیاب دانش‌آموزان و خیلی از مواقع اعلام نمرات کلاسی و گپ و گفت‌های اولیه با بچه‌ها هم به‌صورت میانگین، تا بیست دقیقه وقت می‌گیرد. گاهی اتفاقاتی مثل آمدن گروه‌های آموزشی، بازرسان اداره، انجمن اولیا و آمدن اولیا در وقت کلاس درس و غیره هم در بسیاری از مواقع تا نیم‌ساعت وقت کلاس را می‌گیرد...

خانم دبیری با تأمل و سکوت هوشمندانه، همراه با تأیید، محبت و

آن روز هم مثل روزهای دیگر وارد کلاس شد. همه دانش‌آموزان با آوای برپای نوری، مبصر کلاس، بلند شدند و همه با آهنگ زیبا و یک‌نوا گفتند: سلام خانم! خانم دبیری هم با پایین آوردن سر خود و گفتن سلام به بچه‌ها پشت میزش نشست. بعد از لحظاتی دفتر حضور و غیاب را از کیف قهوه‌ای‌اش در آورد و شروع به خواندن اسامی دانش‌آموزان کرد. تقریباً یک ربع حضور و غیاب طول کشید. بعد موضوع درس را پای تخته نوشت و شروع به تدریس کرد. بیشتر از بیست دقیقه از تدریس خانم دبیری نگذشته بود که در کلاس، تق‌تق، به صدا در آمد. با گفتن بفرمایید خانم دبیری در کلاس باز شد. خانم ریزبین. معاون مدرسه، بود. در را باز کرد و گفت: خانم دبیری! ببخشید از گروه‌های آموزشی اداره کل برای بازدید از اوراق و دفاتر و برگه‌های دروس امتحانات آمده‌اند؛ لطف کنید چند دقیقه تشریف بیاورین در دفتر معاونت و به سؤالات مسئول گروه آموزشی ریاضی پاسخ دهید. تنها معلم ریاضی موظف آن روز خانم دبیری بود و ظاهراً او باید به تنهایی به تمام سؤالات مسئولان گروه‌های آموزشی پاسخ می‌داد! از زمان رفت تا برگشت خانم دبیری حدود نیم‌ساعت گذشت. مطالب ناتمام خانم دبیری روی تخته و دفترهای بچه‌ها باقی مانده بود.

بعد از گذشت حدود نیم ساعت بالاخره خانم دبیری در کلاس را با عجله باز کرد، پس از معذرت‌خواهی از بچه‌ها، با سرعت شروع به تدریس ادامه مطالب نمود. معلوم بود که در این فاصله خانم دبیری هم کمی موضوع را گم کرده، چون روش تدریس و بیانش با اول جلسه متفاوت بود. بدتر اینکه خیلی با عجله می‌خواست



زهراباز می‌خواست ادامه دهد که خانم دبیری با لبخند و خوشحالی از دانش‌آموزان خواست زهرا را تشویق کنند. پس از دست محکمی که بچه‌ها زدند، خانم دبیری رو به زهرا کرد و گفت: زهرا جان! من بیشتر صحبت‌های تو را قبول دارم، اما عزیزم متأسفانه، و شاید خوشبختانه! بسیاری از همین برنامه‌هایی که شما گفتید جزء جدانشدنی برنامه‌های آموزشی و پرورشی و ملی است که در خیلی از برنامه‌های آموزشی دنیا و هر کشوری متناسب با فرهنگ و ملیت و آموزش آن کشور گنجانده شده است، خانم دبیری داشت ادامه می‌داد که زنگ تفریح به صدا در آمد و صحبت‌هایش نیمه‌تمام ماند! و ساعت آموزشی اول آن روز هم به این شکل به پایان رسید!

می‌شود:

$$۶۰۰۰ * ۱ = ۶۰۰۰$$

۶۰۰۰ دقیقه

۱۲۰۰۰ و ۶۰۰۰ دقیقه در سال می‌شود

۱۸۰۰۰ دقیقه

بله، حداقل در سال حدود ۲۰ هزار دقیقه از این ۵۴ هزار دقیقه آموزشی با تعطیلات رسمی و غیررسمی، زنگ تفریح، شرکت دانش‌آموزان در مراسم ملی و مذهبی و... و حضور و غیاب و مسایل آموزشی دیگر و دیگر تلف می‌شود و برای ۱۴ میلیون دانش‌آموز می‌شود.

$$۱۴۰۰۰۰۰۰ * ۲۰۰۰۰ =$$

۲۸۰۰۰۰۰۰۰۰۰

بله: ۲۸۰ میلیارد دقیقه!!

از ۷۵۶ میلیارد دقیقه آموزشی هدر می‌رود.

$$۳۰۰ * ۵ = ۱۵۰۰$$

و در هر ماه حدود

$$۱۵۰۰ * ۴ = ۶۰۰۰$$

و در یک سال تحصیلی ۹ ماه

$$۶۰۰۰ * ۹ = ۵۴۰۰۰$$

دقیقه ۵۴ هزار دقیقه برای ۱۴ میلیون دانش‌آموز می‌شود

$$۱۴۰۰۰۰۰۰ * ۵۴۰۰۰ =$$

۷۵۶۰۰۰۰۰۰۰۰۰

۷۵۶ میلیارد دقیقه.

محمدی ادامه داد ۲ ماه از این سال تحصیلی به امتحانات دی و خرداد مصرف می‌شود.

$$۶۰۰۰ * ۲ = ۱۲۰۰۰$$

۱۲۰۰۰ دقیقه

و حداقل یک ماه هم صرف تعطیلات رسمی و ملی و مذهبی و تعطیلات نوروز

معلمان بچه‌های کردستان

نشستی صمیمی با معلمان

نصرالله دادار

عکس: فرهاد مطاعی

چندی پیش که به همراه آقای محمدرضا حشمتی سردبیر مجلهٔ رشد معلم، به سنجندج رفته بودیم، توفیق یافتیم نشستی با تعدادی از معلمان استان کردستان داشته باشیم؛ دیدار و نشستی که برای ما بسیار ارزشمند، خوب و امیدوارکننده بود و انصافاً از آن‌ها روحیه گرفتیم. معلمانی را دیدیم که به کارشان عشق می‌ورزیدند و از معلمی لذت می‌بردند و می‌گفتند اگر دوباره به گذشته برگردیم باز هم حرفهٔ معلمی را انتخاب می‌کنیم و به هیچ عنوان از اینکه معلم شده‌ایم پشیمان نیستیم. آن‌ها البته از مشکلات معیشتی معلمان، پایین آمدن منزلت اجتماعی معلمان و تبعیض‌های ناروا گلایه داشتند، ولی معتقد بودند که این مسائل نباید موجب کاهش انگیزه‌های حرفه‌ای معلمان شود.

آن‌ها می‌گفتند دانش‌آموزان و بچه‌های محروم چه گناهی کرده‌اند که بخواهند تاوان کار بد دیگران را بدهند.

در این نشست که با حضور سرکار خانم عبداللهی معاون آموزش ابتدایی ادارهٔ کل آموزش و پرورش استان کردستان و معلمان گرانقدر: خانم انوشه جعفری، آقایان: فرهاد حسین پناهی، ابوالفضل یاسایی، زاهد مرادیانی، علی‌اشرف فتحی‌زاده و عباس احمدی برگزار شد، ابتدا خانم عبداللهی به حضاران خوشامد گفت و از ظرفیت خوب نیروی انسانی این استان یاد کرد که سرآمد و توانمندند. سپس معلمان به بیان دیدگاه‌های خود دربارهٔ حرفهٔ معلمی پرداختند. قبل از اینکه گزارش این نشست را از نگاه تیزبین مخاطبان مجله عبور دهیم، ضروری می‌دانیم از آقای عباس احمدی نمایندهٔ مجلات رشد در استان کردستان و سرکار خانم عبداللهی که زمینهٔ برگزاری این نشست را برپایمان فراهم کردند، تشکر کنیم.



فرهاد
حسین پناهی:
من ۳۲ سال
سابقه کار
در آموزش
و پرورش
دارم و اگر
باز هم به
گذشته
برگردم
معلم خواهم
شد. من به
دانش آموزان
و مسائل
تربیتی و
روانشناسی
علاقه مندم

◀ آقای حسین پناهی! شما حدود ۳۲ سال است که معلم هستید. اگر امکان داشت دوباره به ۳۲ سال پیش برگردید آیا باز هم معلم می شوید؟
۵ فرهاد حسین پناهی: بله، چون ویژگی و خصوصیات شخصیتی من به گونه ای است که با حرفه معلمی همسان تر و همخوان تر و هم سازتر است. من معلمی را به عنوان مسئله ای که خودم از نظر شخصیتی دارم انتخاب کردم. من فرصت داشتم که شغل های دیگری را انتخاب کنم و حتی در رشته های دیگری درس بخوانم، ولی معلمی را، آن هم در رشته آموزش ابتدایی، انتخاب کردم.

در سال ۱۳۸۲، وقتی که مدرک کارشناسی ارشد گرفتم، بعضی از دوستان من که آن ها هم کارشناسی ارشد گرفته بودند، رفتند مشاور شدند و حتی به اداره رفتند. در آن زمان تغییر مقطع خیلی راحت بود، ولی چون من به دوره ابتدایی خیلی علاقه داشتم در همان دوره ابتدایی باقی ماندم.

◀ فصل مشترک علاقه شما و حرفه معلمی کجاست؟

۵ حسین پناهی: من به دو چیز خیلی علاقه داشتم که هر دو را در معلمی یافتیم: اول علاقه به کودکان و بچه ها، و دوم علاقه به مسائل تعلیم و تربیت و روان شناسی.

◀ آقای احمدی شما چطور؟

عباس احمدی: به نظر من، نمی توان کسی را پیدا کرد که به معلمی علاقه نداشته باشد. یک مسگر هم دوست دارد آنچه را که بلد است به شاگردش یاد دهد. یعنی همه آدم ها دوست دارند آنچه را یاد گرفته اند یاد دهند. اما برای ما معلمان فرصت مغتنمی فراهم شده که دانش خود را تخصصی تر و علمی تر در اختیار دیگران قرار دهیم. همه دوست دارند به دیگران یاد دهند، ولی روش و تخصص می خواهد. ما هستیم که این تخصص را داریم و لذت می بریم از اینکه می توانیم در دیگران تغییر ایجاد کنیم و از اینکه اندیشیدن را به دیگران یاد می دهیم لذت می بریم. البته آن چیزی که آموزش می دهیم خیلی کمتر از آن چیزهایی است که از محیط یاد می گیریم. باید تأکید کنم که ما نیز از بچه ها یاد می گیریم و تعامل ما با بچه ها دو سویه است. نکته دیگر این است که کار کردن با بچه های ابتدایی لذت بخش است. چون خیلی پاک تر و صادق تر هستند. آن ها هنوز آلوده نشده اند. و

کار کردن با آن ها، لذت بخش است و انسان را جوان می کند و به نظر من زحمت کشیدن برای آن ها هیچ منتهی ندارد.
معلم های ابتدایی معمولاً صدها و شاید هزاران خاطره خیلی قشنگ از دوران تدریس دارند. من در جایی خواندم، قشری که در جامعه بعد از بازنشستگی کمتر دچار افسردگی می شوند معلمان هستند. چون احساس می کنند با بچه هایشان رشد می کنند و بزرگ می شوند. ما معلم ها در جامعه، محدودیت های اخلاقی و رفتاری برای خود قائل هستیم، چون خیلی ها ما را می شناسند. این مزیتی است که من از معلمی به دست می آورم.

◀ خانم جعفری! شما که در سال های اخیر معلم شده اید، چه نظری دارید؟

۵ انوشه جعفری: من در یک خانواده فرهنگی به دنیا آمده ام. پدرم در اداره کل آموزش و پرورش بود و مادرم هم فرهنگی. بنابراین از قبل با کار معلمی آشنا بودم. به همین دلیل بنده شغل معلمی را انتخاب کردم. البته به نظرم این شغل برای خانم ها خیلی بهتر است تا برای آقایان.

من همیشه به همکاران و فراگیران می گویم آن چیزی که بتوانم به دیگران یاد دهم، برایم لذت بخش است. بالاترین لذت برای من وقتی است که می بینم کسی از من چیزی آموخته است. باید توجه داشت که فراگیری بچه ها در سنین پایین بسیار بالاست.

من این موضوع را امتحان کردم که راحت می توانم تأثیرگذار باشم و حتی آن تأثیر را ببینم. نکته دیگری که خوب است به آن اشاره کنم این است که اگر شغل دیگری انتخاب می کردم، شاید این قدر نمی توانستم مفید باشم که خودم را به یک سری اصول و قواعد مقید کنم.

من اول با زور و اجبار پدرم به تربیت معلم رفتم ولی وقتی در شرایط آن قرار گرفتم از آن لذت بردم و ادامه دادم و حالا خوشحالم که معلمم. همیشه به خودم گفته ام که اگر بتوانی در هر سال کوچک ترین تغییر مثبتی را در یک نفر ایجاد کنی، می توانی سربلند باشی که آن سال خیلی مفید عمل کرده ای. حتی اگر یک دانش آموز باشد و بتوانی گوشه ای از زندگی اش را تغییر دهی. همین احساس مفید بودن خیلی برایم ارزشمند است.

◀ آقای یاسایی شما نظرتان چیست؟ فکر می کنید مسیر درستی برای زندگی حرفه ای خود

انتخاب کرده‌اید؟ واقعاً پشیمان نیستید که معلم شده‌اید؟

عبدالفضل یاسایی: حقیقت این است که در کشور ما کنکور ورودی دانشگاه‌ها تعیین کننده تر است تا علاقه شخصی. کنکور است که سرنوشت اغلب افراد را مشخص می کند. در آن سال که من در کنکور شرکت کردم، رتبه من ۱۱۰۰ شد و در منطقه ۳ با این رتبه کسی پزشکی قبول نمی شد. بنابراین در بین چند گزینه، سراغ دبیری آمدم. ولی وقتی وارد این عرصه (معلمی) شدم، احساس مسئولیت فردی موجب شد که آن وظیفه‌ای را که به عهده‌ام قرار گرفته، درست انجام دهم.

حس ایجاد تغییر و بهتر کردن اوضاع انگیزه‌ای شد که تا حد توانم متمرکز باشم. اما اجازه بفرمایید من به یک نکته اساسی هم که انگیزه معلمان را تخریب می کند اشاره کنم و آن موضوع کنکور است. الان کنکور باعث شده که معلم از کارش لذت نبرد. به عبارتی، این مسئله باعث شده که معلم احساس کند که دیگر آن جایگاه و نقش اساسی معلمی را در آموزش ندارد و در شخصیت دانش آموزان تأثیرگذار نیست. معلم دوست دارد که اثربخش و تأثیرگذار باشد و دانش آموز را به سمت کشف مسائل و درک عمیق مفاهیم ببرد، اما کنکور اجازه نمی دهد. من متأسفم که کنکور باعث شده بسیاری از دبیران علاقه مند، دلسوز و عمیق ما که نمی خواهند به حرفه معلمی با دید بازاری نگاه کنند، منزوی شوند. من به کشور فنلاند که یکی از بهترین کشورها در امر آموزش است، رفته‌ام و سر کلاس مدارس آنجا هم نشسته‌ام. متأسفم که بگویم آموزش آن‌ها کجا و آموزش ما کجا؟! مسیر موجود آموزشی کشور، ما را به سمت مناسبی پیش نمی برد.

آقای فتحی زاده شما بفرمایید.

عبدالعلی اشرف فتحی زاده: همکاران به سه یا چهار شاخص اشاره کردند که چرا معلمی می کنند. چند تا از این احساس‌ها خاص است ولی یکی از آن‌ها که جنبه عمومی دارد احساس لذت بردن از تدریس و آموزش است. همکارانی که در کار خود موفق هستند، کسانی هستند که از تدریس لذت می برند، لذت بردن از آموزش و تدریس، موفقیت یک معلم را تضمین می کند. روزی در یکی از مدارس حاشیه سنندج تدریس می کردم. هر چه تلاش می کردم که دانش آموزان را درگیر آموزش کنم تا بحث کنند و درس را بفهمند نتیجه‌ای نداشت.

با خودم گفتم این بچه‌های حاشیه که امکانات رفاهی چندانی ندارند، شاید در سال‌های پایه آموزش درستی ندیده‌اند و من باید برای آن‌ها بیشتر تلاش کنم. بعد به ذهنم رسید که وقتی تدریس می کنم اصلاً حرف نزنم و پانتومیمی حرف بزنم و از آن‌ها بخواهم که بگویند من چه گفتم. مدتی این کار را کردم. اتفاقاً نتیجه داد و آن‌ها فعال شدند.

چه درسی تدریس می کردید؟

عبدالرضا: مثلاً وقتی می خواستم جمع اعداد صحیح را آموزش دهم که بسیاری از بچه‌ها با آن مشکل داشتند. اعداد را می نوشتم و روی تخته هم حل می کردم اما چیزی نمی گفتم. بعد می گفتم بگویید که من چه کار کردم. یکی می گفت عدد اول همان عدد اول بود. مثلاً در تفریق اعداد صحیح، عدد اول را دست نزدی. بعد علامت منهای بین آن‌ها به اضافه شد. یعنی وادار شدند که حرف بزنند و مشارکت کنند. البته برخی اوقات هم غلط می گفتند که سایر دانش آموزان غلط‌ها را اصلاح می کردند. بنابراین من توانستم آن‌ها را در تدریس درگیر کنم و مشارکت دهم و این برای من خیلی لذت بخش بود. پس در پاسخ به سؤال شما می گویم که اگر به گذشته برگردم، همچنان معلمی خواهم کرد و به حرفه دیگری وارد نمی شوم. من همیشه به همکاران می گویم معلم باید سعی کند که وظیفه‌اش را خوب انجام دهد و من در خودم می بینم که چنین حسی وجود دارد.

آقای مرادیانی! شما اگر بتوانید کار دیگری

پیدا کنید معلمی را رها می کنید؟

عبدالزاهد مرادیانی: پدر و مادر من بی سواد بودند، ولی من با پیشنهاد اطرافیان به دانشسرا رفتم و معلم شدم. اگر چند بار دیگر هم به گذشته برگردم باز با عقل و دل معلمی را انتخاب می کنم. چون هر چه دارم از معلمی دارم. هر سال هم سعی می کنم از سال گذشته بهتر باشم. و نسبت به سال گذشته تغییراتی داشته باشم. من در کلاس درس با بچه‌ها زندگی می کنم. آقای صادق پور مدیر کل آموزش ابتدایی به مدرسه ما آمده‌اند. من در روستا تدریس می کنم. کلاس‌م را فرش کرده‌ام. آنچه در یک خانه لازم است، در کلاس من هست. یعنی دانش آموز من نیازی ندارد که به خانه برگردد. اگر دانش آموز دوست نداشت پشت میز بنشیند، روی زمین

انوشه
جعفری:
بالاترین
لذت برای
من این است
که بتوانم
چیزی به
دیگران یاد
دهم، چون
احساس مفید
بودن می‌کنم



اثر سیستم خیلی بیشتر از حرف‌های ماست. شما خیلی کم می‌توانید معلمانی مانند آقای مرادیانی پیدا کنید. نمی‌توان از همه به یک میزان توقع داشت. ما در حد محدودی می‌توانیم روی همکاران اثر بگذاریم. ولی سیستم می‌تواند خیلی اثرگذار باشد. اگر جلو تبعیض گرفته شود خیلی از مشکلات حل می‌شود.

حسین پناهی: آموزش و پرورش خیلی گسترده است و نباید به آن مانند یک وزارتخانه یا سازمان و ... نگاه کرد. آموزش و پرورش چون موضوعش انسان است، همه جامعه را در برمی‌گیرد. مثلاً در استان کردستان ۱۷۰۰ روستا هست که از این میان ۱۶۰۰ روستا دارای سکنه است و در ۱۵۷۰ روستا هم مدرسه هست یعنی آموزش و پرورش حضور دارد، از طرف دیگر کار آموزش و پرورش خیلی دیر بازده اما بسیار مؤثر است.

خاطرم هست که یکی از دوستان سندی آورده بود که نشان می‌داد اولین مدرسه دخترانه را در سنندج در سال ۱۳۰۴ خانم مریم اردلان تأسیس کرده است. او در خاطراتش نوشته بود وقتی دختران در مسیر مدرسه می‌آمدند، مردم به آن‌ها تف می‌کردند. می‌گفتند چرا دخترها به مدرسه می‌روند. دخترها را با محافظ به مدرسه می‌بردند.

آقای عبدالحمید حیرت سجادی که در قید حیات هستند و کتابی هم در باب تاریخچه آموزش و پرورش در استان کردستان دارند، نقل می‌کردند که پدرم جزء اولین کسانی بود که مدرسه را در سنندج دایر

می‌نشیند یا دراز می‌کشد و درس می‌خواند. اگر روزی لازم نبود در کلاس باشیم به اطراف مدرسه می‌رویم.

یادم هست یک روز هندوانه خریده بودیم که با بچه‌ها بخوریم. چهار دانش‌آموز پایه دوم داشتیم که یکی از آن‌ها در درس‌هایش موفق نبود. وقتی هندوانه را چهار قسمت کردم که بخوریم، همان دانش‌آموز که در کلاس مفهوم کسر را نمی‌فهمید، فوراً گفت که آقا اینکه هندوانه را چهار قسمت کردی همان کسر است که در کلاس به ما می‌گفتی. حالا یک قسمت از چهار قسمت را به من دادید. بنابراین من با معلمی و با دانش‌آموزان زندگی می‌کنم و از آن لذت می‌برم.

ما نمی‌گوییم که وضع معیشت معلمان خوب است یا تبعیض‌های ناروا نداریم؛ اما معتقدیم که اگر بخواهیم این‌ها اصلاح شود و حتی سایر مشکلات کشور حل شود، باید از آموزش و پرورش، آن هم از مدرسه آغاز کنیم. رشد و توسعه هر کشوری در گرو آموزش بچه‌های آن کشور است. یاسایی: ما هم از این حرف‌ها به سایر همکاران می‌زنیم تا همکاران بی‌انگیزه را به تحرک واداریم. حتی به برخی از همکاران که فرزندان‌شان در کلاس من هستند، می‌گویم آیا درست است که من در آموزش بچه‌های شما کوتاهی کنم و آن‌ها هم قبول می‌کنند که معلم نباید کم‌کاری کند. اما واقعیت این است که مشکلات کشور را نمی‌شود با حرف زدن حل کرد. نقش سیستم‌ها خیلی اساسی است.



ابوالفضل
یاسایی:
حس ایجاد
تغییر و بهتر
کردن اوضاع،
انگیزه‌ای شد
که من تا حد
توانم برای
دانش آموزان
مثمر‌تر باشم

را از خانواده می‌گیرند و بهترین امکانات را در اختیار این کودکان قرار می‌دهند. بچه‌ها دو شیفت در مدرسه می‌مانند. ناهار هم به آن‌ها می‌دهند. این‌ها همان کسانی هستند که در دانشگاه یک سنت هم هزینه نمی‌کنند و می‌گویند همه هزینه‌ها به عهده دانشجوست. اما در کشور ما بیشترین هزینه برای دانشجو می‌شود. حرف من این است که آموزش و پرورش را دوباره باید شناخت و شناساند و آن را از نو معرفی کنیم.

۵ یاسایی: وقتی من معلم با حقوق دومیلیونی، پنج‌میلیون هزینه می‌کنم که از مدارس دیگر بازدید کنم تا از تجرب آن‌ها استفاده کنم، به این معناست که ما از هدف اصلی دست نکشیدیم و معلمان تلاش می‌کنند که مؤثر باشند. اما حرف این است که اگر سیستم بخواند و همکاری کند ما می‌توانیم صدمتر جلو برویم ولی اگر همکاری نکنند، معلم می‌تواند فقط یک متر جلو برود. سیستم نه تنها از ما حمایت نمی‌کند بلکه ما را به زمین می‌زند، حرف ما این است کسانی که باید باعث شوند ما صدمتر جلو بیفتیم، خودشان مانع ایجاد می‌کنند.

۵ خانم جعفری: ما در چند سال گذشته، طرح‌های مختلفی داشتیم. مثلاً طرح تعالی یا درس‌پژوهی که آقای دکتر سرکار آرائی از ژاپن به ایران آوردند. ولی زیرساخت آن را فراهم نکردیم. در آمریکا یا فنلاند، اگر می‌خواهند

کرد. در آن زمان خیلی از افراد متمول و ثروتمندان و دارای نفوذ اعتراض کردند و گفتند: کار شما مثل کار مسیحیان است. این چه کاری است که شما انجام می‌دهید؟

یکی از تئوری‌های مدیریتی، تئوری هرزبرگ است که می‌گوید: پول و پاداش در سازمان‌ها یک عامل انگیزشی نیست بلکه بهداشتی است؛ کار را حفظ می‌کند اما انگیزه ایجاد نمی‌کند. یادم هست در یک زمانی در آموزش و پرورش یک شبه ۱۲۰ هزار تومان به حقوق مدیران اضافه شد، اما نتیجه‌اش چه شد و چه تغییری ایجاد کرد؟ تغییر چندانی ایجاد نکرد. پس در آموزش تنها با پول و پاداش نمی‌توان انگیزه ایجاد کرد. بلکه نیاز به کارهای دیگری است. آموزش و پرورش را باید از نو تعریف کرد و شناساند.

به قول مرحوم دکتر حسین عظیمی در کتاب مدارهای توسعه‌نیافتگی، آموزش و پرورش روی توسعه مستقیماً تأثیرگذار است. اگر بخواهیم آدم‌های توسعه‌ای را برای جامعه توسعه‌یافته تربیت کنیم، باید روی آموزش و پرورش کار کنیم. یا اگر بخواهیم تأثیر آموزش و پرورش را ماندگار کنیم، باید از جایی که شخصیت شکل می‌گیرد آغاز کنیم. کجا شخصیت شکل می‌گیرد؟ در پیش‌دبستان و دبستان. یعنی باید در همان هفت سال اول سرمایه‌گذاری کرد.

آقای یاسایی به فنلاند رفته‌اند اما من نرفته‌ام. من در کتاب‌ها خوانده‌ام. آن‌ها بچه‌های پیش‌دستانی

ابوالفضل
یاسایی:
کنکور باعث
شده که
بسیاری
از معلمان
دلسوز و
علاقه‌مند که
به کارشان با
دید بازاری
نگاه نمی‌کنند
منزوی شوند

بگذارد، به شدت تنبیه می‌شود. الان ما معلمان ۲۴ سال خدمت در دیوان دره داریم که هنوز به سبندج نیامده‌اند. دو معلم درخواست انتقال می‌دهند که یکی از آن‌ها رتبه اول جشنواره را کسب کرده و دیگری معلم بی‌خیال بوده. رئیس اداره می‌گوید با انتقال آن دومی که کار نمی‌کرده موافقت شود!

چند سال است من تلاش می‌کنم که بفهمم چرا سیستم آموزش و پرورش کشورهای دیگر آن‌گونه است و ما این‌گونه؟ آیا متمرکز هستیم، نیمه متمرکز، غیرمتمرکز...؟ به این نتیجه رسیدم که شبیه هیچ کدام از سیستم‌های موجود دنیا نیستیم. بلکه سیستم ما رها شده است. با وجود همه این‌ها، معلمان ما زحمت می‌کشند و حتی از جیب هزینه می‌کنند تا وظیفه خود را خوب انجام دهند. حقوق و پاداش فقط بخشی از حرف‌های معلمان است. آن‌ها حرف‌های مهم‌تری دارند. برخی از مشکلات موجود در سیستم آموزش و پرورش خیلی بیشتر از حقوق روی انگیزه معلمان اثر می‌گذارد.

به یاسایی: به نظر من تقویت انجمن‌های علمی، مثلاً انجمن علمی معلمان زیست‌شناسی، می‌تواند به حل مسائل آموزش و پرورش کمک کند. ثبت و انتقال تجربیات معلمان بسیار تأثیرگذار است. بنابراین یکی از راه‌هایی که ما می‌توانیم وضعیت موجود را حفظ کنیم، استفاده از توان نیروها در قالب انجمن‌ها و حمایت از آن‌هاست. همچنین گروه‌های آموزشی را باید تقویت کرد.

به جعفری: یکی دیگر از عواملی که روی انگیزه کاری معلمان مؤثر است، منزلت اجتماعی معلمان است. معلمان از وضع موجود ناراحتند چون به منزلت اجتماعی آن‌ها توجه نمی‌شود. ما منزلت اجتماعی معلمان را پایین آورده‌ایم. رسانه‌های عمومی به‌خصوص صدا و سیما در این رابطه باید کار کنند و نقش و جایگاه معلمان را در جامعه ارتقا دهند. متأسفانه مدام از رسانه‌ها اعلام می‌شود این ماه اضافه کارهای معلمان پرداخت می‌شود. این ماه معوقه‌های معلمان پرداخت می‌شود. درباره کدام یک از ارگان‌های دولتی، موضوع اضافه کار و معوقه آن‌ها از صدا و سیما پخش می‌شود. این کارها موجب می‌شود که منزلت اجتماعی معلمان کاهش پیدا کند.

از همه شما عزیزان که این فرصت را در اختیار ما قرار دادید متشکریم.



طرح جدیدی را پیش ببرند، بلافاصله زیرساخت آموزشی خودشان را تغییر می‌دهند. بعد معلمان با رغبت وارد آن طرح می‌شوند.

من امسال برای آموزش همکاران دوره رفتیم. می‌گویم بیا بید درس‌پژوهی کار کنیم. دقیقاً به ۱۲ منطقه در استان کردستان رفتیم و در هر کارگاه حداقل با ۲۰۰ معلم روبه‌رو بودم. سؤال همه آن‌ها این بود که آیا اگر من بخواهم در مدرسه‌ام این کار را انجام دهم، از بالا حمایت می‌شوم؟ این نشان می‌دهد که معلمان از حمایت بالاترها مطمئن نیستند.

الان بُردهای هوشمندی که در کلاس‌های درس ما هستند، نقش یک تخته‌سیاه را پیدا کرده‌اند. چون طرز استفاده از آن را به معلم آموزش نداده‌اند. من پارسال سرگروه بودم و مقام کشوری داشتم. چند مورد از همکاران مقام کشوری کسب کردند ولی تا حالا لوح‌های تقدیرشان نیامده است.

به فتحی‌زاده: سال‌هاست که جشنواره‌های تدریس در کشور برگزار می‌شود. سؤال من این است که بازخورد این جشنواره‌ها در کجای آموزش ماست؟

به احمدی: من می‌توانم جواب این سؤال را خیلی راحت بدهم. در آموزش و پرورش اگر معلمی رتبه اول شود یا دلسوز باشد و یا طرح جدید داشته باشد و از جیب و جانش مایه

معلمان بهترین

مروجان آثار استاندارد

گفت‌وگو با فریبا کیا، معاون دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

گفت‌وگو از نصرالله دادار
عکاس: غلامرضا بهرامی

در آغاز سال تحصیلی، معاونت سامان‌دهی منابع آموزشی و تربیتی، با هدف زیر پوشش قرار دادن صد درصد مدارس کشور، مبادرت به انتشار «فهرستگان رشد» و معاونت مجلات توزیع آن را در سراسر کشور برعهده گرفت. فهرستگان رشد، با کتاب‌نامه‌هایی که پیش از این منتشر و در اختیار ده درصد مدارس قرار می‌گرفت (علاوه بر افزایش شمارگان)، دو تفاوت عمده دارد: حجم کمتر که به تبع معرفی کتاب‌های منتخب (یعنی کتاب‌های با امتیاز بیشتر) فراهم آمده است و افزوده شدن منابع آموزشی غیرمکتوب به منابع مکتوب؛ گرچه در نخستین شماره فهرستگان، تعداد این گروه از منابع اندک است. در کتاب‌نامه‌ها (که از این پس فقط به شکل الکترونیکی منتشر می‌شود) و فهرستگان رشد، منابعی معرفی می‌شود که با برنامه درسی همسویی دارد. این منابع توسط کارشناسانی مجرب و آشنا با برنامه درسی مورد ارزیابی قرار گرفته و محتوای آن‌ها همسو با برنامه تشخیص داده شده است. به این ترتیب می‌توان کتاب‌نامه رشد را مرجعی مناسب برای معلمان به شمار آورد که با کمک آن می‌توانند منابع مناسب را به دانش‌آموزان معرفی و از ترویج منابع غیراستاندارد جلوگیری کنند. برای آشنایی بیشتر با فهرستگان و کتاب‌نامه رشد و نقش معلمان در معرفی آثار استاندارد با خانم فریبا کیا، معاون دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی، به گفت‌وگو نشسته‌ایم که در ادامه می‌خوانید.

◀ فلسفه وجودی معاونت سامان‌دهی

منابع آموزشی و تربیتی چیست؟
در دهه ۷۰ بازار نشر، در حوزه کتاب‌های کمک‌درسی، دچار آفتی بزرگ شده بود که رونق و رواج کتاب‌های نامناسب بود. سازمان پژوهش می‌دید بخشی از این تولیدات که به ظاهر پشتیبان کتاب‌های درسی هستند، اهداف برنامه درسی را مخدوش می‌کنند. به همین دلیل وارد عمل شد. ابتدا با وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی مذاکره کرد تا شرایطی را هنگام صدور مجوز نشر برای این دسته از کتاب‌ها اعمال کند؛ از جمله تبعیت کتاب‌ها از محتوای برنامه درسی، متناسب بودن با نیازهای مخاطبان، برخورداری از زبان معیار و... در مرحله

بعد هم کمیته‌ای تخصصی را برای ارزیابی دقیق‌تر کتاب‌های کمک‌درسی تشکیل داد و سرانجام در سال ۱۳۷۸ به این نتیجه رسید که رأساً طرح «سامان‌بخشی کتاب‌های کمک‌درسی» را، به‌منظور سامان‌دهی به وضعیت نشر کتاب‌های کمک‌درسی و هدایت پدیدآورندگان و ناشران به سمت تولید کتاب‌های همسو با برنامه درسی، به اجرا بگذارد. مأموریت سامان‌دهی به این کتاب‌ها به دفتر انتشارات کمک‌آموزشی (دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی امروز) سپرده شد. این دفتر بعد از بررسی کتاب‌ها، منابع مناسب و استاندارد را به تفکیک دوره‌های تحصیلی در کتاب‌هایی مسلسل به نام «کتاب‌نامه رشد» معرفی

می‌کرد. اکنون پس از گذشت ۱۷ سال از آغاز این طرح، امروز به نحوی مرحله جدیدی در کار ما آغاز می‌شود و آن انتشار «فهرستگان» است که علاوه بر منابع مکتوب شامل منابع آموزشی غیرمکتوب نیز هست و برای نخستین بار موفق شدیم آن را به تعداد مدارس کشور منتشر کنیم.

◀ چرا منابعی غیر از کتاب درسی به دانش‌آموز معرفی می‌شود؟

می‌دانید که کتاب درسی، برای همه دانش‌آموزان کشور در هر نقطه و با هر سطحی از توانایی و با هر زمینه آموزشی، محتوای واحدی را در یک برنامه زمان‌بندی شده معین ارائه می‌کند.

مثلاً کتاب ریاضی پایه دوم دبستان حجم مشخصی دارد و تمام آن باید در سراسر کشور و در طول سال تحصیلی تدریس شود. حالا فرض کنید یکی از دانش‌آموزان ضعیف‌تر از بقیه باشد و برای آنکه خودش را به بقیه برساند نیازمند تمرین بیشتر باشد؛ یا به عکس دانش‌آموزی خیلی قوی باشد و دوست داشته باشد با مطالعه مطالب بیشتر به سطح و عمق دانش خود اضافه کند. در هر دو حالت شما می‌توانید با معرفی یک کتاب مناسب به آن دانش‌آموزان کمک کنید.

آیین‌نامه اجرایی مدارس هم (در ماده ۱۵) از معلمان می‌خواهد، در عمل به وظیفه خود، منابع بیشتری را به شاگردان خود معرفی کنند. ما در سازمان پژوهش کار را برای معلمان ساده کرده‌ایم. با بهره‌گیری از توان بیش از ۲۰۰ کارشناس متخصص و آشنا با برنامه درسی و ارزیابی تازه‌ترین کتاب‌های منتشر شده، منابع متعددی را در اختیار معلم گذاشته‌ایم تا بتواند، بسته به شرایط هر دانش‌آموز، کتاب مناسب را به او معرفی کند. البته معرفی این منابع، به معنی الزام در تهیه و استفاده از آن‌ها نیست و بسته به تشخیص معلم است تا به فراخور نیاز از آن‌ها استفاده کند.

◀ آیا فقط کتاب‌ها باید استاندارد باشند؟

خیر. طبعاً همان قدر که یک کتاب غیراستاندارد و غیرهمسو با برنامه می‌تواند فرایند آموزش را مختل و مخدوش کند، یک فیلم یا نرم‌افزار یا مجله یا حتی یک وسیله آموزشی نامناسب نیز می‌تواند چنین آسیبی را به همراه داشته باشد؛ بنابراین آن‌ها هم باید استاندارد باشند و به‌درستی به کار گرفته شوند.

◀ آیا مخاطبان شما در جریان انتشار کتاب‌نامه و فهرستگان هستند؟

در این زمینه باید بپذیریم اهمیتی که در ۱۶ یا ۱۷ سال گذشته صرف آماده‌سازی و انتشار کتاب‌نامه‌ها شده، تا رسیدن به‌دست مخاطبان ادامه نیافته است. به عبارت بهتر صدای ما به مدارس به‌عنوان کاربر نهایی محصول نرسیده یا خوب نرسیده است. اطلاع‌رسانی ما در این بخش رضایت‌بخش نیست؛ گاه کتاب‌نامه تا مراکز استان‌ها و مناطق می‌رفت ولی در اختیار مدارس قرار نمی‌گرفت. تصادفاً اگر کسی می‌شنید کتاب‌نامه آمده است و سراغش را می‌گرفت شاید می‌توانست کتاب‌نامه را بگیرد و الا شیوه نظام‌مندی برای توزیع آن وجود نداشت. از آن سو آثار نامناسب، با استفاده از ترفندهای گوناگون تبلیغاتی، به مدارس تحمیل می‌شد. ما به این نتیجه رسیدیم که باید اثربخش‌ترین مسیر را پیدا کنیم و بفهمیم اثرگذارترین مرجع در معرفی منابع کدام است؟ در این زمینه، دفتر، پژوهشی در سطح ملی انجام داد. در این پژوهش از دانش‌آموزان، اولیای آنان و اولیای مدارس پرسیده شده که اگر بخواهید غیر از کتاب درسی، منابعی را برای آموزش تهیه کنید آن را براساس نظر چه کسی انتخاب می‌کنید؟

۷۳ درصد
اعلام

کردند که از نظر معلمان استفاده می‌کنند.

نتیجه این تحقیق با نظرسنجی ملی «ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان» در سال ۱۳۸۰ همخوانی داشت. در آن نظرسنجی هم مردم مورد اعتمادترین صنف را معلمان و فرهنگیان اعلام کردند. در زمینه اطلاع‌رسانی و فرهنگ‌سازی معلمان خیلی می‌توانند به ما کمک کنند. معلم مهم‌ترین عنصر در آگاهی‌بخشی به دانش‌آموز، بهره‌گیری از کتاب‌های مناسب و جلوگیری از رواج منابع غیراستاندارد است. اما در این زمینه چند نکته وجود دارد. نخستین نکته به خود ما مربوط می‌شود که اطلاع‌رسانی، تبیین موضوع و تعامل است. نکته دیگر این است که درصد کمی از معلمان، خودشان مروج برخی از کتاب‌های غیراستاندارد هستند؛ و بالاخره همکاری برخی معلمان با تولیدکننده‌های این محصولات در بازارهای غیردولتی است. معلمان سفیران خوبی برای ما هستند و ما باید نگرش آن‌ها را به‌وسیله افزایش دانش آنان نسبت به آسیب‌های کتاب‌های غیراستاندارد تغییر دهیم. ما معلمان را به‌عنوان یک رکن ارزیابی کتاب‌ها شناخته‌ایم؛ چون به نقش مؤثر معلم باور داریم. پنجاه درصد از ارزیابان و داورهای ما معلمان هستند که می‌توانند مروج کتاب‌های استاندارد باشند و ما را در اهدافمان یاری دهند.

در سال‌های گذشته شاید بیشتر انرژی و وقت ما صرف ارتباط با تولیدکننده کتاب‌های درسی شد که در جای خود کار لازمی بود. در این سال‌ها بیش از هزار ناشر با ما همراهی کردند و کتابشان را برای ارزیابی در اختیار ما قرار دادند. ما بیش از سی جزوه راهنمای تولید کتاب آموزشی در موضوعات گوناگون برای ناشران و مؤلفان تولید کردیم و برای آشنایی آن‌ها با رویکردهای برنامه درسی چندین کارگاه برگزار کردیم و اکنون مصرف‌کننده‌ها در اولویت اول ما قرار گرفته‌اند.

◀ قاعده شما برای معرفی آثار در کتاب‌نامه چیست؟

معلم
مهم‌ترین
عنصر در
آگاهی‌بخشی
به
دانش‌آموز،
بهره‌گیری
از کتاب‌های
مناسب و
جلوگیری از
رواج منابع
غیراستاندارد
است



در کتاب‌نامه همه کتاب‌های مناسب - حتی آن گروه از کتاب‌ها که حداقل نمره قابل قبول را کسب کرده‌اند - معرفی شده‌اند. در فهرستگان، ما یک قدم بزرگ‌تر به سمت توسعه کیفی برداشته‌ایم. به این ترتیب که بهترین‌های همان سال را معرفی کرده‌ایم. منظورمان از بهترین کتاب‌هایی است که امتیاز بیشتر آورده‌اند. به این ترتیب معلم، برای رسیدن به بهترین منابع، زمان کمتری را صرف می‌کند. فهرستگان رشد همان‌طور که گفتیم در بین ۱۰۵ هزار مدرسه کشور، در دوره‌های مختلف توزیع می‌شود و علاوه بر کتاب شامل بهترین منابع آموزشی و تربیتی غیرمکتوب (یعنی نرم‌افزار، فیلم و وسایل آموزشی استاندارد) هم هست و در مجلداتی با قطع و شکل مجله منتشر خواهد شد. البته نباید از یاد برد که عمود خیمه آموزش در کلاس و ساعات درسی، کتاب درسی است. این منابع برای ساعات بعد از کلاس و دانش‌افزایی یا تسهیل، تثبیت و تمرین بیشتر است.

◀ پس موضوع فعالیت شما فقط سامان‌دهی کتاب‌های کمک‌درسی نیست.

هدف آغازین سامان‌دهی کتاب‌های کمک‌درسی بود؛ ولی در مرحله اجرا، شامل سایر کتاب‌های آموزشی هم شد. می‌دانید که کتاب‌های کمک‌درسی پشتیبان کتاب‌های درسی هستند و مبتنی بر سرفصل‌های کتاب‌های درسی تهیه شده‌اند. اما یک کتاب آموزشی لزوماً خودش را به کتاب درسی محدود نمی‌کند و می‌تواند محتوایی فراتر از کتاب درسی داشته باشد. مثلاً اگر کتاب درسی علوم تجربی یک فصل کوتاه به سیارات اختصاص داده، یک کتاب آموزشی ده‌ها و بلکه صدها صفحه مطلب درباره نجوم و سیارات داشته باشد. حتی در چند سال اخیر کتاب‌های داستانی هم به جرگه کار سامان‌دهی وارد شده‌اند. این کتاب‌ها گرچه ظاهراً به کتاب‌های درسی مربوط نیستند؛ اما با برانگیختن نیروی تخیل و گسترش دایره

واژگان، ظرفیت ذهنی دانش‌آموز را بالا می‌برند و باعث ارتقای سواد خواندن و افزایش قدرت درک و فهم آنان می‌شوند و حتی به تسهیل آموزش مطالب درسی یاری می‌رسانند.

تحلیل نتایج آزمون تیمز (که سطح دانش ریاضی و علوم دانش‌آموزان را با هم مقایسه می‌کند) نشان می‌دهد که دلیل پاسخ ندادن بخش قابل توجهی از دانش‌آموزان ایرانی به پرسش‌های این آزمون، به دلیل بلد نبودن ریاضی یا علوم نیست؛ به این دلیل است که بچه‌های ما در خواندن ضعیف‌اند و صورت مسئله را درک نمی‌کنند.

◀ معلمان و دیگر پدیدآورندگان چگونه می‌توانند از استاندارد بودن کتابشان مطمئن شوند؟

من اشاره کردم که جزوه‌هایی را به‌عنوان راهنمای تولید کتاب‌های آموزشی در موضوعات گوناگون تهیه کرده‌ایم. تا امروز بیش از ۳۰ راهنما تهیه شده است که ۱۰ عنوان آن‌ها در دست بازنگری و متناسب‌سازی با برنامه درسی ملی است و به زودی منتشر می‌شود. اگر معلم یا مؤلفی بخواهد کتابی آموزشی تولید کند با مطالعه این کتابچه‌ها می‌تواند از مناسب بودن کتاب خود اطمینان یابد. این راهنماها در سایت سامان کتاب به نشانی <http://samanketab.roshdmag.ir> موجودند. در این سایت علاوه بر این کتابچه‌ها، فایل‌های الکترونیکی کتاب‌نامه‌ها هم بارگذاری شده‌اند. همچنین جدیدترین کتاب‌های مناسب در پایان هر ماه در همین وبگاه معرفی می‌شود و کاربران می‌توانند به آن دسترسی داشته باشند. اگر کسی شتاب داشته باشد کتاب‌های مناسب را در همان روزی که اعلام می‌شود ببیند می‌تواند به وبگاه سامانه کنترل کیفیت منابع مکتوب به نشانی <http://samanketab.roshd.ir> مراجعه کند. این دو نشانی خیلی شبیه به هم است و باید مراقب باشیم نشانی را درست وارد کنیم.

◀ پس از گذشت بیش از ۱۶ سال فعالیت در این زمینه، وضعیت فعلی را چگونه می‌بینید؟ آیا کتاب‌های نامناسب دیگر فروش نمی‌روند؟

در سال‌های آغازین سامان‌دهی حدود ۲۰ درصد کتاب‌ها تأیید می‌شدند. ولی الان حدود ۶۰ درصد مناسب تشخیص داده می‌شود. این افزایش به معنای هم‌راستایی و هم‌گرایی بین تولیدکنندگان با هدف‌های آموزشی است. اما آن ۴۰ درصد کتاب نامناسب شاید در شمارگان بالاتر، در حال انتشار و توزیع است و به دست خانواده‌ها می‌رسد. متولیان امر در سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی به این نتیجه رسیدند که اگر طرح سامان‌دهی به‌صورت آیین‌نامه اجرایی در بالاترین مرجع قانون‌گذاری آموزش و پرورش تصویب شود پشتیبانی همه بخش‌ها را به همراه خواهد داشت و از ضمانت اجرایی بهتری برخوردار خواهد بود. بر همین اساس در سال ۱۳۸۹ آیین‌نامه اجرایی سامان‌دهی منابع آموزشی و تربیتی در شورای عالی آموزش و پرورش به تصویب رسید که به امضای رئیس‌جمهور وقت رسید و از سوی وزیر آموزش و پرورش به دستگاه‌های فرهنگی کشور ابلاغ شد. براساس ماده ۶ این مصوبه «خرید، عرضه و تبلیغ هرگونه منبع آموزشی و تربیتی در واحدهای آموزشی صرفاً از منابع استاندارد مجاز خواهد بود». همچنین براساس ماده ۷ «مشارکت و همکاری معاونت‌ها، سازمان‌های وابسته به آموزش و پرورش و سایر دستگاه‌های فرهنگی و آموزشی کشور در اجرای این مصوبه الزامی است»؛ از جمله همکاری صداوسیما که رسانه ملی و حاکمیتی است. مخاطبان حرف‌های این رسانه را موجه می‌دانند و به همین دلیل تبلیغات منابع آموزشی این رسانه باید براساس منابع آموزشی استاندارد باشد. اگر این همکاری اتفاق بیفتد، شتاب تحقق اهداف و برنامه‌های ما بیشتر می‌شود و در سامان‌دهی منابع آموزشی و تربیتی هم‌افزایی مؤثرتری اتفاق می‌افتد.

فقط برای گواهی حضور بی نام

پروانه بهزادی آزاد

دبیر ریاضی منطقه ۴ تهران



است ارائه شود که از طریق هیچ رسانه دیگری قابل ارسال و به اشتراک گذاری نیست. کدام کار عملی قرار است انجام شود که معلم در آن حضور فعال داشته باشد؟!

افراد یکی یکی سالن را ترک می کنند و سخنران در ازدحام صداها بیشتر به گلویش فشار می آورد.

متوجه می شوم گواهی حضورها را داده اند؛ و اکثریت اعتراف می کنند که خب گواهی های حضور آماده شد، برویم دیگر. و این گواهی قرار است ملاک ارزشیابی من معلم باشد.

دوستم یک گواهی حضور با شماره و بدون نام را به من می دهد تا برای سال آینده در پوشه ارزشیابی خودم به مدیران مجبور ارائه دهم و با یک امتیاز در برگه ارزشیابی معاوضه اش کنم.

جلسه تمام شده است و دور و بری های من صندلی های بهم ریخته را رها کرده و رفته اند. صندلی ها را کمی سروسامان می دهم و سالن را ترک می کنم.

واقعا قرار است به کجا برویم؟

در حالی که در دلم روضه ای برای آموزش و پرورش می خوانم و اشک می ریزم راه خانه ام را در پیش می گیرم تا به خانه ام پناه ببرم!

نمره گذاری اش اخیراً تغییر کرده امضا کنم. با کمال تعجب، و نمی دانم براساس چه ملاکی، ارزشیابی من ۰/۶ تا مرز عالی فاصله دارد و متوجه می شوم مقالات کنفرانس ها و برگزاری کارگاه ها و گواهی شرکت در دوره های تفکر سیستمی هیچ جایگاهی در آموزش و پرورش ندارد ضمن اینکه این ارزشیابی ها کاملاً سلیقه ای است و بسته به این است که چه مدیری در کدام مدرسه تو را ارزشیابی کند. امضا نمی کنم، و بعد از اعتراض و تغییر نمره ام، به همین راحتی! امضایی زیر برگه می زنم و وارد سالن اجتماعات می شوم.

سه گروه دبیران ریاضی و فیزیک و شیمی با هم در یک جلسه حضور دارند. دوستانم را می بینم و اعتراف می کنم که فقط به بهانه دیدنشان به این جلسه آمده ام.

صدای صحبت ها و حرف زدن های دو نفره و چند نفره اصلاً قطع نمی شود و سخنران کار خودش را می کند و اصرار دارد اسلایدهای پر از متنش را نشان دهد و از رو بخواند. و من هرچه گوش می دهم دلیلی برای حضور این همه آدم از سه رشته مختلف درسی در اینجا نمی بینم.

در این مکان کدام مطلب مهم قرار

زنگ چهارم خسته از کلاس بیرون می آیم. معاون مدرسه بخشنامه ای را روی برد نشانم می دهد و از من می خواهد در دو جلسه دو درس که همزمان است شرکت کنم... مدت هاست حال و حوصله شرکت در جلسات آموزش و پرورش و نشست ها و ضمن خدمت های بیهوده که چیزی جز هدر دادن عمر معلم نیستند را ندارم. اما وقتی محل برگزاری را می بینم به دلیل دلتنگی برای همکاران سابقم تصمیم می گیرم بروم و سری به دوستانم هم بزنم.

بدون خوردن ناهار، تشنه و گرسنه به راه می افتم و به محل جلسه می رسم. وارد مدرسه که می شوم دانش آموزان سابقم از گوشه و کنار مدرسه مرا می بینند و گرم گفت و گو می شویم و یک سؤال مداوم تکرار می شود خانم چرا رفتید؟

از پله های ورودی بالا می روم و وارد راهرو می شوم. خاطرات ۱۲ سال گذشته مثل پرده سینما از جلوی چشمم می گذرد و بغضی ناخودآگاه گلویم را می فشارد.

معاون مدرسه مرا می بیند و از من امضا می خواهد. وارد دفتر می شوم تا نتیجه ارزشیابی سال گذشته ام را که شیوه



چالش‌ها

فاطمه عزیززاده
روانشناس و مشاور

معلمی حرفه‌ای پر تاب است که چالش‌های زیادی سر راه دارد. چالش‌هایی که از نظام آموزشی و کتاب‌های درسی آغاز می‌شود و تا دغدغه‌های ریز و درشت خانواده‌های دانش‌آموزان که به اشکال مختلف در کلاس درس بروز پیدا می‌کند، امتداد دارد. اگر از حاشیه‌های جنجالی فضای کار و مدرسه هم بگذریم، اتفاق‌های زندگی شخصی معلم را نمی‌توانیم نادیده بگیریم. خلاصه اینکه لازم است معلم با واقع‌بینی به اطراف خود بنگرد و با خرد و تدبیر و صبر و حوصله فراوان در صدد حل موانع و مشکلات خود بر آید... در مطلب این شماره، ما به این مهم می‌پردازیم تا یاد آور شویم که لطافت و مهر نهفته در کلام معلم، مستلزم آرامش درون اوست و دستیابی به این آرامش نیاز به توجه و رسیدگی به خود دارد. هر معلم، با توجه به اقتضائات حرفه‌ای‌اش، نیاز دارد وقتی را صرف تعالی و رشد همه جانبه خود گرداند، چرا که رشد دانش‌آموزان و محیط آموزشی او در گروی رشد وی است.





نوروز

هر کدام از ما بسته به سن و سالمان چندین بار نوروز را تجربه کرده‌ایم و در زمان تحویل سال تصمیماتی هم گرفته‌ایم هر چند کسی نمی‌داند چقدر به این تصمیمات پای بند بوده است. سعی کنیم امسال هم، مثل هر سال، از خدا بخواهیم که حال ما را به بهترین حال تغییر دهد. از او که تمام قلوب و ابصار در ید قدرت اوست، که جهان را تدبیر می‌کند، بصیرت‌ها را می‌افزاید و حالات انسان را متحول می‌کند. بخواهیم و به درگاهش دعا کنیم که: خدایا، حال ما را در این سال جدید، به بهترین وجه تغییر ده!

هجوم مأموران شاهنشاهی

به مدرسه فیضیه قم در سال ۴۲

این اتفاق اگرچه بیشتر در شهر قم روی داد ولی مردم شهرهای دیگر نیز به تبعیت از آن شهر همین اقدام را انجام می‌دادند و این کار برای رژیم پهلوی خوشایند نبود. در آن ایام اعلامیه‌های امام (ره) توسط طلاب در بین مردم قم پخش می‌شد. مأموران رژیم پهلوی برای سرکوب کردن روحانیت و به‌خصوص تبلیغ برای اینکه مخالفان تمدن بزرگ از هر طبقه و هر لباس که باشند از خطر مصون نیستند، بعد از اجرای سناریویی از پیش تعیین شده به طلاب حوزه علمیه قم حمله‌ور شدند و تعداد زیادی را به شهادت رساندند و این روز برای همیشه در تاریخ انقلاب اسلامی ماندگار شد.

در سال ۴۲ بعد از آن اتفاقاتی که دائماً اصول اسلامی و ارزشی مردم را نشانه گرفته بود، مردم مسلمان ایران از پیشنهاد امام (ره) که اقداماتشان آزمونی برای وحدت همگانی بود استقبال کردند و پارچه‌های سیاه در بعضی از محله‌ها آویخته شد و عبارت «امسال مسلمین عید ندارند» روی آن نوشته شد.

روز جمهوری اسلامی ایران

سازد تا بتواند از نفوذ و دخالت‌های بیگانگان رهایی یابد و چه زیبا امام (ره) فرموده است: «اگر استقلال کشور خودمان را تحصیل نکنیم سایر چیزها درست نخواهد شد.» تشکیل جمهوری اسلامی نه تنها اراده ملی ایرانیان را بر سرنوشت خود تحکیم کرد و برای آنان استقلال و آزادی را به ارمغان آورد، بلکه این جرعه امید را نیز در دل محرومان و مستضعفان جهان پدید آورد که بعد از قرن‌ها رنج و درد، جلوه‌ای از وعده خداوند تبارک و تعالی را شاهد باشند.

در این روز ساختار جدید سیاسی-اجتماعی ایران بر مبنای آرای اکثریت قریب به اتفاق مردم تثبیت شد. نظامی متولد شد که شعار اصلی آن، استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی بود. در این شعار، کلمه استقلال به‌عنوان نخستین هدف مطرح شد که رساننده این پیام بود که ملت مسلمان ایران می‌خواهد اراده ملی خود را حاکم بر مقدرات خویش

روز هنر انقلاب اسلامی

شهادت مرتضی آوینی ۱۳۷۲

«هنر زمزمه مستی است و خودآگاهان را حاجتی بدین زمزمه نیست. سوز آتش درون است که در سخن می‌ریزد، و آن را که این آتش ندارد گو بسوزد که شعر سوز جگر است و آه دل و اشک چشم..... و این همه را جز به غریبان و شیداییان عطا نکرده‌اند»
برگرفته از نوشتار شهید مرتضی آوینی





روز ملی فناوری هسته‌ای

در سال ۱۳۸۵ و در این روز، دانشمندان کشورمان به بزرگ‌ترین دستاورد تاریخ خود که افتتاح پروژه راهاندازی دومین مجموعه جدید سانتریفیوژهای تأسیسات هسته‌ای نطنز بود دست یافتند. با شروع به کار این مجموعه، مرحله صنعتی غنی‌سازی اورانیوم رسماً شروع به کار کرد و نقطه عطفی در موفقیت‌های پی‌درپی متخصصان کشورمان در دستیابی به نسل جدیدی از سانتریفیوژها در ایران و اعلام آن به آژانس بین‌المللی انرژی اتمی شد. در این روز کشور ما در دایره کشورهای قرار گرفت که صاحب تکنولوژی در غنی‌سازی اورانیوم محسوب می‌شوند. اما هرگاه که در خصوص این فناوری صحبت می‌شود در اذهان تمامی ایرانیان نام شهدایی زنده می‌شود که با گذشت

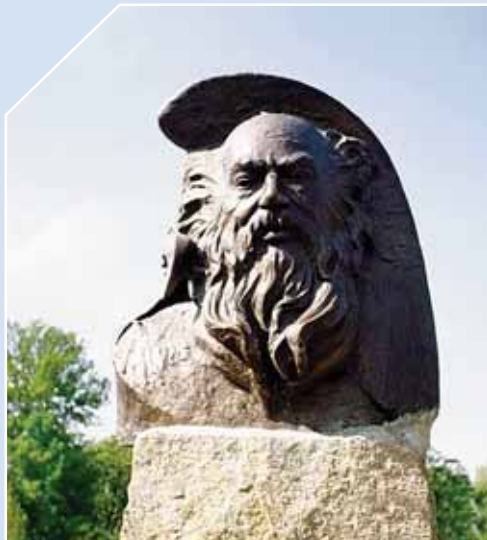
از زندگی دنیائی خود زمینه‌ساز تحقق اهداف علمی شدند. شهیدانی چون دکتر مسعود علی‌محمدی، مجید شهریاری، داریوش رضایی‌نژاد و مصطفی احمدی‌روشن.

بانوی کر بلا حضرت زینب (س). مردان و زن پاکی از سلاله پیامبر اکرم (ص) که به خواست خداوند متعال همگی پاک متولد و به شهادت رسیدند. در رجب مسلمانان با عبادات ویژه‌تری نسبت به دیگر ایام سال، خود را به وجود مطلق هستی‌بخش نزدیک می‌کنند. روزه گرفتن در این ماه بسیار توصیه شده است و مؤمنان در رجب و شعبان است که دل خود را آماده پذیرش ماه مبارک رمضان می‌کنند. در این ماه مردی از دل کعبه متولد می‌شود که مادرش بعد از تولد او به صدائی از سروش آسمانی گوش فرا می‌نهد: ای فاطمه، نام این کودک را علی بگذار، چرا که بلند مرتبه است و خداوند متعال نامش را از اسم خود برگزیده و او را به اخلاق خود آراسته است. و چه خوش سروده است شاعر بزرگ تبریزی، «شهریار شهیر»:

علی ای همای رحمت، توجه آیتی، خدا را
که به ماسوی فکندی همه سایه هما را
دل اگر خدانشناسی، همه در رخ علی بین
به علی شناختم من، به خدا قسم خدا را

ولادت حضرت علی (ع)

امسال ایام مبارک رجب از دهم فروردین یعنی همزمان با ولادت امام محمد باقر (ع) آغاز می‌شود. این ماه مصادف است با شهادت امام علی النقی (ع)، ولادت امام محمدتقی (ع) و وفات



روز بزرگداشت عطار نیشابوری

گم‌شدم در خود چنان کز خویش ناپیدا شدم
شب‌نمی بودم ز دریا غرقه در دریا شدم
سایه‌ای بودم ز اول بر زمین افتاده خوار
راست کان خورشید پیدا گشت ناپیدا شدم
ز آمدن بس بی‌نشان و از شدن بس بی‌خبر
گوییا یک دم برآمد کامدم من یا شدم
نه، مپرس از من سخن زیرا که چون پروانه‌ای
در فروغ شمع روی دوست ناپروا شدم
«عطار نیشابوری» نه تنها شاعری برجسته بلکه عارفی به تمام معنا بود. جلال‌الدین مولوی درباره او می‌فرماید:
هفت شهر عشق را عطار گشت
ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم

نگرشی کاربردی بر: روش‌های تدریس و هنر معلمی
 نویسنده: دکتر غلامعلی سرمد
 ناشر: آوای نور

کتاب «نگرشی کاربردی بر: روش‌های تدریس و هنر معلمی» دارای پانزده فصل است که شامل کلیات، مفاهیم کلیدی آموزش و پرورش، عوامل زیربنایی آموزش و پرورش، انتخاب حرفه معلمی، آزادی و آموزش و پرورش، معلم در آستانه حرفه معلمی، معلم در آستانه مدرسه، نخستین روز درس، عوامل موثر در کارآیی معلم، ارتباطات معلم و شاگرد، انتخاب روش تدریس، سایر روش‌های تدریس، ارتباطات اجتماعی معلم، برگزاری امتحان (ارزشیابی) معلم خوب کیست؟ و بالاخره چند توصیه جدی به مربیان. این کتاب بر اساس پژوهش کتابخانه‌ای تدوین شده، هر چند تجربه‌های مولف نیز به نوبه خود در آن سهم قابل ملاحظه داشته است. الهام بخش فصل‌بندی کتاب، سرفصل دروس دو واحدی «روش تدریس» است. کتاب حاضر می‌تواند در دوره‌های کاردانی تربیت معلم، آموزش ضمن خدمت معلمان و تربیت مربی و دوره‌های دبیری رشته‌های مختلف دانشگاهی تدریس شود. با این حال چون قلمرو آموزش و پرورش بسیار گسترده است، کتاب حاضر طرح‌گونه‌ای است از آنچه معلمان را در انتخاب مسیر درست کلاس‌داری هدایت می‌کند. شایان یادآوری است که مثال‌های کتاب، از خاطرات مولف گرفته شده است.



سروهای نقره‌ای

در پاییز هم زنده‌اند
 مجید وزنگر



سروهای نقره‌ای در پاییز هم زنده‌اند

نویسنده: سعید وزیری

ناشر: کوشش پاینده

چاپ: ۱۳۹۴

کتاب «سروهای نقره‌ای در پاییز هم زنده‌اند» از چهار داستان و یک سفرنامه شکل گرفته است و ما را با دنیای بازنشستگان، خواسته‌های آنان و نیازهای معنوی‌شان آشنا می‌کند. نویسنده کتاب در پیش سخن آورده است: «من خود، یکی از بازنشسته‌هایی‌ام که پنجاه سال پیش معلم شدم؛ سی و پنج سال در دبستان، راهنمایی، دبیرستان و دانشگاه تدریس کردم و اکنون بیست سال است که بازنشسته شده‌ام، اما هم‌چنان معلم هستم و به معلمی خود می‌بالم. درباره دوره بازنشستگی خیلی‌ها اظهار نظر کرده‌اند و باز هم اظهار نظر می‌کنند و این دوره را به گونه‌ای دیگر به تصویر می‌کشند. در این مدت بیش از چهل جلد کتاب و ده‌ها مقاله نوشته‌ام. هنوز هم معلم هستم و خرسندم که در این پنجاه و پنج سال هرگز حرمت معلمی‌ام را زیر سؤال نبرده‌ام و چقدر دلم می‌خواهد زمان بازنشستگی، زمان باروری اندیشه فرهنگی باشد.» در جایی از کتاب می‌خوانیم «ساعت یازده و نیم است. من روبه‌روی اداره آموزش و پرورش دماوند هستم. سراغ مسئول گروه‌های آموزشی ضمن خدمت را می‌گیرم. می‌گویند: مسئول آموزش ضمن خدمت به مأموریت رفته و شاید مأموریتشان یک هفته طول بکشد. ... پایم را که به کلاس می‌گذارم، فراموش می‌کنم که مهمان پشت در مانده‌ای هستم که صاحب‌خانه‌اش به سفر رفته است. باید کلاس را به یک نشست ادبی تبدیل کرد. این‌ها که توی کلاس نشسته‌اند همکاران من هستند. هر یک از این‌ها در کار خود صاحب‌نظرند. من که نیامده‌ام به این‌ها چیزهایی را بیاموزم که خودشان می‌دانند، پس باید دید این عزیزان فرزانه چه می‌گویند؟ چه می‌خواهند؟ باید کاری را شروع کنیم. ...»



با مجله‌های رشد آشنا شوید

مجله‌های دانش آموزی

به صورت ماهنامه و ده شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

رشد کودک برای دانش‌آموزان پیش‌دبستانی و پایه اول دوره آموزش ابتدایی

رشد نوجوان برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم دوره آموزش ابتدایی

رشد دانش‌آموز برای دانش‌آموزان پایه‌های چهارم، پنجم و ششم دوره آموزش ابتدایی

مجله‌های دانش آموزی

به صورت ماهنامه و هشت شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

رشد نوجوان برای دانش‌آموزان دوره آموزش متوسطه اول

رشد جوان برای دانش‌آموزان دوره آموزش متوسطه اول

رشد جوان برای دانش‌آموزان دوره آموزش متوسطه دوم

رشد جوان برای دانش‌آموزان دوره آموزش متوسطه دوم

مجله‌های بزرگسال عمومی

به صورت ماهنامه و هشت شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

• رشد آموزش ابتدایی • رشد تکنولوژی آموزشی

• رشد مدرسه فردا • رشد معلم

مجله‌های بزرگسال تخصصی:

به صورت فصل‌نامه و سه شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

- رشد آموزش قرآن و معارف اسلامی • رشد آموزش زبان و ادب فارسی
- رشد آموزش هنر • رشد آموزش مشاور مدرسه • رشد آموزش تربیت بدنی
- رشد آموزش علوم اجتماعی • رشد آموزش تاریخ • رشد آموزش جغرافیا
- رشد آموزش زبان‌های خارجی • رشد آموزش ریاضی • رشد آموزش فیزیک
- رشد آموزش شیمی • رشد آموزش زیست‌شناسی • رشد مدیریت مدرسه
- رشد آموزش فن و حرفه‌ای و کار دانش • رشد آموزش پیش‌دبستانی

مجله‌های رشد عمومی و تخصصی، برای معلمان، مدیران، مربیان، مشاوران و کارکنان اجرایی مدارس، دانش‌جویان دانشگاه فرهنگیان و کارشناسان گروه‌های آموزشی و... تهیه و منتشر می‌شود.

• نشانی: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش، پلاک ۲۶۶.

• تلفن و نمابر: ۸۸۳۰۱۳۷۸ - ۲۱

• وبگاه: www.roshdmag.ir



تدریس پژوهی یا درس پژوهی (روش بهسازی فرهنگ آموزش و تدریس)
نویسنده: دکتر ابوالفضل بختیاری - کبری مصدقی نیک

ناشر: آوای نور

چاپ: تهران ۱۳۹۵

کتاب «تدریس پژوهی یا درس پژوهی» (روش بهسازی فرهنگ آموزش و تدریس) در شش فصل تنظیم شده است: کلیات تدریس پژوهی، پیشینه تدریس پژوهی، مراحل درس پژوهی، مدل‌های درس پژوهی، جلسات درس پژوهی و چالش‌های درس پژوهی.

جنبش تفکر در تدریس و تلاش برای بهبود آن از دغدغه‌های مربیان تربیتی، معلمان و ... در جهان است، می‌توان گفت تدریس پژوهی (درس پژوهی) یک رویکرد جدید برای رشد حرفه‌ای معلمان و بهبود روش‌های تدریس است که به معلم در هنر تدریس یاری می‌رساند، درس پژوهی معلم را به بازاندیشی در عمل آموزش از طراحی، برنامه‌ریزی درس، طرح درس، تدریس، گرفتن بازخورد و اصلاح فرایند تدریس وادار می‌کند. دکتر محمدرضا سرکارآرانی معتقد است: درس پژوهی (مطالعه درس) روش پژوهش مشارکتی معلمان در مدارس ژاپن در آزمون‌های بین‌المللی (از جمله تیمز و پلز و پیزا) نتیجه استفاده مستمر معلمان ژاپنی از ایده‌های پژوهشی مشارکتی معلمان (درس پژوهی) است و این الگو در بسیاری از کشورها مورد استقبال قرار گرفته است. در این روش معلمان به تأمل و تفکر درباره فرایند آموزش و تدریس خود و همکاران می‌پردازند و باعث بهبود فرایند آموزش و یادگیری، فعالیت‌های آموزشی مدرسه و ارتقای شایستگی‌های حرفه‌ای معلمان می‌شود.

فراخوان اولین دوره جشن خاطرات معلمی

دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی اولین دوره مستندسازی خاطرات معلمان را برگزار می‌کند. هدف از این کار ترغیب معلمان عزیز به نوشتن خاطرات خود برای انتقال تجارب زیسته‌شان از کلاس‌های درس و مدرسه به سایر معلمان و دانشجو معلمان و همچنین مستندسازی تجربه‌های آموزشی و تربیتی است. این دفتر در نظر دارد تجارب و خاطرات رسیده را پس از گردآوری تدوین به شکل ویژه‌نامه و یا در بخش خاطرات مجلات بزرگسال انتشار دهد.

آخرین مهلت ارسال آثار: ۳۱ خرداد ماه ۱۳۹۶
انتخاب و داوری آثار: مرداد ماه ۱۳۹۶
اعلام اسامی برگزیدگان: مهرماه ۱۳۹۶

مقررات فراخوان

۱. شرکت همه معلمان و دانشجو معلمان در این فراخوان آزاد است.
۲. آثار ارسالی حداکثر ۱۵۰۰ کلمه یا ۴ صفحه A۴ باشد.
۳. موضوع خاطره باید مرتبط با مدرسه و کلاس درس و فرآیندهای یادگیری، آموزشی و تربیتی باشد.

جوایز برگزیدگان

- ۵ نفر اول: تندیس دفتر و پنج میلیون ریال جایزه نقدی.
- ۵ نفر دوم: چهار میلیون ریال جایزه نقدی.
- ۵ نفر سوم: سه میلیون ریال جایزه نقدی.
- علاقه‌مندان می‌توانند آثار خود را به روش‌های زیر برای دبیرخانه ارسال نمایند
- ← از طریق وبگاه www.roshdmag.ir
- ← صندوق پستی ۳۳۳۱-۱۵۸۷۵
- ← مراجعه حضوری به نشانی تهران: خیابان ایرانشهر شمالی - پلاک ۲۶۶ - دفتر انتشارات و تکنولوژی کمک‌آموزشی - طبقه پنجم - دبیرخانه فراخوان خاطرات مجلات رشد (مرکز بررسی آثار)

دبیرخانه خاطرات معلمی از پذیرش مطالب دیگر از معلمان گرامی به جز خاطره، معذور است.



رشد برآید

نحوه اشتراک:

پس از واریز مبلغ اشتراک به شماره حساب ۳۹۶۶۲۰۰۰ بانک تجارت، شعبه سه‌راه آزمایش کد ۳۹۵ در وجه شرکت افست، به دو روش زیر، مشترک مجله شوید:

۱. مراجعه به وبگاه مجلات رشد به نشانی: www.roshdmag.ir و تکمیل برگه اشتراک به همراه ثبت مشخصات فیش واریزی؛
۲. ارسال اصل فیش بانکی به همراه برگ تکمیل شده اشتراک با پست سفارشی یا از طریق دورنگار به شماره ۸۸۴۹۰۲۳۳۳ لطفاً کپی فیش را نزد خود نگه دارید.

عنوان مجلات در خواستی:

نام و نام خانوادگی:

تاریخ تولد: میزان تحصیلات:

تلفن:

نشانی کامل پستی:

استان: شهرستان:

خیابان:

پلاک: شماره پستی:

شماره فیش بانکی:

مبلغ پرداختی:

اگر قبلاً مشترک مجله رشد بوده‌اید، شماره اشتراک خود را بنویسید:

امضاء:

نشانی: تهران، صندوق پستی امور مشترکین: ۱۱۱۵۵/۴۹۷۹

تلفن بازگاتی: ۰۲۱-۸۸۸۶۳۰۸

Email: Eshtarak@roshdmag.ir

هزینه اشتراک سالانه مجلات عمومی رشد (هشت شماره): ۲۵۰/۰۰۰ ریال

هزینه اشتراک سالانه مجلات تخصصی رشد (سه شماره): ۳۰۰/۰۰۰ ریال

باران امید

فریبنده، به دست و پای پاکدامنی می پیچند و
عفت را نابود می کنند...

این روزها اشک و خون، نوشابه رایج قرن است
و «صلح»، کودکی ست یتیم که در اردوگاه های
کار اجباری از یادها رفته است...

با این همه، آسمان هنوز زنی ست آبی پوش
که به من... به تو... به ما دلخوش است.

او می داند روزی من و تو، بهترین رویداد
زمین خواهیم شد و هر فصل که رو به ما در
وا کند بنفشه زاری خواهد دید بی انتها...

همین روزهاست که پیراهن سپید رهایی به
دست باد بیفتد...

آنگاه ما چشم وا می کنیم... بیدار می شویم...
برمی خیزیم...

و خورشید از گرد راه می رسد...
«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ
عَلَيْهِمْ وَ لَاهُمْ يَحْزَنُونَ»

آنان که گفتند آفریننده ما خداست و بر این
سخن پایدار و ثابت ماندند بر آنان هیچ بیم و
اندوهی در دنیا و عقبی نخواهد بود. (احقاف، ۱۳)

آسمان بالای سرت، زنی آبی پوش است که
سالهاست با کلاف ابرهایش، برایت باران
می ریزد.

هر روز زنبیل برمی دارد تا از آشفته بازار
دنیا، برایت بهانه ای بخرد برای آرامش، برای
گام هایت یک جفت استقامت و برای سرمای
سینه ات، قلبی شعله ور...

او تلاش می کند تا برای تو که در گوشه ای از
سرنوشتش ریشه دوانده ای، باغچه ای همیشه
بهار بسازد.

من و تو می دانیم که این روزها، زمستان ستم
بر کرده مردم جهان سنگینی می کند،
می دانیم شب در جشن گرگ ها کش می آید
و بره های بی پناه، زیر دست و پای تانک ها له
می شوند...

می بینی هیولای جنگ، چگونه امنیت را ذره
ذره می بلعد و عظیم تر و هولناک تر می شود؟
می بینی «عشق» چگونه خانه خراب می شود
و پابره نه و هراسان روی مین می دود؟
این روزها شیاطین با چهره های دلربای